



ویلیام شکسپیر

ترجمه احمد خزاعی

رودخانه



HistoryBook.ir
www.TarikhBook.ir
[facebook/TarikhBook](https://facebook.com/TarikhBook)
google.com/+HistoryBookIR



HistoryBook.ir
www.TarikhBook.ir
[facebook/TarikhBook](https://facebook.com/TarikhBook)
google.com/+HistoryBookIR



HistoryBook.ir
www.TarikhBook.ir
[facebook/TarikhBook](https://facebook.com/TarikhBook)
google.com/+HistoryBookIR

ویلیام شکسپیر

تہ اڑدی ریچارد دوم

ترجمہ: احمد خراطی



رواية رومانسية

أثر: ويليام شكسبير

訳: احمد حجازی

نشریه: ۳۰۰۰ جلد

چاپ: اول (۱۳۶۷)

مترجم: فتحیه نیو

چاپ و مصحّفی: کلینی

ناشر: فرهنگ خانه امصار

کتابه حقوق برائی ناشر محفوظ است.

مقدمهٔ مترجم^۱

«ترازدی شاه ریچارد دوم» را تغزیلی ترین نمایشنامهٔ شکسپیر، و دست‌کم تغزیلی ترین نمایشنامهٔ تاریخی او دانسته‌اند. لحن حاکم بر نمایشنامه اساساً مرثیه‌سرایانه است، گرچه گاه رنگی حماسی نیز می‌کیرد. درونمایهٔ مرثیه‌گونه نمایشنامهٔ وزبان‌گیرا و پرشکوه آن، گریز نمایشنامهٔ از عمل و مستغرق شدن آن در آندیشه، عواطف و احساسات انسان است. «ریچارد دوم» به ظاهر استعاره‌ای سیاستیست، اما در حقیقت «تاریخ ذهن انسان»^۲ است. شکسپیر از دو عنصر نماد‌گرایی و الگوهای تصویری پیچیده، درهم‌تیله و تکرارشونده‌ای، که «تصاویر سمعونیک»^۳ نامیده شده‌اند مددمی‌کیرد تا تمام وضعیتهاي ذهنی انسان را در استحالهٔ بی‌دربی‌شان به نمایش بگذارد.

مجموعه‌کنشای نمایشنامه، کنشایی کنایی‌اند: در سراسر نمایشنامه سخن از نبرد در میانست لیکن این نبرد نه در خارج که در عرصه روح انسان، و بهه ویژه در حیطه ذهن و روان ریچارد—که خود نماد «سقوط دوباره انسان»^۴ است—رخ می‌دهد.

۱. نام برخی از هنابع مقدمه در بیان مقاله آمده است.

۲. ساموئل تیلر کالریچ.

۳. ریچارد آلتیک: «تصاویر سمعونیک در ریچارد دوم».

۴. گفتگوی ملکه ما ماغان (برده سوم، صحنه جمار).

پدیسنیب در «جهانی که گویی یکسره دراشک مستحیل شده است» (پرده‌سوم، صحنه دو) در جهانی که خشم بالینبرول - که در این نمایشنامه نماد خرد حسابگرانه و بیرون‌جوی انسان است - آنرا
«در پولاد سخت درخشان

ودر قلباهای سخت تراز پولاد غرفه کرده است» (پرده‌سوم، صحنه دو)، شکسپیر می‌کوشد تا مسیر دردنگ و پررنجی را که انسان «سفوط کرده» و «هویت از کف داده»^۱ باید بدینماید تا به آگاهی برسد، ترسیم کند و در عین حال، با به تصویر کشیدن نظام اجتماعی موجود تصویری، اگرچه گنگ و مبهم، از نظم اجتماعی مطلوب خود دا به دست می‌دهد. نظم مطلوب شکسپیر نظری است ساعت‌وار اما مبتنی بر برابری^۲ انسانها، و هماهنگی و همدلی میان آنها. و خرد مطلوب او خرد بست سوگوار، اندوهناک و صوفیانه که خود آنرا در برابر خرد بهره‌جویانه و حسابگرانه می‌گذارد. گفتگوی ریچارد با خود در زندان سین ناخستنی شکسپیر از دنیابی است که در آن انسان باید چندین نقش بازی کند، و بدینتر تیب حتی از صادق بودن با خود هم محروم باشد. ریچارد از جهان واقعی به جهان اندیشه می‌گریزد تا نتیجه بگیرد که:

«بدینسان من با تنهایی نقش چندین کس را بازی می‌کنم،
و هیچکدام خرسند نیستند؛ گاه شاهم،
آنگاه خیانتها ناگزیرم می‌کند آرزو کنم که گدا باشم،
واز همیزرو گدا می‌شوم؛ آنگاه تهدیستی خرد کننده
قانعم می‌کند که آنگاه که شاه بودم وضعم بهتر بود.
سبس دوباره شاه می‌شوم. و بیدرنگ،
می‌اندیشم که بالینبرول حلم کرده است،
و هم اینک هیچم. اما هر آنچه که باشم.
نممن، و نه هیچ انسانی از نوع بشر.

۱. در صحنه برآناریش ریچارد می‌گوید: «مرا نامی نیست، که نامی که به هنکام غسل تعمید بهمن داده شده بود از من ربوه شده است».
۲. به معنی: باغ و سایر محدثها عن احده نبینید.

از هیچ چیز دلخوش نتواند بود، مگر اینکه
خود با هیچ بودن، آسوده شود.

(پرده پنجم، صحنه پنجم)

شکسپیر درباره ریشه‌های تاریخ‌سندی خود از این جهان در نمایشنامه حاضر بارها و بارها سخن می‌گوید: «جهانی در چمیره سندهای پوسیده چرمین،...»

و جال اینست که «ریچارد» به عنوان «انسانی از نوع بشر» بدل بمعظمه تمامی بیدادها، جنایتها و در عین حال بدل به کنایه‌ای از وجودان بیدار شده انسان می‌شود تا بریهودگی غرور، مقام و خودپسندیهای انسان نیشخندی‌تلخ بزند و بی جوی راهی عارفانه برای گریز از این محتتهاشود: همچون «فاتون^۱ تابان به حیاط پائینی فرود»^۲ می‌آید تا «تاج را از سرش، عصای سلطنتی را از دستش، و غرور شاهانه را از قلبش بر گیرد».^۳ ذکر این نکته ضروری است که «ریچارد دوم» در زمان خود نمایشنامه‌ای «انقلابی» تلقی می‌شد که نه تنها مواجه با سانسور حکومت شد، بلکه از سوی مخالفان رژیم سلطنتی حاکم نیز به عنوان حربه‌ای تبلیغاتی بر علیه این رژیم مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ زیرا، در این نمایشنامه شکسپیر اسطوره حق الهی پادشاه به سلطنت را در هم می‌شکند و لزوم بر کنار کردن شهریاری سنتکاره و بی کفايت را مطرح می‌کند و می‌پروراند. گفتنی است که شورشیان اسکس در شبی که فردای آن قرار بود قیام کنند باز یگرانی را برای اجرای این نمایشنامه اجیر کردند تازمینه فکری خلع الیزابت را فراهم کنند.

اما راز محبویت این نمایشنامه را - که در همان پنج سال اول نوشته - شدنش، یعنی از سال ۱۵۹۵ تا ۱۵۶۱^۴ بنا به گفته الیزابت ملکه وقت انگلیس چهل بار به صحنه آمد - نباید فقط در بیام سیاسی آن دانست بلکه پیام انسانی

1. Phaeton یونان باستان

۲. پرده سوم، صحنه سه.

۳. صحنه خلع ریچارد.

۴. پنجم سوم، صحنه سه.

آن را نیز با پدر نظر گرفت. دم ران شکسپیر-پایان قرون وسطی و آغاز رنسانس- شاهد از هم باشید کی ساخت اجتماعی و بی اعتبار شدن ملاکنای کهن و ظهور خرد بود. ویزگی اساسی این دوران آزادی فرد و کوشش فعالانداو برای کشف واقعیت وجود خویش و تعین مستقلانه راه خویش در زندگی بود. شکسپیر نه تنها بدشکل پیگیراندای بدرهم شکستن هالهای تقدیسی که هنوز برگرد سر پادشاهان وجود داشت برخاسته بود بلکه به جای انسان «مقید» قبلی فرد آزاد شده دوران رنسانس و تجلی خود را در چنین فردی مورد توجه قرار داده بود- در دورانی که ملاک مستقر شده ای در کار نبود، و انسان می باشد با فکری موشکافانه بدساختن دنیا بی نوین برخیزد و بدون تعیین از هیچ فشار خارجی ای خود سرنوشت خویش را تعیین کند و همچون ریچارد، جهانی را از رنجها و اندیشه هایش بنا کند. ریچارد دوم نخستین نمایشنامه ای بود که شکسپیر توفيق یافته بود تا در آن به کار خود بعدی جهانشمول به بخشد و تیز بینانه بد تحمل دقایق زندگی اجتماعی و ذهن انسان پردازد.

نمایشنامه «ریچارد دوم» از نظر کلام بدشت پیچیده است. اما این پیچیدگی از علاقه نویسنده به بازی بیهوده با کلمات مایه نمی گیرد بلکه در خدمت بیان واقعیتها بی است که فی نفسه پیچیده اند. حرفا های زیادی درباره الگوهای برخاسته از روابط درونی کلمات در این نمایشنامه و درباره اندیشه هایی که این الگوهای تصویری بیانگر آند گفته شده است. اما حتی کاملترین و نکتدسنجانه ترین تحلیل هم قادر بدست یافتن به تمام پیچیدگیها و ظرافتها کلامی و بار عاطفی و مفهومی آنها نیست. مهترین نکته ای که می توان در این باره به میان آورد، وحدت و انسجام درونی خارق العاده ایست که از رهگذر همین الگوهای تصویری حاصل آمده است.

نمایشنامه علیرغم تنوع لحن، کدگاه حتی حماسی هم می شود. و بد رغم گونه گونی عواطف و اندیشه های مطرح شده از وحدت و یکپارچگی بربور دار است که بدراستی خاص یک غزل است.

کلمات و تصاویری، خاص مدام تکرار می شوند. این کلمات و این

تصاویر عمیقاً در تازو پود فکری نمایشنامه تبیه شده‌اند. هر «کلمه موضوعی»^۱ و هر «تصویر موضوعی»^۲ بیانگر یکی از اندیشه‌های بنیادی نمایشنامه است. و هر بار که بدین می‌آید اندیشه مزبور را عمق و غنای بیشتری می‌بخشد. و در عین حال فضای عاطفی نمایشنامه را ژرف‌تر و گی‌تر می‌کند. نکته جالب در مورد این کلمات و تصاویر که همانند موتیفی‌ای یک قطب موسیقی‌اند، نحوه درآمیختن و پیوندن خوردن آنها در سراسر نمایشنامه است. هر تصویری که ارائه می‌شود بازگو کننده یکی از اندیشه‌ها و مفاهیم اصلی حاکم بر نمایشنامه است. و راثت، مینهن پرسنی، چاپلوسی وغیره. ترکیب تصاویر مزبور رابطه پیچیده‌ای را که میان این اندیشه‌ها و مفاهیم وجود دارد مورد تأکید قرار می‌دهد. تا خواننده همواره آگاه بماند که دقایق نمایش محصول کنش مقابله عواملی متعدد است.

شکیبر در آتنونی و کلثوپاترا با تکرار مدام کلمه جهان. جهان‌شمول بودن موضوع نمایشنامه را مدام مورد تأکید قرار می‌دهد. در ریچارد دوم کلماتی مانند ذهین، سوذهین، خاک، سمبل‌لیسم نمایشنامه حاکمند. معانی این کلمات در طی نمایشنامه تغییر و گسترش می‌یابد و مضمون آنها مدام عیوبتر می‌شود: «زمین» سمبل ملت‌می‌شود (پرده دوم، صحنه‌یک)، سمبل غزوی‌ملی، سمبل ثروت شاهان، و در عین حال سمبل مرشکستگی ملت و مایه تنگ پادشاهان (دوم، یک). اما زمین درین محل که زیر بنای غریز و قدرت پادشاهان است سمبلی آشنا برای نشان‌دادن...، دیگر غریز را نشان...، حاصل ترین نمود این بیهودگی در «سفری به هنر» متجلی می‌شود.

«انسانها گلی رنگین یا خاکی زرین بیش نیستند»

(یکم، یک)

تم دیگر در الگوی سفونیک نمایشنامه در رابطه با سمبل خاک، تم باعی است که بدان رسیدگی نشده است. کارهای زشت ریچارد و پیروانش توهینی عظیم به خاک گرانقدر انگلیس است. به کشوری که در روزهای خوشبختیش «با غی دریا یا دیوار» بوده است. و در این باره نمایشنامه پر است از اشاره

به گیاهان و گلها، به فصلها، به نشا و کاشت و دروکردن، و به کارتونکها و درختان و گلهای پژمرده.

خون-بکی دیگر از مفاهیم و تصاویر است که به صورت تمی در تمام نمایشنامه تکرار می‌شود. و مخصوصاً ترکیب آن با «زمین» و «خاک» بسیار پرمعناست:

«خاک تابستانی را با باران خون خواهم شست»

(سوم، سه)

«خون انگلیسیان زمین را آبیاری خواهد کرد.»

(چهارم، یک)

و باز ترکیب آن با گیاه و روئیدن در:

«روح آنکه از اندوه است،

که برای بالیدنم باید خون بermen افشارنده شود.»

(پنجم، شش)

و ترکیب خون با شجره‌النسب قرون وسطایی استعاره‌ای پیچیده را بدست می‌دهد، که در عین حال مفهوم ارث بردن و مفهوم روابط خوبشاوندی حاکم بر جامعه را با هم ترکیب می‌کند:

«هفت بسر ادوار...»

چون هفت میانی خون مقدس او بودند.

یا هفت شاخه رعنایی از یک ریشه بر جهند.»

(یکم، دو)

کلمه «خون» مجدداً در ارتباط با «رنگ پریدنی» تکرار می‌شود تا مفهوم دیگری را بدتصویر کشد:

«ماه رنگ پریده از زمین خوین می‌نماید»

(دو، چهار)

کلمه موضوعی دیگر خودشید است که با شاه ترکیب شده و مفهوم خورشید-شاهرا می‌سازد. یا ریچارد بارها خود را بدخورشید تشییه می‌کند (مثلًاً سوم، دو) و یا دیگران او را بدخورشید تشییه می‌کنند (سوم، سه).

وبزدیگر «خورشید» با «گربستان» و «اشک» ترکیب می‌شود. مثلاً در «خورشیدت گریان در غرب پست فرو می‌نشیند» (دوم، چهار) این تصویر که مدام تکرار می‌شود سرشناس است زیبارد را بدغوان آدمی ضعیف، انسانی که ذاتاً متمایل بدانده است بدما باز می‌نماید. این موضوع در صحنه‌برگزاری زیبارد بداعج خود می‌زسد. شاه مخلوع پس از تحویل تاج خود می‌گوید:

«من آنکنه از اشکم.

که اندوه خویش را می‌نوشم، همچنانکه تو بفراز مرمری شوی»
(چهار. یک)

و باز دیگر:

.. اشکنای خود. تدهین خویش را می‌شویم». (چهارم. یک)
بکی دیگر از کلماتی که بار معنایی گسترده‌ای را در سراسر نمایشانده بود گردد دارد. کلمه زبان است. که همراه با کلمات مرتبطی مانند «تنفس»، «دهان»، «سخن» و غیره مدام تکرار می‌شود. این گروه از کلمات مرتبط دو اندیشه اصلی نمایشانده اند: (۱) تمایل شدید زیبارد به عادت پردازی و جاپلوسی که بکی از صفات‌های اصلی اوست و (۲) تضاد میان واقع و لفظ:

«ملح شو، ملح شو، ای نام من!»

ونزدیک زبان-زخم:

آنکس که مرا نامده‌های زبانیش رحم می‌زند»

(سوم. دو)

تصویر لکه با گروهی از تصاویر که سمبل گناه یا شرند را بطبای مستقیم دارد: لکه‌ای که باید شسته شود (سوم. یک. ۵-۷: پنجم. چهار) اما در این نمایشانده آمرزش گناه ندفعت ششتوی سمبلیک دستهایی خوبیز را می‌طلبید باکدشتن روغن مقدس تدهین پادشاه راهم الزام آورمی‌کند:

«ما اشکنای خود تدهین خویش را می‌شویم»

(چهارم. یک)

ودر مرحله بعدی «شتن خون» و «به صلیب کشیده شدن عیسی» باز نج-
های ریچارد عجین می شوند: (چهار، یک).

تصویر «زادن» از تصاویر است که هر بار با بار معنایی جدیدی تکرار می شود: برای ملکه اندوه و فاجعه را می زاید (دوم، دو)، برای گانت شاهان بر افتخار را (دوم، یک)، و برای ریچارد «دنیابی فی نفس» را (پنجم، پنج). کلمه «تاج» به عنوان نماد پادشاهی رابطه نزدیکی با موضوع اصلی نمایشنامه دارد، که بارها و بارها به صور مختلف تکرار می شود.
به طور خلاصه استعاره های اصلی و درونمایه های لفظی نمایشنامه از اینفرارند:

ذین - خالد - سرذین، خون، رنگ پریدگی، باغ، خورشید، اشکها،
ذبان - سخن - کلمه، ماد - ذهر، آسیب و بیماری جسمی، لکه، شستشو،
مشیرین - قلخ، نسل، وجود ااهر - تاج.

هیچ بخش وسیعی از نمایشنامه نیست که باقیه نمایشنامه توسط تکرار یک یا چند سمبل مرتبط نشود باشد. زبان استعاره ای همانند آنچه که در «تاجر و نیزی» دیده می شود معمولاً در نقاط اوچ عاطفی نمایشنامه ریچارد دوم همتر کر است. در برخی نقاط تعیین کننده در کنش، تعداد کثیری از تصاویر وحدت دهنده تقریباً همزمان ظهور می کنند، بدطور یکه ما عملاً در سیل انبوهی از اندیشه های متفاوت که در عین حال ارتاطی تنگاتنگ با هم دیگر دارند غرق می شویم. نخستین بخش پرده دوم، صحنه یک (پیش گویی گانت) مورد حوبی از این تراکم سریع سبولها و اوج گرفتن تأثیر عاطفی حاصل از آنست.

تأثیر تراژیک نمایشنامه

وجود برخی تناقض های درونی نمایشنامه را از دست یافتن بدواجی کاملاً تراژیک محروم می کند.

با بالیبروک که از انگیزه هایش چیزی نمی دانیم، و «ضمیرش» را نمی شناسیم، نمی توانیم کاملاً احساس همدردی کنیم: از یکسو ادعای وفاداری به ریچارد را دارد واز سوی دیگر در بی خلیم اوت؛ نزد هواداران خود

سوگند می خورد که تنها برای احراق حقوق غصب شده اش از تبعید باز - گشته است، واز سوی دیگر بیدرنگ سوگند خویش را زیر پا می گذارد؛ قتل ریچارد را به طور ضمنی فرمان می دهد، واز سوی دیگر دوستی را که مجری این فرمان شده است، سرشکته می کند. اما، بالینروک در عین حال که از این همدردی محروم است، صحنه را در تراصیر دارد. ریچارد، نیز، قادرخیره ای است که قهرمانان بزرگ تراژیک یا جنایتکاران تراژیک بزرگ از آن ساخته شده اند.

و با اینهمه، بد رغم این نواقص، نمایشنامه عمیقاً تکان دهنده است. عمیقاً دلسوزیمان را بر می انگیزد. گویی شاهد نابودی چیزی زیبا تو سط چیزی مختی هستیم که با نیازهای زندگی انباطق بیشتری دارد؛ لحن تنزلی نمایشنامه در جلب این دلسوزی تأثیری تعیین کننده دارد. حتی هنگامیکه بالینروک خشمگین می شود، لحن یکی از پیامبران عبرانی را دارد:

«خونی، که همجون خون هاییل قربان کننده

از همان مفاهیهای بی زبان زمین

ازمن عدالت و پادافرهی سخت را بهزاری می طلبد.»

فقط در بستر مرگ نیست که گانت چنان با فصاحت سخن می گوید.

بینهایی مانند:

می توانی با زمان همدستشوی و چهره ام را پر آزنگ کنی

اما یکی شیار را هم از گذر گاهش نتوانی زدود.

یا:

تمامی مکانهایی که چشم آسمان بر آنها می افتد

برای خردمند لنگر گاهها و چنانپناههای شادی بخش اند.

گیرایی کمتری از خطابه معروفش در باره «انگلستان» ندارد. درس ما و بری بدریچارد درمورد آبرو و سخنانش درباره دوری از وطن بد راستی شیوه است. بدلاوه، شکسپیر، همچنانکه در صحنه های تبرد نشان می دهد، می تواند بد شعر خود قدرت و گردندگی آوای یک ترومپت را بدهد. در این نمایشنامه فرازهای زیابی وجود دارد که خود باعث اشتیار آن شده اند.

(دیجاد دوم)، دست کم در شکل کتو نیش، در سال ۱۵۹۵ نوشته و اجرا شد. این نمایشنامه همانطور که گفته ای از همان آغاز از اقبال عام برخوردار شد، و بنای گفته ایزابت اول تا سال ۱۶۰۱، «چهل» بار به نمایش درآمد. شکسپیر قبل از آن، در نمایشنامه‌های «هنری ششم» و «(دیجاد سوم)»^۱، نتایج دور غصب سلطنت توسط بالینبروک را مطرح کرده بود، مدل واضح‌تر در نمایش کتونی «ادوارد دوم»، نمایشنامه‌ای از کریستوف مارلو درباره خلع و قتل جد ریچارد بوردویی بوده است. در همان هنگام دست کم دونمایشنامه درباره سلطنت ریچارد دوم وجود داشته است. (دیجاد دوم) از نظر سبک به «رؤیای نیمه‌شب تابستان» و «روم‌شودولیت» چه از نظر فور قافیه، و چه از نظر ویژگی مشترک دیگر شان نزدیک است—در این سه نمایشنامه است که شکسپیر برای نخستین بار از الگوهای تصویری برای مقاصد نمایشی استفاده می‌کند.

«ترادی شاه (دیجاد دوم)» بخشی از یک مجموعه سه‌گانه است که «هنری چهارم» (بخش اول و دوم) و «هنری پنجم» قسمت‌های دیگر آن را تشکیل می‌دهند. این نمایشنامه در عین حال از دونمایشنامه دیگری که نام برده شدن، مستقل است. مجموعه مورد بحث بدستله ماهیت سلطنت می‌بردازد، و بداین مستله که آیا ارث بردن تاج و تخت در صورت بی کفایت بودن وارث اعمال قدرت پادشاهی از سوی او را توجیه می‌کند یا خیر، پاسخ می‌گوید. به‌این مستله پاسخ می‌گوید که در چنین وضعی آیا اعمال قدرت را تاحد غصب حکومت از سوی کسی که از توانایی و فرصت لازم برای حکومت برخوردار است، توجیه می‌کند یا خیر. «(ریچارد دوم)» پیش در آمدی تغزیی بر این مجموعه است، که موضوع درماندگی و تسلیم شاعرانه و خودخواسته‌ای را مطرح می‌کند؛ «هنری چهارم» تصویری از قابلیت سخنگیرانه، مبارزه و شکست نسبی غاصبی کار آمده را در جلب قلوب اتباعش به نمایش می‌گذارد؛ درحالی که «هنری پنجم» فردی را نشان می‌دهد که از هر نظر شایستگی سلطنت را دارد. او از تخیل و رفیق دوستی شدیدی که پدرش فاقد آن بود برخوردار است، و در عین حال

۱. نمایشنامه «هنری ششم» دارای سه بخش است که همراه با «(دیجاد سوم)»، یک مجموعه را تشکیل می‌دهند.

از اعتقاد به عدالت و نیروی درونی که ریچارد از آن محروم بود، سرشار است. همین صفات به او قدرت می‌بخشد تا امور ملت را با برایی و کارآیی در داخل و خارج رتق و فتق کند. عنصر کمدی در نمایشنامه‌های «هنری» جایگاه پرجسته‌ای دارد. غنای شخصیت پردازی، وجود گستردهٔ عنصر کمدی؛ وحضور مردم کوچه و بازار در نمایشنامه‌ای «هنری» آنها را از «ریچارد دوم» سخت متمایز می‌کند؛ از همین‌و دشوار بتوان گفت که شکپیر این مجموعه‌را از آغاز به‌متابه یک کل طرح ریزی کرده باشد. از سوی دیگر، شاعر بارها و بازها نگاهی پیشگویانه به حوا داشت آینده در نمایشنامه‌های بعدی‌می‌اندازد، به گونه‌ای که ناگزیر باید پذیرفت که او پیش‌اپیش در اندیشه «هنری چهارم - بخش اول» بوده است. هم ریچارد و هم کارلا لیل به طور مؤکد به دوران پرآشوب حکومت بالینبروک اشاره می‌کنند (برده سوم، صحنه‌سده، ۹۵ به بعد؛ برده چهارم، صحنه یک، ۱۳۴ به بعد). پرسی و فرزند بالینبروک که از قهرمانان اصلی نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» دستند، در «ریچارد دوم» معرفی می‌شوند. و پرسی هال، فرزند بالینبروک، پیش‌اپیش مایه نگرانی بدر خویش است، و همین نگرانیها در «هنری چهارم - بخش اول» ادامه می‌یابد. نمایشنامه «ریچارد دوم» با آرزوی رفتن غاصب بدسر زمین قدس پا بان می‌یابد، و «هنری چهارم - بخش اول» با اندیشه همین کار آغاز می‌شود.

بدیتر تیب با این که نمایشنامه از پیوتدی تنگاتنگ با نمایشنامه‌های یادشده برخوردار است، از هر لحاظ با آنها متفاوت است. «هنری چهارم - بخش اول دوم» بدعنصر کمدی و شر جایگاه و زرهای بخشیده است. در حالی که در «ریچارد دوم» عنصر کمدی نظریه‌ای ندارد، نمایشنامه هم از نظر غنوان و هم از بابت محتوا شلیک‌داشت از دیگر بخش‌های را.

ساقع شکپیر

بحثیای فراز آنی داشته‌اند که شکپیر در نوشتن ریچارد دوم می‌ر استناده‌فرار داده صریحتاً آن را فساد می‌دانند. می‌بینند و اصلی نزین منبع این درجه اندیشه

انگلستان. اسکاتلند و ایرلند» (ویرایش دوم، ۱۵۷۸) نوشته هو لینشد^۱ بوده است که اونیز به نوبه خرد از کتاب «اتحاد دو خاندان شریف و بر جتہ لنکستر و یورک» نوشته ادوارد هال^۲ (۱۵۸۰) وام گرفته است. میان تذکرها تاریخ سلطنت ریچارد: از دیدگاه خانواده لنکستر نوشته شده است و بالتجهیز ریچارد دوم فردی تبدیل کار نشان داده شده است. بدھر حال. منابع تاریخی نشان می‌دهند که ریچارد دوم غیراز این بوده است.

علاوه بر این، چنین بدنبال می‌رسد که شکپیر از کتاب شعری بدنام «چهار کتاب نخست جنگنایی داخلی میان دو خاندان لانکاستر و یورک» نوشته ساموئل دانیل^۳ (۱۵۹۵) استفاده کرده باشد.

همچنین شواهدی درمورد آشنایی شکپیر با نمایشنامه‌ای قدیمی بدنام «توماس ووداستک»^۴ که به مرگ گلاستر می‌بردازد، نمودست: «... بدعلاءه ممکنست «رخدادها» نوشته «فروسار»^۵ را که بدانگلیسی ترجمه شده بود خوانده باشد. دو تاریخچه فرانسوی که معاصر ریچارد بوده و نسبت بدآونظری مساعد داشته‌اند بدصورت دستنویس موجود بوده است. با اینهمه مشخص نشده است که شکپیر از این تذکرهای تاریخی استفاده کرده است یا خیر. «آن‌ای برای امنای صلح» (۱۵۵۹) نیز، که مجموعه داستانهایی است بدشیر، ممکن است از سوی شکپیر برای پرداخت شخصیت ریچارد واشارانش به گلاستر مورد استفاده قرار گرفته باشد.

بدعلاءه پرسور دوور ویلسون ادعا کرده است که شکپیر از نمایشنامه‌ای قدیمی که اکنون از میان رفته است، بدعنوان منبع خوبیش استفاده کرده است. از آنجا که شکپیر در جای دیگر نیز از نمایشنامه‌ای قدیمی استفاده کرده است. این تر نا اندازه‌ای اغواکننده است. اما هیچ شاهدی در این مورد در دست نیست.

از طرف دیگر، شک نیست که شکپیر نمایشنامه «ادوارد دوم» نوشته کریستوفارلو^۶ آشنا بوده و مخصوصاً در پرداخت صحنه برکاری ازاو تأثیر

1. Holinshed.

2. Hall.

3. Daniel

4. Thomas Woodstock.

5. Froissart.

6. Marlowe.

پذیرفته است.

با اینهمه، روشن است که منبع اصلی شکسپیر همان «رخدادها» هوایشند که قبلاً یادشده است، و از منابع دیگر تنها در حد اشاراتی بهاین یا آن موضوع استفاده کرده است. شکسپیر در عین وفاداری شدید به تاریخ، بهویژه درمورد ریچارد دوم، تغییرات عمده‌ای مخصوصاً در جزئیات به جای خود اث و خلق و خوی شخصیتها می‌دهد. ملکه اکه از لحاظ تاریخی دختری دوازده ساله بوده است، بدزنبی جانشاده تبدیل می‌کند، زیرا زن بودن او به نمایشناهه عمقترازیک بیشتری می‌بخشد. دوشیزه‌یورک را بمعادر آورمل تبدیل می‌کند، که در اصل پسر خوانده او بوده است، اما این تغییر به شکسپیر امکان می‌دهد که شخصیت او را در مقابل یورک قرار دهد. همچنین است درمورد گانت، که از سیاستداری بی‌قید و بند، و خودپرست و از فردی که تاریخ منفورش می‌شناسد. به مظهر میهن پرستی تبدیل می‌شود.
 (بیچاددد) نخستین بار است که به فارسی برگرده‌اند می‌شود، از همین رو و به رغم تلاشهای مترجم، با پاره‌ای کاستیها همراه است. در بیان، لازم است از دوست محمدعلی سپانلو که دست‌نویس ترجمه را خوانده‌اند و اصلاحاتی را پیشنهاد کرده‌اند، سپاسگزاری کنم.

احمد خزاعی

برخی از مآخذ مقدمه:

1. R. D. Altick. Symphonic imagery in Richard II. (1947)
2. E. M. W. Tillyard. Richard II in the Second Tetralogy (1948)

این دو مقاله در کتابی به نام «ریچارد دوم»، در مجموعه Casebook Series به ویراستاری N. Brook، انتشارات مکمیلان، لندن، ۱۹۸۳ منتشر شده است. علاوه بر این از منابعهایی که بر ویرایشهای مختلف «(بیچاددد)» نوشته شده است (به صفحه بعد مراجعت کنید) سود جسته‌ام.

۵- ترجمه و تفسیر شاعر ریچارد دوم از نسخه‌های زیر استفاده شده است:

۱- شاه ریچارد دوم - برایش پیتر اور از انتشارات آزادن که با علامت اختصاری (آ) در پانویسی این ترجمه به آن اشاره شده است:

The Arden Edition of The Works of
William Shakespeare, Edited by
Peter Vere, 1964

۲- شاه ریچارد دوم - مجموعه باتکوئن؛ کد در پانویسی، با علامت (ب) مخصوص شده:

New Penguin Shakespeare,
edited by Stanley Wells, 1973

۳- شاه ریچارد دوم - مجموعه سیگلت، که در پانویسی با علامت «س» مشخص شده است:

The Signet Classic Shakespeare,
edited by Kenneth Muir, 1963

۴- شاه ریچارد دوم - مجموعه کلارندون که با نشانه (ن) مشخص شده است:

The New Clarendon Shakespeare,
edited by John M. Lothian, 1959

۵- شاه ریچارد دوم - مجموعه‌ای ندعان که با علامت (د) در زیر نویسی، مخصوص شده است:

Heinemann Educational Books,
edited by J. H. Walter , 1977

۶- شاه ریچارد دوم- مجموعه فولجر که با علامت (ف) مشخص شده است:

The Folger's Library General Reader'S
edited by Louis B. Wright and
Virginia A. Lamar, 1962

همچنین، ترجمه فارسی خود را با دو ترجمه فرانسه مقایسه کرده ام که عبارتند از.

۱- شاه ریچارد دوم- ترجمه فرانسوایکتور هو گو - Francois Victor Hugo از انتشارات گالیمار، ۱۹۵۹، که در زیرنویسها با نام «هو گو» از آن یاد شده است.

۲- شاه ریچارد دوم- ترجمه گریوله Grivellet از انتشارات آویه که در زیرنویسها با نام «گریوله» از آن یاد شده است.

شاه ریچارد دوم

اشخاص نمایش

(بترتیبی که مخفی می‌گویند)

شاه ریچارد دوم. King Richard The Second

جان گانت، دوک آولنکستر، عموی شاه. Jhon of Gaunt, Duke

of lancaster

هنری، بالینبروک، دوک هرفورد، پسر جان گانت، بعداً شاه هنری چهارم.

Henry Bolingbroke, Duke of Hereford,

تامس ماوبری، دوک نورفوك

Thomas Mowbray, Duke of Norfolk.

دوشنه گلاستر، بیوه تامس ووداستاک، دوک گلاستر.

Duchess of Gloucester, Widow to Thomas of Woodstock,

Duke of Gloucester.

The Lord Marshal

لرد مارشال.

The Duke of Aumerle,

دوک آومرل، پسر دوک یورک.

دومنادی

Sir Henry Greene

سر هنری گرین.

Sir John Bushy.

سر جان بوشی

Sir John Bagot

سر جان باگت

ادموند لنگلی، دوک یورک، عموی شاه

Edmond of Langley, Duke of York,

Earl of Northumberland

نورثامبر لند

Henry Percy,

هنری برنسی، پسر نورثامبر لند

اشخاص نمایش / ۲۱

Lord Ross.	لرد راس
Lord Willoughby.	لرد ویلو بی
Isable.	ایزابل، ملکه شاه ریچارد پیشخدمت دوک یورک.
Harry Percy.	هری پرسی، ملقب به هاتپر، پسر اول نورثامبر لند.
Lord Berkeley.	لرد بارکلی
Earl of Salisbury	ارل سالیس بری
Bishop of Carlisle.	افسر ویلنی
Sir Stephen Scroope	اسقف کارلا بل سراستیون اسکرووب.
	دوندیمه
	بیک با غبان و
	کارگرانش
Lord Fitzwater	لرد فیتس واٹر
A lord	بیک لرد
The Duke of Surrey	دوک ساری
The Abbot of Westminster	رئیس دیر وستمینستر
Sir Pierce Exton	سر پیرس اگز تون خدمتگزارش
	مهتر اصطبیل شاه ریچارد.
	زندا نیان زندان پمفت.
	محافظین، سربازان و مستخدمها

HistoryBook.ir

www.TarikhBook.ir

[facebook/TarikhBook](https://facebook.com/TarikhBook)

google.com/+HistoryBookIR

پرده اول

صحنه اول (لندن. یکی از تالارهای قصر)

شاه (ریچارد، جان گانت، همراه با سایر اشراف و ملازمان
داده می‌شوند

جان گانت کهنسال^۱، که سالیان بزرگیت بخشیده است، ریچارد:
آیا بنا به سوگندی که خورده‌ای
فرزند دلاورت، هنری هرفورد، را بدینجا آورده‌ای
تا اتهام^۲ سختی را که چندی پیش به تو ماس ماوبری،
دوک نورفوك، زده بود

-
۱. گافت: در ۱۳۹۸، تاریخ آغاز نمایشنامه، ۵۸ ساله بود. نامش از محل تولدش «گت» Ghent، واقع در فلاندر، گرفته شده است. شکسپیر در این بیت و درجاهاي دیگر سن اورا مورد تأکید قرار می‌دهد تا پیری عمر را در مقابل جوانی برادرزاده‌اش، ریچارد (پرده‌دوم، صحنه اول، ۶۹) قرار دهد (آوب). او نماینده عصر قبلی فتوحات نظامی و رسوم سلطنتی است. تضاد میان این عصر وسلطنت ریچارد موضوعی است که به نمایشنامه عمق می‌بخشد و نیز ملاکی برای قضاوت در میان می‌گذارد. «سالیان بزرگیت بخشیده است» بالین گفته ریچارد که «زمان را بر باد دادم و اینک زمان بر بادم می‌دهد» (پنجم، پنج، ۴۹) تناقض دارد (ه).
 ۲. اتهام: اتهام خیانت، ه.

– و تنگی اوقات مجال شنیدن آنرا بهما نگذاشت –

به اثبات رساند؟

آری، شهریار من.

ساخت:

گذشته از این، آیا پرسیده‌ای ازاو که اتهامش بردوک

برپایه خصوصتی دیرین^۱ است

ریچارد:

یا، آنچنان که رعیتی نیک را سرد،

مبتنی بر شواهدی قطعی درباره خیانت اوست؟

ساخت:

تا آنجاکه توانسته‌ام ازاو پرس و جو کنم

این اتهام برپایه نیتسویی است خطرناک‌که او آشکارا

در دوک نسبت به شخص اعلیحضرت دیده است،

واز خصوصتی دیرین مایه نمی‌گیرد.

ریچارد:

پس به پیشگاهمان فراخوانیدشان

[یکی از ملازمان خادج می‌شود]

تا متهم و متهم، رو در رو،

و ابروان گره کرده در برابر ابروان گره کرده، آزادانه

در حضورمان سخن گویند.

هر دو مغروند و آتشین خو

به نگام خشم، چون دریا کرند^۲ و چون آتش پرخاشجو.

۱. خصوصتی دیرین: باز هم نگاهی به گذشته (ه).

۲. چون دریا کرند: یعنی، مانند دریا، نسبت به خواهش یادستور می‌توجهند (ه).

بالینبروک د هادیری دادد می شوند

بالینبروک: بس سالهای سعادتبار
نصیب شهریار بزرگوار، سرور بسیار محبویم باد!
ماوبری: شاد کامیتان روز افزون باد
چندانکه آسمان، بهرشک اندر از نیکبختی زمین،
عنوان جاودانگی^۱ را بر شهریاریتان بیغزايد.
ریچارد: شما هردو را سپاسگزاریم، با اینهمه بکی از شما ما را
جز مداهنه نمی گوید،
و سبب آمدن تان بدینجا، نیز، چیزی جزاین نیست،
که هم دیگر را به خیانت به شهریار متهم کنید؛
پسر عمو هرفورد، کدامین اتهام را
علیه دوک نورفوك، توماس ماوبری، عنوان می کنی؟^۲
بالینبروک: قبل از هر چیز - خداوند را شاهد گفته هایم می گیرم!
خالوص عشق یک رعیت
و پاسداری از اینمی وجود گرانقدر شهریار است
که مرا، فارغ از هر گونه کین رذیلانه،

۱. جاودانگی (ا ... بیافراید): «تاج و تختنان را در بهشت جاودانه کند» (ھ)، «عنوان جاودانگی را بر شهریاریتان بیافراید (آ.)، «عنوان جاودانگی را بر تاج و تختنان بیافراید (هو گو).

۲. اصل بیت چنین است: ... What dost thou object/ against که آردن آنرا «چه اتهام خاصی»، و هایندمان «چه شواهدی» تفسیر کرده اند، و بکنور هو گو آنرا «جذشکابی» ترجمه کرده است، م.

برای ایراد اتهام به حضور شاد نه کشانده است.
 اینک توماس ماوبری، روی سخن با توست –
 و خوب گوش فرا ده، زیرا هر آنچه که می گوییم
 یا در روی این زمین، با جسم خویش به اثبات خواهم
 رساند،

و با روح نامیرایم در آسمان پاسخگو خواهد بود:^۱
 تو خائنی و تبهکار،
 والامقامتر از آنی که این چنین باشی، و بس پست تر که
 زنده بمانی

زیرا که آسمان هر چه زیباتر و پر فروغتر باشد
 ابری که در آن جولان می دهد زشت تر می نماید؛^۲
 و بار دیگر، برای شدت بخشیدن به این داغ ننگ
 گلویت را با نام زشت یک خائن می آکنم،
 و آرزو مندم – چنانچه سرورم اجازه فرمایند –
 آنچه را که زبانم بیان کرده است، شمشیر آخرت عدالت
 جویم^۳ هم اینک به اثبات برساند.

ماوبری: اینک مباد که سردی کلامم حمیتم را در پرده کشد:
 این آزمون جنگی زنانه،

۱. یادو ح... خواهد بود: اگر در آزمون از راه نبرد کشته شوم روح نامیرایم در پیشگاه عدل الهی پاسخگو خواهد بود (د).

۲. مقایسه کنید با پرده سوم، صحنه سه، ۷-۶۵ و ۸۶-۷ (۵).

۳. در اصل «شمشیر بر کشیده نه حق» یا «بر کشیده شده برای آزمانه بر حق» (۵).

غوغای خشماگین دوزبان تند و تیز، نیست
که نزاع میان ما دوتن را فیصله تواند داد؛
خون به جوش آمده باید که بخ زند.^۱

با اینهمه نمی‌توانم از صبری آنسان دست آموز برخود
بالم^۲

که زیان در کام کشم و هیچ نگویم.

نخست، پاس حرمت بایسته اعلیحضرت بازم می‌دارد
که لگام سخن بی‌پروا را رها کنم و بر آن مهمیز زنم
تا بتازد و این الفاظ خیانت‌آلود^۳ را دوچندان
در گلویش، که از آن بیرون آمده است، فروکند.

اینک تبار شاهانه‌اش را به کناری می‌نهم^۴
و از خویشاوندیش با شهریار چشم می‌پوشم،
اورا بهنبرد می‌خوانم، به او تف می‌اندازم،
واورا ترسویی حثیر، و رذل می‌نامم.
و در اثبات آن آمدادام به او امتیاز دهم
و برای نبرد با او، اگر ناجار باشم

۱. بخ زند، یعنی، باید خون یکی از ما در میدان نبرد بر زمین ریزد و سرد شود.^۵
۲. صبر برای کسانی مانند بالینبروک، دو شس کلاستر. یا ما و بری که باید از شرف خود دفاع کنند یا انتقام بگیرند، فضیلت محسوب نمی‌شود. بدتر کار «صبر» و «صبور» در نمایشنامه توجه گنید (۵).
۳. یعنی عبارات، «خائن» و «تبکار» را که بالینبروک به او نسبت داد،^۶
۴. بالینبروک نوه ادور دسوم و پسر خموی زنجا زاده نسبت (۶).

تا همان سیغهای یخزده آلپ، یا هر ارض نامسکون
دیگری^۱

که هرگز هیچ انگلیسی جرأت گام نهادن بدانجانداشته
پای پیاده، دوان دوان، بروم.

و اینک بگذار این [دستکش ۱ بزمین می کوب] مدافع
وفاداریم باشد:

بهمامی امیدهایم^۲ سوگند، او بس نابکارانه دروغ می-
گویدا

(دستکش ۱ بزمین می کوب) ترسوی رنگ باخته لرزان،
بالينبروك:
اینك من وثيقهام^۳ را برمیم می کوبم،
خويشاونديم با شاه را منكر می شوم،
و از امتياز تبار والایم،

که ترس، نه احترام، ترا ناگزیر از کنار گذاشتنش می کند،
در می گذردم

اگر هراس گنهکارانه آنمایه از نیرو درنو به جای گذاشته
که بنوانی وثيقه شرف^۴ را از زمین برداری، پس فامت
خُم کن:

۱. نامسکون: جائی که نبرد بدون مداخله و تاسرحد مرگ بتواند انجام گیرد
(ب).

۲. امیدهایم: منظور امید رفتن بدیشت است (۵).

۳. دراصل **gadge** آمده است که به معنی «وثيقه» است (۶). و دستکش. یا
باسلق بوده است (آ، پ. ۵). هو گو در همدجا دستکش آورده است. ه.

۴. وثيقه شرم: نشان دعوت بدبارزه (۷).

با این نشان، و با تمامی دیگر آینه‌های شهسواری،
سلاح در برابر سلاح،
آنچه را که گفته‌ام یا بدتر از آنچه که بتوانی تصور کرد،
بر تو به اثبات خواهم رساند.

ماو بری: (دستکش ۱) برمی‌دادد)

آنرا برمی‌گیرم؛ و سوگند به شمشیری
که نجیبانه بر شانه‌ام نشسته است و شهسواریم بخشیده
است.^۱

آماده‌ام تا به آن حد که در خور است
یا به آئین شهسوارانه آزمون را د مردان، پاسخت را در
کفت بگذارم

و آنگاه که بر اسب می‌نشینم، ایکاش زنده فرود نیایم
اگر خائن باشم یا به ناحق بجنگم!

پسرعموی ما چه اتهام خاصی بر ماو بری می‌زند؟

می‌باید گناهی بس بزرگ باشد که بتواند
حتی گمان سیه کاریش را در دل‌ما اندازد.

با لینبروک: بشنوید! جانم در گرو اثبات درستی هر آنچیزیست که
می‌گوییم:

ماو بری هشتاد و نوبت^۲

۱. شمشیری ... شانه: اشاره به مراسم تحلیف سلحشوران که با نهادن نک شمشیر بر شانه توسط پادشاه انجام می‌گرفت.

۲. نوبت: سکه‌های طلا، هر کدام معادل عشیلینگ و ۸ پنس (ف).

به نام پرداخت به سربازان اعلیه حضرت دریافت کرده است
اما، چون خائنان دروغپرداز و تبهکاران بی آبروی،
برای استفاده های ناشایست نزد خود نگاه داشته است.
و این نکته را برای نهمه اضافه می کنم، و در نبرد
در همینجا، یا در هرجای دیگری در دورتر کرانه ای
که یک انگلیسی تا کنون به چشم دیده است، ثابت خواهم
کرد،

که تمامی خیانتهایی که در این هیجده سال^۱
در این سرزمین توطنمچینی و طرح ریزی شده
از ماوب्रی نابکار سرچشمه گرفته است.
باز هم اعلام می کنم، و باز هم بر عهده می گیرم
تا با گرفتن جان تبهکارش ثابت کنم،
که نقشه مرگ دوک گلاستر را او چید^۲
و مخالفان زود باورش را او تحریک کرد،
و سرانجام، چون خائنی ترسو،
روح معصومش را در جو بیارخون روانه آنجهان کرد.
خونی، که همچون خون هابیل قربان کننده^۳،

-
۱. این عبارت از هولینشد است، و اشاره به مدت زمانی است که از قیام عوام،
تحت رهبری وات تیلور در سال ۱۳۸۱، می گذرد (پ. و آ.).
 ۲. دوک گلاستر، عمومی ریچارد و بالینبروک. به نتایمی کند بحث مشمولیت
ماوبری زندانی بود به قتل رسید (ه).
 ۳. قربان کننده: هابیل را چنین می نامند زیرا جانوران زمین را قربانی کرده.

از مسادِ مقایعِ مغاره‌های بی‌زبانِ زمین، از من
عذالت و پادافرهٔ سخترا بهزاری می‌طلبد.
و سوگند بهقدر بلند تبارم،
که یا این بازو اجرایش خواهد کرد، و با این زندگی
به فرجام خواهد آمد.

ریچارد: عزمش تاچه او جی بال می‌گشاید!
تو ماس نورفوك، پاسخت به این گفته‌ها چیست?
ماوبه: ..، بگذار شهریارم روی برگرداند،
و گوشایش را دمی فرمان ناشنوابی دهد،
نا این مایه‌تنگ خاندان سلطنت را بگوییم
که خداوند و انسانهای نیک دروغزنی اینسان پلید را
چهسان منفور می‌دارند.

ماوبه: چشم و گوش ما بیظفرند،
اگر برادرم می‌بود، خیر، حتی اگر وارد سلطنتم
می‌بود.

– درحالیکه جز پسر برادر پدرم نیست –
سوگند به دیست عصای سلطنتیم

→ (آ)، و یکنور هو گو این عارت را «هابل قربانی شونده» ترجمه کرده است.^{۲۰}
تحتین برهه‌ای گوستنائی که هابل برای قربانی به خداوند پیشکش
می‌کرد پذیرفتدند. اما از قابیل پدیرها شدو قابیل از سر حشمت را کنست (آ)^{۲۱}.
وادث سلطنتیم: از آنجاکه با لیبریون نهاد سلطنت را ز ریچارد می‌گرد
طنز آمیز است (د).

که چنین قرابت نزدیکی بمحون مقدسман^۱
نه امتیازی به او دهد و نه انعطاف ناپذیری استوار روح
سرفرازمان را

نم نماید و وادار به طرفداری از او کند.

او رعیت ماست، و تو نیز، ماوبری، چنین هستی:
از همین رو به تو اجازه می‌دهیم که آزادانه و بی‌هراس
سخن‌گویی.

ماوبری: پس، ای بالینبروک، تو همانسان که در ژرفای دلت،
از گنرگاه گلوبی ناکلارت، دروغ می‌گویی!^۲
ساقمت از وجهی که برای کاله^۳ دریافت کردم
آنسان کهمی بایست، در میان سربازان اعلیحضرت توزیع
کردم

بخش دیگر را با موافقت سرورم شهریار
از بابت تتمه حسابی سنگین -

که، از هنگام آخرین سفرم به فرانسه برای آوردن
شها نو^۴

معوق مانده بود -

۱. مقدسمان: اشاره‌ای به ماهیت الهی خویشاوندی، که در جاهای دیگر نیز
مورد تأکید قرار گرفته (پ).

۲. بیان شاعرانه‌ای از «دروغ شاخدار» است (پ). باستر ۴۴ مقایسه کنید (ه).

۳. کاله: Galais - ماوبری فرمانده کاله بوده است (ک).

۴. شها نو: همسر دوم ریچارد، ایزابل، دختر شارل ششم، شاه فرانسه (ف).

نزد خود نگه داشتم:

پس آن درو غرا هم اینک فرو بلع! واما درموردم رگ
گلاستر،

من او را بهقتل نرساندم، لیکن آنچه که در این باره مایه
سرافکندگی من است

غفلت از انجام وظیفه ایست که به خاطرش سوگند خورده
بودم.

(به جان گامت)

و در مورد شما، عالیجناب لنکستر، پدر محترم دشمن!
یکبار برای گرفتن جانتان کمین کردم!

و این خطایی است که روح غمزدهام را رنجه می‌دارد
اما پیش از آخرین سوگندم

بدین خطا اعتراف کرم، مصرانه عفو عالیجناب را.
تفاضاکردم؛ و امیدوارم که از آن برخوردار شده باشم

جرم من همه اینست. واما، اتهامات دیگرش
از عداوت یک تبه کار،

خائنی سخت فاسد و ترسو^۲، مایه می‌گیرد؛

۱. وظیفه ای که به خاطرش سوگند خودده بوده؛ میهم است. ممکنست منظورش
این باشد که باید گلاستر را می‌کشت، یا بر عکس ممکنست محافظت از
گلاستر وظیفه او بوده است (آ)، هو لینشد نوشته است که ماوبه از فرمان
ریچارد درمورد قتل گلاستر سرباز زد (ف).

۲. ترسو؛ کسی که شکست، و بنابر این مجرم بودن، را در آزمون بانبرد
می‌بذرد (ک).

و من شخصاً دفاع شجاعانه از درستی گفتارم را بر عهده
می‌گیرم،

و متقابلاً وثیقه‌ام را
برپای این خائن خودبین می‌افکنم.
تا با همان اصیل‌ترین خونی^۱ که در سینه دارد
ثابت کنم که نجیب‌زاده‌ای وفادارم:

(دستکشش (۱) بزمیں می‌کوبد)

و از برای انجام هرچه سریعتر آن،
از صمیم دل از اعلیحضرت استدعا می‌کنم
روز دادرسیمان را معین فرمایند.

ریچارد:
آقایان شعله‌ور از خشم، تحت حکم من باشید:
بیائید این خشم را بدون خونریزی فرو بنشانیم^۲
گرچه پزشک نیستیم، اما تجویزمان اینست.^۳
کینه ژرف، شفاق ژرف به بار می‌آورد:
فراموش کنید، بیخشید؛ ختمش کنید و صلح و صفا
به میان آرید،
طبیبانمان می‌گویند این ماه، ماه حجامت نیست.

(به جان گانت)

-
۱. اشاره‌ایست به خون شاهانه که در رگهای بالینبروک جاریست، م.
 ۲. تصور می‌رفت که خشم ارزیای بالغ ناشی می‌شود. خون گرفتن یکی از راههایی بود که برای معالجه عمومی به کار می‌رفت (ک).
 ۳. تصور شاه به عنوان یک پزشک متداول بوده است (ب).

عموی بزرگوار، بیائید این نزاع را در همانجا که آغاز
شده است پایان دهیم:

ما دولک نورفوك را آرام می کنیم، شما پسر تان را.
آشتبی دادن زینده سن و سال من است:

سخاوت:

برزمین افکن، پسرم، وثیقه دولک نورفوك را
و تو، نورفوك، برزمین افکن وثیقه اورا.
کی، هری، پس کی؟

ریچارد:

سخاوت:

اطاعت حکم می کند که من نمی بایست دیگر باره امر
کنم.

نورفوك، بر زمین افکن، ما امر می کنیم: ترا گزیری
نیست.

ریچارد:

(ذانو می ذند) خود را در پای تو می افکنم، شهریار پر -
هیبت!

ما و بری:

بر جانم حکم توانی راند، اما نه بر آبرویم:
جانم در گزو وظیفه ام است، اما نام نیکم را -
که به رغم مرگ برگورم زنده خواهد ماند -
بر سیه کاری آبرو ریزانه نتوانی زد:
اینک ننگشده، تهمت خورده، بی آبرو^۱ شده ام،

ما و بری:

۱. بی آبرو: در اصل baffled که نوعی تنبیه آبرو ریزانه بوده است، که برای
مجازات شوالیه‌های خائن بدکارمی رفت، و قسمتی از آن عبارت بوده است
از آویزان کردن آنها بدطور وارونه در ملاعه عام (ك). ممکن بود که فقط
سبرشوالیه بدطور وارونه آویزان شود (د).

نیزه زهر آگین افترا تا عمق روح را شکافته است،
که هیچ نوشدارویی شفایش نتواند داد، جز خوندلش
که این سوم از آن بردمده است.
خشم را تاب باید آورد.

ریچارد:

وئیقه‌اش را بهمن ده. شیرها، ببرهارا رام می‌کنند.^۱
آری، اما لکمه‌ایشان را نتوانند زدود.^۲ همان خفتم را از
میان بردار

ماو بری:

ومن از وئیقه‌اش دست می‌کشم. سرور بس عزیزم.
ناب‌ترین گنجینه‌ای که عمرهای گذرا فراهم می‌آورند،
نام بی‌ننگ است؛ که آنگاه که از میان رفت،
انسانها جز خاکی زرین یا گلی رنگین نیستند.
روحی سرفراز در سینه‌ای وفادار

همانند گوهری در صندوقی ده قله است.

هستی من شرف من است؛ هر دوازیک ریشه‌بردمده‌اند،
شرف‌مرا از من بازگیر، زندگیم به سر آمده است:
پس، شهریار عزیزم، بگذار شرف‌مرا به آزمون بگذارم^۴

۱. یعنی: «که چنین تهمه‌ای زهر آگینی را ادا کرده است» (ب).

۲. تشبیه‌شاه به شیر (شاه حیوانات) متداول بوده است. شیر قسمتی از نشان ریچارد و بیر نشان ماو بری بوده است (پ).

۳. ضرب المثل: «بیر لکه‌ها یشن را نتوانند تغییر داد» بدانجیل برمی‌گردد. لکه‌ها به معنی «داغهای ننگ» نیز هستند. این بیت با بیت ۱۱۶ ارتباط دارد (پ).

۴. در ترجمه ویکتورهو گو «از شرف دفاع کنم» آمده است که چون شرافتمندی در نبرد آزموده می‌شد، «بی‌ازمایه» را بر «دفاع کنم» نرجیح دادیم، ^۵.

که با آن زنده‌ام و به‌خاطر آن آماده‌ام تا رخت مرگ
پوشم.

ریچارد: (به بالینبروک) پسر عمو، ویقه‌ات را دور بیان‌داز؛ در نگش
مکن.

بالینبروک: آوخ! خداوند روح‌م را از چنین گناه بزرگی برکت‌دار!
دارد!

آیا باید در پیش پدرم سرافکنده شوم؟
یا با جنبی رنگ پریده و در خور دگدایان^۱ تبارگر انقدر مرآ
در برابر این نامرد جبون پست کنم. پیش از آنکه زبانم
با چنین خطای زبون‌نامه‌ای آبرویم را زخم زند،
یا خواستار متارکه‌ای انسان حقارت‌آمیز شود، دندانم
عضوی که انسان برده‌وار دست‌افزار
ترسی متارکه‌جو شده است، برخواهد گند
و این وهن عظیم را، که بی‌آبرویی در آن لانه کرده
است،
خون‌چکان، در صورت خود مأوب‌بُری پرتاب خواهد کرد.^۲

(گانت خادج می‌شود)

-
۱. دخود گدایان: زبونانه (۵).
 ۲. دندانم عضوی (۱)... پرتاب خواهد کرد؛ داستان زنون فیلسوف که به گفته پلوتارک، زبانش را کند و در چهره یک مستبد پرتاب کرد، مایه اصلی این ایيات است. بالینبروک خود را بذندانی تشبیه می‌کند که برای فرار از اقرار بادندان، زبان خود را می‌کند (ب و آ).

ما نه برای درخواست کردن، بل برای فرمان دادن زاده
شده‌ایم:

از آنجا که فرمانمان در آشتی دادن‌تان کارگر نمی‌افتد،
پس در کاونتری، در روز لامبرت قدیس^۱،
حاضر شوید، ورنه جانتان پاسخگو خواهد بود.
شمیبرها و نیزه‌هایتان در کاونتری،
این نزاع خشم‌هاهنگ برخاسته از کین پا بر جایتان را
فیصله خواهد داد.

از آنجاکه نمی‌توانیم سازش‌تان داد، عدالت
بر شرافتمندی فرد پیروزمند حکم خواهد کرد^۲
لرد مارشال، سرهنگان را فرمان دهید
تا از برای سامان دادن به‌این نبرد داخلی موبایل شوند.

(خاج می‌شوند)

۱. دوز لامبرت قدیس: ۱۷ سپتامبر (آ).

۲. نظریه «آزمایش بانبرد» این بود که فرد برق بیرونی شود (ک) و یکنور
هوگو این ایيات را چنین ترجمه کرده است «چنین قرار می‌دهیم که عدالت
شرافت را توسط بیرونی تعیین کند»، عدالت: عدل الپی (۵)

* موصوعاتی کمکرآ مطرح می‌شوند – سرشت عرفانی و مقدس سلطنت، شرف، تبار و خاندان (خورن). اطاعت یک رعیت از پادشاهش، اهمیت سوگند خوردن، همراه با اشاراتی بد تاریخ گذشته است. وظیفه صحنه‌اول معرفی اشخاص نمایش، روشن کردن وضعیت، و آغاز کردن کنش (آکسیون) نمایشنامه است. همچنین ناتوانی شاه در تحت حکم آوردن سردارانش وضعف او در حکم زاندن برکشور، به طور ضمنی، مطرح می‌شود (د و ک).

صحنه دوم

امنیت جان‌گاف

گاف دشمن گلاست دادمی شود

آوخ! که پیوند خونیم با ووداستاک
سکافت: بیش از مویهای تو مرا به قیام
بر ضد قصابان جانش فرامی خواند؛
اما از آنرو که کیفر آنان در دست آنکسی است
که جنایت بزرگش را، ما کیفر نتوانیم داد،
مدعایمان را به مشیت پروردگار باز می‌نهیم،
که آنگاه که زمان آن در روی زمین دررسد
پادافرهی شرربار بر سر خطاكاران می‌باراند.
دوش: آیا برادری مهمیزی تیزتر از این در تو نمی‌یابد؟

-
۱. این واقعیت که من برادر گلاست. ووداستاک، بوده‌ام (د).
 ۲. تنبیه جنایتکاران در دست کسی (ریچارد) است که جنایتی را مرتکب شده است که کیفر دادن به آن ازما ساخته‌نیست (ب).
شاه با ید جنایتکاران را کیفردهد، اما خودش جنایتکار است (ایهام عمدی) (آ).
 ۳. ویکتور هوگو به جای « مهمیز تیزتر »، « انگیزه‌ای نیر و مندتر » آورده است. م.

آیا درخون تو آتش عشق یکسره فرو مرده است؟
 هفت پسر ادوارد که تو خود یکی از آنانی
 چون هفت مینای آکنده از خون مقدسش بودند،
 یا چون هفت شاخه^۱ رعنای که از یک ریشه برجهند.^۲
 برخی از این شاخه‌هارا سیر طبیعت خشکانده است
 برخی از این شاخه‌ها دست تقدیر^۳ بریده است؛
 اما سرور عزیزم توماس را، هستیم را، گلاستر را
 که مینایی آکنده از خون مقدس ادوارد بود،
 دست کین شکسته است و
 تمامی آن مایع گرانقدر را برخاک ریخته است
 و تبرزین خونین قاتل، شکوفانترین شاخه‌ای را که از آن
 ریشه شاهانه روئیده بود
 بریده است و برگهای تابستانیش را یکسره پژمرانده
 است.

خون او خون تو بود. آه، ای گانت، آن بستر، آن زهدان

۱. در تصویر کردن دفت شاخه‌ایکد نمایانگر هفت پرسند، شکسپیر ممکنست از مفهوم «شجرة الانساب» الهام گرفته باشد (آ).
۲. سمبلیسم ایندو تصویر مرتبط (شاخه و مینا)، مفهوم این فرازرا عمقی می-بخشد. هفت: در معنایی انگلی، عدد کامل (۷).
۳. تقدیر یاسرنوشت به صورت سه زن به نام کولوتو، لاچیس، و آتروپوز^۴ مجسم می‌شدند. این سه بدتر تیپ تارو پر زندگی انسان را می‌رشند، اندازه می‌گرفند و قطع می‌کرند. این سه از الههای اساطیر باستان می‌باشد (ک و ف) منظور اینست که جز گلاستر سایرین به مرگ طبیعی مرده‌اند.م.^۵ Colotho, Lachesis, Atropos

آنگوهر، همان قالبی که تورا شکل بخشیده است،
از او هم انسانی ساخت، و هرچند تو زنده‌ای و نفس
می‌کشی

با اینهمه با او کشته شده‌ای؛ و این جز از ته دل رضادادن
به مرگ پدرت نیست، چرا که مرگ برادر مسکینت
که خود تصویر زنده پدرت بود، را می‌بینی
و دست به کاری نمی‌زنی.

شکیبائیش مخوان، گانت، که این یأس است:
اینگونه که تو قتل برادرت را رخصت می‌دهی
جان خودرا بی‌دفاع برسر راه می‌نهی
و فاتلان در ندهخو را می‌آموزی که چگونه قصایت
کنند.

آنچه را که در مردم عادی شکیبائیش می‌نامیم
در سینه نجبا، چیزی جز ترس سرد و رنگ پریده نیست.
چه بایدم گفت؟ بهترین راه پاسداری از زندگی شخص
خودت

جز انتقام کشیدن از مرگ گلاسترمن نیست.
این مرفعه‌ای از آن خداوند است، زیرا که جانشین
خداوند،^۱

۱. جانشین خداوند، نماینده‌اش: شاهان را نماینده خداوند در روی زمین
می‌دانستند، و این اندیشه که شاه، هرچقدر هم بی‌ارزش، نماینده خداوند
است در تمام نمایش مورد تأکید قرار گرفتادست (ب وس) این برداشت—

نماینده‌اش که در برایر چشمان خود او تدهین شده،
مرگش را باعث آمده است؛ که‌اگر بهناحق باشد،
بگذار آسمان انتقام کشد، زیرا من

بر ضد مأمورش، دستی به خشم بلند نخواهم کرد.

آه، ای دریغ! پس من شکایت خود را کجا توانم برد؟
نزد خدا، پشت و پناه بیوهزنان.

بسیار خوب، پس چنین خواهم کرد. بدروود گانت
کهنسال،

تو به کاونتری می‌روی، تا در آنجا
رزم برادرزاده‌مان^۱ هرفورد را با ماوبری ستمگر نظاره
کنی.

آه، باشد که ستمهای رفته برشویم بر نیزه هرفورد بنشیند
و سینه ماوبری خونخوار را بشکافد!

→ که ریچارد نماینده خداوند است در سوم، سه، ۵۷؛ چهارم، یک، ۱۲۶ تکرار شده است. در زمان الیزابت این فکر رایج بود که شاه نماینده خداوند است، و شورش بر علیه او گناه است، و انتقام را باید به خداوند واگذار کرد. تمام این اندیشه‌ها از انجیل سرچشمه می‌گیرند (۵).

۱. احترام گانت نسبت به الوهیت شاهان، همراه با یورک (دوم، سه)، و کارلا بل (چهار، یک) رفتار ریچارد را در سراسر نمایشنامه امری نسبتاً «معقول» و کمتر محصول غرور نشان می‌دهد (ک).

۲. برادرزاده‌مان: در اصل پسرعمو آمده است و در تفاسیر «خویشاوند» معنی شده است، ویکتور هوگو برادرزاده آورده است که ما هم از او بپرسیم، م. کرده‌ایم.

یا اگر شور بختی در نخستین دور نبرد ماوبری را از پا
نیفکند،^۱

بار گناهانش درسینه آنچنان سنگین باد
که پشت اسب کف‌آلودش را بشکند
و سوار را در آوردگاه سرنگون سازد:
ترسویی مغلوب!

خاننی پست اسیر برادرزاده‌ام هرفورد!
بدرود گانت کهنسال! باید که همسر پیشین برادرت
جلیس‌اندوه شود و زندگی را به پایان برد.^۲

ساخت: بدرود خواهرم! باید به کاونتری بروم.
بخت بلند همانسان یار تو باد که یار من!
اما هنوز کلامی دیگر - اندوه، بر می‌جهد همانجا که
فرو می‌افتد،

نه از پوکی و میان‌تهی بودن، بل از وزین بودن،^۳
بدرود می‌گویم، هم پیش از آنکه آغاز کرده باشم،
زیرا اندوه آنجا که خاتمه یافته می‌نماید پایان نمی‌پذیرد.
سلام را به برادرت ادموند یورک برسان.
اینک، تمام شد - اما، نه، هنوز وداع ممکن اینسان،

۱. اگر ماوبری در نخستین دور اسیدوانی سرنگون نشد (پ).

۲. باید تا پایان عمر هدم اندوه باشد، (ه).

۳. اندوه را به‌توپی تشییه کرده است که بر می‌جهد و باز می‌گردد نه به‌خاطر سبک و توخالی بودنش بل به‌خاطر سنگینیش (و اورا مجدداً وادار به‌سخن گفتن می‌کند)، (ک).

گرچه تمام شده باشد، چنین با شتاب مرو:

باز هم به باد خواهم آورد. از او بخواه – آه، چه!

که هرچه زودتر در پلشی^۱ بعديدار من آيد.

افسوس، يورك پير در آنجا چه خواهد دید

جز خانه های خالی و ديوار های بي آذين

کوشکهای بي خدمه، و سنگهایي که هيچکس بر رو يشان

قدم نگذاشته است؟

وچه خوش آمدی در آنجا خواهد شنيد جز مويء های من؟

از همین رو، سلام را برسان؛ و مگذار بدانجا آيد

تا بي جوي غمی شود که در همه جا منزل دارد.

اندوه گين، اندوه گين، مى روم از اينجا و مى ميرم:

چشمان اشکبارم آخرین بدرود را با تو مى گويد.

[خادر مى شوند]

۱. دوش بقدري تاراحت است که تا اندازه اى دچار اختلال حواس شده (پ).
۲. پلشی: منزل گلاستر در اسکس (پ).

*** این صحنه، ریچارد را به عنوان قاتل گلامستر معرفی می‌کند، تأثیر حوادث گذشته و روابط نسی را آشکار می‌کند. گانت را به عنوان مشاوری خردمند، و دیش‌سفید معرفی می‌کند، و ترجم را برای دو شش جلب می‌کند. لحن مذهبی واشاره‌های زیاد به انجیل، و نخستین تصویر از سلسله تصویرهای متعدد اندوه از ویژگی‌های این صحنه است (۵).

صحنه سوم

[میدان نبرد در کاونتری]

لرد مارشال د لرد آومنل وارد می شوند

سرورم آومنل، آیا هری هر فورد مسلح است؟

آری، سر تا پا مسلح است، و مشتاق ورود به میدان.

دوك نورفوك، استوار و دلیرانه،

تنهای ندای شیپور پژوهش خواه را انتظار می کشد.

بسیار خوب، پس رزم آوران آماده اند، و جز ورود

اعلیحضرت

در انتظار چیزی نیستند.

شیپورها به صدا در می آیند و شاه ولردها وارد می شوند.

هنگامیکه درجا بگاهشان قرار گرفتند، هاوبری، دوك نورفوك،

که برای دفاع از خویش آمده است، مسلحانه وارد می شود.

سپهبدار، از آن مبارز بپرس

که چرا مسلح به اینجا آمده است

نامش را بپرس، و به قاعده مرسوم

او را در عادلانه بودن مدعایش سوگند ده.^۱

۱. او را در عادلانه بودن مدعایش سوگند ده؛ از شهسواری که وارد میران نبرد —

مارشال: (به مادری) به نام خدا و به نام شاه، بازگوی چه کسی
هستی^۱

و از چه رو اینسان شهسوارانه رزم جامه پوشیده‌ای
و از برای نبرد با کدامین کس می‌آیی و مایه تظلمت
چیست؟

ترا به شهسواریت و سوگندت از سر راستی سخن گوی
تا در پناه آسمان و دلاوری خود باشی.

ماوبه‌ی: نامم تو ماس ماوبه‌ی، دوک نورفوك، است.
که بپاییندی سوگندم بدینجا آمدۀ‌ام –
که خدا نکناد شهسواری آنرا زیر پا بگذارد! –
نا پاسداری کنم از وفاداریم و از درستکاریم
در برابر پروردگار، شاهم، و اخلافم^۲
بر ضد دوک هرفورد که متهم می‌کند مرا؛
تا بهفضل پروردگار، و زورمندی بازویم
در دفاع از خویشن، ثابت کنم
که او خائن است به خداوند، و شاه، و من –

→ می‌شد در خواست می‌شد که سوگند یاد کند که مدعایش برق است. یکی از آنها بدینسان احتمالاً سوگند دروغ می‌خورد و بدین ترتیب سزاوار شکست بود. (پ).

۱. بدلعت پوشیده بودن چهره دومبارز، احراز هویت آنها باید اکیداً انجام می‌شد (ه).

۲. اگر گاه ماوبه‌ی باشکستش ثابت شود، اخلافش در خطر محرومیت از حقوق مدنی بودند (ه و ک).

و آسمان مرا، که رزمندۀ راه حقيقتم، يار و باور بادا
شپورها به صدا درمی‌آيند. بالينبردک، پژوهشخواه،
دربه چوشيده وارد می‌شود.

ريچارد: سپهدار، از آن شهسوار مسلح سؤوال کن
که کیست، و از چهرو
اینسان زره رزم دربر، بدینجا می‌آيد.
و بمرسم معمول، و بنا بر آثین‌ها
او را درباب عادلانه بودن امرش سوگند ده.
مارشال: نامت چیست؟ واز چهرو بدینجا،

بحضور شاه ریچارد در آوردگاه شاهانه‌اش،
آمده‌ای؟

بر ضد کدامین کس می‌آیی؟ وما یه تظلمت چیست؟
چون شهسواری راستین سخن‌گوی، تا پروردگار یا ورت
باشد!

باليينبروك: منم هری هرفورد، لنکستر و داربی،
که در اينجا سلاح بر کف آماده‌ام
تا بهفضل خداوند، و توانيتی تنم
در آوردگاه به تomas ماوبri، دوك نورفوك ثابت‌کنم
که خائنيست فرومایه و سخت زيانكار
در حق پروردگار آسمان، و ریچارد شاه و من -
واز آنرو که بر حقيقت رزم من، خداوند پشت‌وپناهم بادا
هیچکس، با پادافره مرگ، آنسان جسور مباد

مارشال:

که گستاخانه به آوردگاه قدم بگذارد،
مگر مارشال و افسرانی چون او
که به ساماندهی این آزمون پرشکوه بر گماشته شده‌اند.
حضرت سپهدار، بگذار دست شهریارم را بوسه زنم،
و زانوام را به تعظیم در برابر اعلیحضرت خم کنم؛
زیرا که ماوبری و خود من همچون دومردیم
که راهی زیارتی دراز و خستگی آورند.
پس بگذار وداعی پرشکوه
و بدرودی عاشقانه با دوستان چندمان بگوئیم.

مارشال: پژوهشخواه، از سروفاداری، به اعلیحضرت درودمی فرستد
و مشتاق است که بر دستشان بوسه زند و وداع گوید.
ما بهزیر خواهیم آمد و اورا در آغوش خواهیم گرفت.
(از تخت به زیر می‌آید)

پسرعمو هرفورد، تا آنجا که مدعایت بر حقت
بخت در این رزم شاهانه پیروز باد!
بدرود، خون من! که اگر امروز بر زمین ریزی
به سوگت خواهیم نشست، اما به انتقام مرگت بر نخواهیم
خاست،^۱

آوخ، که اگر نیزه ماوبری سینه‌ام را بشکافد
بالینبروک:

-
۱. خون من: منظور ریچارد اشاره به مخون بودن بالینبروک با خود است، م.
 ۲. شکست بالینبروک نشان‌دهنده مجرم بودنش می‌باشد، بنا بر این ریچارد مجاز به انتقام گرفتن از ماوبری نخواهد بود. (ب)

مگدار چشم نجیبی برای من اشکی تبه کند!
بسان عقابی که مطمئن از خود بزپرنده‌ای خرد هجوم برد
من به جنگ ماوبری می‌روم.

(بهلد مادشاه)

سرور محبو بم، با شما وداع می‌گویم -
(به آدمول)

و با شما، پسرعموی شریفم، حضرت آومرل -
بیمار نیستم، و گرچه بایدم با مرگ در آویخت
اما جوانم، و پرتوش و توان، و شادمانه نفس می‌کشم.
بسان ضیافتهای انگلیسی^۱، محبوب‌ترین کس را
در پایان درود می‌فرستم، تاسرانجام را شیرین کنم

(به گانت)

آه، ای آفریننده زمینی خونم
که دلاوری روزگار جوانیت در من دوباره زنده شده است:
با نیرویی دوچندان رفعتم می‌بخشی
تا به پیروزی که بر فراز سرم جای دارد، دست یابم،
و روح را با نیایشت آبدیده می‌کنی
و با دعای خیرت سنان نیزه‌ام را صیقل می‌دهی
تا قبای آهنین ماوبری را، چون موم، بشکافد^۲

۱. بسان ضیافتهای انگلیسی: اشاره ایست به عادت انگلیسیها که میهمانیهای خود را با صرف شیرینی‌های رنگین پایان می‌دهند. پ.

۲. در اصل: قبای مومنین ماوبری را بشکافد، م.

و نام جان گانتر، با کردار دلیرانه و پهلوانانه فرزندش
جلوه‌ای نوین بخشد.

حکایت: آسمان در آرمان نیکت کامروایت کند!
در رزم چون آذربخش چابک باش
و ضربه‌هاست را، پی درپی،
گبیج کننده چون تندر، بر کلاه‌خود
دشمن جراحت فرود آر!

خون جوانت را به‌جوش آر، دلیر باش تازنده بمانی.
بالينبروك: برای پیروزی، معصومیتم و جورج قدیس یار و یاورم
باشند!

ماوبری: هر سرنوشتی هم که خداوند یا بخت برایم تدارک دیده
باشد،

اینک شریف مردی درستکار، امین، و پاکدامن
که زنده می‌ماند یا می‌میرد و فادار به‌تاج و تخت شاه
ریچارد.

هر گز هیچ اسیری دلشادتر از من
زنجهیرهای اسارت را این چنین به دور نیفکنده است و
بر آزادی زرین بی‌قید و شرطش آغوش نگشوده است:
اینسان که جان من رقصان و پای کوبان
جنگی با دشمن را جشن گرفته است!

سرور بس پر اقتدارم، و شما یاران و همنشینانم
از لبانم آرزوی سالها شادکامی را بشنوید.

آرام و شادمانه – پنداری به گشت و گذار،
من به نبرد می‌روم. آنرا که حساب باک است از محاسبه
چه باک!^۱

بدرود، عالیجناب. بی شک فضیلت را در آمیخته باشجاعت
در نگاهت تابان می‌بینم.
آزمون را ترتیب دهید، و آغاز کنید.

مارشال: هری امیر هرفورد، لنکستر، وداری
نیزهات را برگیر؛ و خداوند مدافع حق باشد!

با لینبروک: چون بر جی استوار از امید، فریاد می‌زنم من «آمین!»
مارشال: (به یکی از افسران) برو و این نیزه را به تو ماس، دوک
نورفوك برسان.

نخستین منادی: هری امیر هرفورد، لنکستر، وداری
در اینجا از جانب خداوند، شهریارش، و خودش ایستاده
است،
و با این خطر که خود دروغزن و خائن در آید،
آماده است ثابت کند که تو ماس ماوبی، دوک نورفوك
خائن است به خداوندش، به پادشاهش، و به خودش
و می خواندش که برای نبرد قدم پیش گذارد.

دومین منادی: در اینجا تو ماس ماوبی، دوک نورفوك، ایستاده است.
و با این خطر که خود دروغزن و خائن در آید
آماده است هم از خود دفاع کند و هم ثابت کند

۱ آقا... پاک: در اصل «حقیقت سیندای آرام دارد»، م.

که هنری امیر هرفورد، لئکستر، وداربی
خائن است به خداوند، به شهریارش، و به خود او.
شجاعانه و سرشار از اشتیاق
تنها علامت شروع را انتظار می کشد تا نبردرا بیاغازد.
شیبورها را بدمید. رزمندگان، به پیش!
مارشال:

(شیبوری به صداد می آید. شاه دیچار دعصای سلطنتی
۱) به داخل میدان می آنداد).

دست بدارید! شاه عصای خویش را پائین افکنده است.
فرمان دهید تا کلاه خودها و نیزه هاشان را به یک سو نهند
و هردو به جایگاهشان باز گردند.
ریچارد:

(به مشادرانش)
باما به خلوت آید، و تا هنگامی که آنچه را مقرر می داریم
به این دو کها اعلام کنیم، بگذارید شیبورها بنوازن.

[آدای طولانی شیبور]

[به ما و بروی و بالینبردک]

نزدیک شوید و گوش فرا دهید که با رایزنان خویش چه
تصمیم گرفته ایم:

بدان خاطر که خاک کشورمان به خون گرانقدری
که پرورده است آلوده نشود؛
از آنرو که دیدگانمان از منظره هو لناک زخمهای شهر و ندان

۱. علامت رسمی توقف نبرد - ۲.

۲. لژومی ندارد که صحبت را ترک کنند - ه و آ

که با شمشیر همسایگان دریده شوند، نفرت دارد
و از آنجا که فکر می‌کنیم غرور شاهین بال
که در آرزوی آسمان و بنده اندیشه‌های جاهملبانه است،^۱
با نفرتی که زاده رشکی رقابت آمیز است، شمارابر آن
می‌دارد

که آرامش ما را برهم زنید، حال آن که – میهنمان –
در گهواره‌اش

به خوابی خوش و به شیرینی یک کودک نفس‌های آرام
می‌کشد،^۲

و این چنین با آوای گوشخراش طبلهای ناموزون
از خواب پریده است.

زفیر ترسناک شبپورهای دل آزار
و چکاچاک دندان‌سای جنگ ابزارهای پولادین خشم –
آهنگ،

چه بسا که صلح زیبا را از قلمرو آرام ما وحشت‌زده
گریزان کند،
وما لاجرم حتی در خون خویشاوندان خویش^۳ غوطه‌زنیم –

۱. اشاره به مقاصد بالینبروک (د).

۲. این بیتها در اصل متناقض بوده است. امکان دارد که متن دچار نقص باشد،
اما به همان انداز، هم احتمال دارد که شکیپر کترل استعاره‌های خویش را
از دست داده باشد (ب).

۳. گر بوله به جای خویشاوندان، «تبار» آورده است، م.

از همین رو شما هر دو تن را از کشورمان تبعید می کنیم،
 شما، پسرعمو هرفورده، با پادافره مرگ،
 تا پنج بهار دوبار کشتزاران ما را خرمی نبخشیده باشد
 به دیار زیبای ما دوباره سلام نخواهید گفت،
 و راههای ناآشنای تبعیدرا خواهید پیمود.
بالینبروک: خواستنان اجرای خواهد شد؛ و مایه تسلی من جز این
 نیست که:

همان آفتابی که شما را در اینجا گرم می کند،
 بر من خواهد تابید،
 و همان پرتوهای زرینی که نثار تان می کند،
 بر من خواهد افتاد و تبعیدم را زرنگار خواهد کرد.
ریچارد: نورفوك، محکومیتی سخت تر نصیب تو می شود،
 که مرا رغبتی به گفتن آن نیست.
 ساعات کندگذر چون دزدان پاورچین
 تبعید همیشگی درین انگیزت را پایان نخواهند داد.
 کلام بی امید «هر گز باز مگردد»
 مگر بهبهای جانت، را بر ضد تو بربان می آورم.
ماوبrix: محکومیتی است سخت، سرور محبویم،

۱. عبارتی انگلی که ضرب المثل شده است (پ).
۲. پایان نخواهد داد: در اصل «حدی بر آن نخواهد گذاشت...».
۳. ماوبrix شدیدتر از بالینبروک دچار احساسات است. احساسات میین برستی او چندان مناسب یک نجیبزاده فرن چهاردهم نیست (ن).

و جاری شدنش از زبان اعلیحضرت یکسره خارج از
انتظار است.

درخور پاداشی بهتر از جانب اعلیحضرت بوده‌ام،

و نه سزاوار زخمی اینسان ژرف

که به فضایی بیگانه پرتاب شوم.^۱

زبانی را که در این چهل ساله آموخته‌ام،

انگلیسی مادریم را، اینک باید ازیاد بیرم؛

آری، زبانم،^۲ اینک بیش از

چنگی یا تاری بی‌زه، به کارم نمی‌آید،

یا چون سازی بدیع^۳ در جمعه‌اش

یا گیرم که از جمعه بیرون آورده‌شد، در دستهای کسی

گذاشته شده

که نواختن نمی‌داند.

زبانم را در دهانم زندانی کرده‌اید،

و با لبها و دندانهایم بر آن چفت و بستی دو گانه‌زده‌اید

۱. در اصل As to be cast into the common air که می‌توان «برتاب شدن بدرون هوای معمولی» ترجمه کرد، گریو له آنرا «طرد شدن به داخل هوایی که هیگان استنشاق می‌کنند» و ویکتور هوگو آنرا «پرتاب شدن در جوی مسکن‌بار» ترجمه کرده است، م.

۲. زبان: در این بیت وینهای بعدی هم اندام جسمی و هم «زبان مادریم» می‌باشد که این اندام آنرا بیان می‌کند (آ).

۳. در اصل cunning می‌باشد که ساختن شده از روی مهارت و یا مستلزم مهارت در نواختن (س.) معنی شده است (ب و ه).

و جهل سترون بی احسام و کوردل را
زندانیانم کرده اید تا مراقب من باشد.
مالخورده تر از آنم که مهر دایه‌ای را برانگیزم
وشمار سالیان عمرم بیشتر از آنست که بیاموزم:
سالیانی بس درازتر از آن بر من گذشته است که اکنون
شاگرد شوم.

پس حکم تو جز سکوت مرگ نیست.
چرا که زبانم را از دم زدن در هوای وطن محروم می‌کند!
این سخنان رقت آور^۱ برایت سودی ندارد
پس از اعلام حکم ما شکوه تو نابهنه‌گام است.
ماوبهی: پس بدینسان روی برمی‌تابم از آفتاب کشورم
تا در سایه‌های ظلام شب بی‌پایان منزل کنم.

ریچارد:

۱. ماوبهی می‌گویید که پیر تراز آنست که چون کودکی که از دایه‌اش می‌آموزد،
حرف زدن را یاد بگیرد (آ). در این بیت‌هاسخن گفتن جو هر زندگی انگاشته شده:
سکوت: پس از مرگ سخن گفتن غیرمی‌کن است. از همین رو تبعید برای
ماوبهی مانند مرگ است. (ب) + «مرگ بدون مجال سخن گفتن بیشتر»
(ک).

دم زدن در هوای وطن: (۱) نفس کشیدن در هوای وطن، (۲) صحبت کردن
بدزبان مادری (د).

۲. اصل *compassionate* – که مفسران مختلف تفسیرهای متفاوتی را
به دست داده‌اند: «اندوهگین بودن برای خود» + «بدرفت آوردن» (پ)
«دل سوختن برخوبی‌شتن» و یا «خود را مایه ترحم کردن» (آ). «احساساتی
بودن یا احساسات نشان دادن» (ک) «بیان احساسات پرشور و تند» (س).
«زاری کردن» (و گو).

ریچارد:

(بهمادری و بالینبروک) بازگرد، و سوگندی باخویشتن ببر^۱
دستان تبعید شده‌تان را بر شمشیر^۲ شاهانه‌مان بگذارید
و به فرائضی که در مقابل خداوند بر عهده شماست سوگند
یاد کنید،

– شمارا از وظایفی که نسبت به ما دارید همراه با تبعید تان
معاف می‌کنیم.^۳

که به سوگندی که می‌دهیم تان پاییند بمانید:
به نام خدا و شرف سوگند یاد کنید که هر گز همدیگر
را در تبعید بهدل نخواهید گرفت
و هر گز به روی هم نگاه نخواهید کرد،
هر گز مکاتبه نخواهید کرد، درود و سلام نخواهید فرستاد،
یا هر گز
طوفان تیره گون کینه‌تان را که در میهن پاگرفته است
را فرو نخواهید نشاند،
و هر گز از روی قرار قبلی به قصد نقشه کشیدن،
توطئه چیدن و دسیسه اندیشیدن
بر ضد ما، دولتمان، رعایایمان، یا سرزمینمان، همدیگر

۱. شمشیر: سوگند روی صلیب انجام می‌گیرد که توسط تیغه، دسته و قبضه شمشیر درست می‌شود (۵).

۲. یعنی سوگند با خود به تبعید ببر، م. سوگند خوردن و سوگند شکستن نقش بزرگی در نمایش نامه دارد (۶).

۳. با تبعید تان شما را از وظیفه‌تان نسبت به خودمان مبری می‌کنیم (آ).

را دیدار نخواهید کرد.

بالینبروک: سوگند می خورم.

ماوبری: ومن نیز، سوگند می خورم تا تمامی اینها را به جای آرم.

بالینبروک: نورفوك، اینک کلامی از یک دشمن بشنو:

اگر شاه اجازه مان فرموده بود، هم اینک
روح یکی از ما، از کالبد^۱ شکننده اش تبعید شده بود،
و همانسان که اکنون کالبدمان از این سرزمین تبعید شده
است

در هوا پرسه می زد.

پیش از آنکه از این قلسو بگریزی، به خیانتهایت اقرار
کن؛

بار کمرشکن روحی بزهکار را با خویشن مبر،
که راهی دراز بایدت پیمود.

ماوبری: نه، بالینبروک. نام از صحیفه زندگی محوباد،

و از بهشت تبعید شوم همچنانکه از اینجا،

اگر هرگز خیانتی کرده باشم!

اما من و تو و بروردگار می دانیم که تو کیستی^۲

۱. اینک ... بشنو: این نخستین بار در این صحنه است که هر یک از دو رزمنده باهم سخن می گویند. این کلمات همچون مقدمه بر گفته هایی است که بالینبروک در بی کفتشان است (ب).

۲. کالبد شکننده: در اصل «مزار شکننده تمنان» است.

۳. ماوبری از مقاصد بالینبرون آگاه بود، شاهد هم این مقاصد را دریافته بود. نایکم، چهار، ۲۰-۲ مقابله کنند.

و گمان می‌برم که شاه، نیز، بعزمودی درخواهد یافت.
بدرود، سرورم ... اینک هیچ راهی برای من بی‌راهه
نیست؟

جز راه بازگشت به انگلستان، به رجای دیگری درجهان
توانم رفت.^۱

ریچارد: (به جان گانت) عمو، در همان آینه چشمانت
قلب ماتم‌زدهات را می‌بینم. سیماهی اندوه‌گینت
از شمار سالیان تبعیدش
چهار سال کم می‌کند. (به بالینبروک) شش زمستان یخندان
که بگذرد،
از تبعید بهمین بازگرد و ما خوش آمدت خواهیم گفت.
چه زمان در ازی در واژه‌ای کوتاه نهفته است!
چهار زمستان کندگذر و چهار بهار خرم
در یک کلام پایان می‌یابد: چنین است گفتار شاهان.^۲.
سرو مر را سپاسگزارم که بمرا اعات من
چهار سال از سالیان تبعید پسرم کاسته است.
اما من حاصلی اندک از آن خواهم چید؟
زیرا در شش سالی که او باید دور از من بگذراند

۱. در اصل؛ «تمامی جهان راه من است» کدهو گو آنرا «تمامی راهها از آن من است» ترجمه کرده است، م.

۲. کلمات نفرت آمیز بالینبروک‌گویای اینست که قدرت شاهانه بسیار بزرگتر از آنست که چنین هوسبازانه به کار رود (ك).

سالها پیش از آنکه بتوانند ماههایشان را تغییر دهند، و
فصلهای خویش را به بار آورند،

چراغ بی روغن و نور بی فروغم را
دست پیری خاموش خواهد کرد و شب بی پایان!^۱
آنچه از شمع زندگیم باقی است فروخواهد سوخت
ومرگ کور^۲، دیدار فرزندم را به من رخصت نخواهد داد.
وه! عمومی من، تو سالهای بسیاری برای زندگی در
پیش داری،

اما، شاهما، لحظه‌ای را تو نتوانی داد:^۳
روزهایم را با اندوهی دل آزار کوتاه نتوانی کرد
و شبهایم را نتوانی ربود، اما همان یک فردا راهم بهمن
ارزانی نتوانی کرد؛
می‌توانی به زمان مدرسانی که چهره‌امرا با پیری پر چین
کنده

اما هیچ آژنگی از گذرش را نتوانی زدود؛
کلامتر را اجل من چون سکه‌ای رایج می‌پذیرد

۱. این بیت را هوگو چنین ترجمه کرده است «پیری در شب بی پایان خواهد میراند» که شاید بهتر باشد بگوئیم «پیری خاموش خواهد کرد و شب بی پایان [فرا خواهد رسید].^۴

۲. مرگ کود: علامت مرگ. اسکانی است که چشم ندارد (ب)
۳. پیری گان و شکوه اندوهش برای سرزنش خوش‌بینی سطحی ریچارد قد میکشد و، گویی که پرده بر درام زندگی انسان بالا میرود، و بدینترتیب نمایش و بازی‌کنندگان را سخت ناجیز جلوه می‌دهد (ك).

اما آنگاه که مردم، شهر باریت هم نفس را باز نتواند
خرید.

فرزننت از سر رأیی خردمندانه تبعید شده است،
که تو خود نیز در آن شرکت داشته‌ای،
پس از چهرو در برابر داد ما چهره دژم می‌کنی؟
شهد به هنگام هضم تلخ است.^۱

همچون داور از من رأی خواستی، اما خوشتراحتم
که همچون پدر رأیم را خواستار می‌شدی،
آوخ، که اگر بیگانه‌ای در میان می‌بود، نه فرزندم،
در چشم پوشی از خطایش نرم تر می‌بودم.
در بی آن بودم که از تهمت طرفداری دوری جویم،
و با این حکم زندگی خود را نابود کردم.
آه! امید داشتم که برخی از شما بگویید
بی اندازه سختگیرم، تا من پی مرا خود روم.
اما زبانم را گشودید

تا ناخواسته این ناروا در حق خویش انجام دهم.
پسرعمو، بدرود، و، عمو، تو، نیز، بالو وداع کن،
شش سال اورا تبعید می‌کنیم، واخ خواهد رفت.

(صدای شیپو، دیچاد و ملازم‌ماش خادج می‌شوند)

آومرل: پسرعمو، بدرود؛ آنچه را که در حضور نمی‌توان گفت

۱. ضرب المثل (۵).

- بگذار نامه، از آنجا که منزل دارید، باز گوید.^۱
- مارشال: سرورم، باشما بدرود نمی گویم، زیرا تا آنجا که خشکی است در کنارتان اسب خواهیم راند.
- سانت: آخ، از چه رو در سخن گفتن اینسان امساكمی کنی که بدرود دوستانتر اهم پاسخ نمی گویی؟
- بالینبروک: آنگاه که بیان غم بیکران استفاده‌ای اسرافکارانه از زبان می طلبد، کلمات اندکی برای وداع با شما دارم.
- سانت: مایه اندوهت جز غیتی کوتاه نیست.
- بالینبروک: در تمام این مدت شادی در غیبت است و اندوه در حضور.
- سانت: شش زمستان چیست؟ زود می گذرند.
- بالینبروک: بر انسانهای شادمان؛ اما اندوه، یک ساعت را ده ساعت می کند.
- سانت: سفری به نامش که برای فرج در پیش می گیری.
- بالینبروک: قلبم خواهد نالیلد اگر چنین نام نادرستی بر آن بگذارم، چرا که آنرا هجرتی اجباری^۲ می یابد.
- سانت: گذرگاه تیره گامهای خسته ات را همچون پایه ای بدان که می بایست گوهر گرانبهای بازگشت بموطن را در آن بنشانی.
- بالینبروک: نه؛ بل هرگام کسالت باری که بر می دارم

۱. د در حضور؛ چون شخصاً دیگر مراوده‌ای نخواهیم داشت (پ).

۲. هجرتی اجباری؛ تناقضی تلخ زیرا هجرت اساساً اختیاری است (ه).

تنها اینرا فرا یادم خواهد آورد که چقدر
از دردانه‌هایی که دوستشان می‌دارم، دور می‌شوم.
آیا نباید زمانی دراز
در گذرگاههای بیگانه شاگردی کنم، و سرانجام،
پس از دست یافتن به آزادی، جز براین نبالم
که مزدور اندوه بوده‌ام.^۱

تمامی جاهایی که چشم آسمان^۲ بر آنها می‌افتد
در نظر خردمند، بندها و جانپناههایی شادی بخشنند.
در این استدلال ضرورت را آموزگار خود کن
که ضرورت خود سراسر حسن است.
بیندیش که تو شهریار را تبعید کرده‌ای
نه شهریار تورا. محنت بیشتر سنگینی می‌کند
آنگاه که در بابد یکسره بزدلانه بدان تن درداده‌ای.
برو، و چنین بیانگار که من روانهات کردم تا آبرو بخری،
و میندیش که شاه تبعیدت کرده است. یا چنین پندار کن
که طاعون آدمی خوار در وطن ما بیداد می‌کند
و تو به اقلیمی جانفزا می‌گریزی.

۱. تعدد تفسیرها در مورد این ایات ناشی از دشواری استعاره شاگردی – آزادی – مزدور است. بالینبر وک انتظار دارد که مدتی طولانی در مسافت‌تها و تجارب (گذرگاههای) بیگانه شاگردی کند، و پس از کسب آزادی، مانند یک شاگرد که تبدیل به استادکار می‌شود، تازه در باد که مزدور اندوه بوده است (آوپ).

۲. چشم آسمان: آفتاب، همچون در Ovid (آ.)

چنین تصور کن که آنچه چون جان عزیز می‌داری
در راهیست که در پیش رو داری، ندر آنچاکه پشت سر
می‌گذاری.

پرندگان نعمتمندان را نوازنده‌گان،
و علی‌را که بر آن گام می‌نهی فرش بارگاه شاهانه‌بدان
و گلهای را بانوانی زیبا بینگار؛
و گامهاسترا جز رقصی پرشکوه و شادمانه مپندار؛
زیرا انلوه در ندهخو در گزیدن مردی که به سخره‌اش
می‌گیرد

و وقی بدان نمی‌گذارد تو ش و تو ای کمتر دارد.

آوخ! چگونه می‌توان بالاندیشیدن به
قراستان یخزده، آتش به دست گرفت؟

یا دم بران گرسنگی را
با خیال محض یک ضیافت، کند کرد؟
یا با اندیشیدن به گرمای تابستانی خیالی
عریان در بر فهای زمستان خواهد؟

آه، نه، تصور چیزهای خوب
چیزهای بد را در دارد آورتر می‌کند.

دندان انلوه در ندهخو چرکین ترین زخم را بیار می‌آورد
آنگه که می‌گزد، بی آنکه نیشتر زند!

۱. تفسیرهای متفاوتی در مورد ایندویت ارائه شده است، که در ترجمه از ترکیبی از آنها و بخصوص از تفسیرهای آو ب، استفاده شد، م.

ساخت: بیا، بیا، پسرم. تا سر راه بدرقهات خواهم کرد،
اگر من جوانی و آرمان^۱ تو را می داشتم در اینجا نمی-
ماندم.

بالینبروک: پس، بدرود، خاک انگلستان؛ بدرود، سر زمین عزیز،
مادرم و پرستارم که همچنانم می پروری!^۲
بهر کجا که آواره شوم می توانم لاف زد
که هر چند تبعیدیم، با اینهمه يك انگلیسي اصیلم.

[خارج می شوند]

-
۱. آرمان: هوگو به جای آرمان، «وضع» گذاشته است: م.
 ۲. به اختلاف معنی دار خدا حافظی بالینبروک را با سلام ریچارد به هنگام ورودش از ایرلند توجه کنید (سوم، دو).
- ریچارد کشورش را «فرزند» خود می داند، در حالی که بالینبروک آنرا «مادر» و «پرستار» خطاب می کند. (ک).

* این صحنه یا با عبارت پردازیها، نمایش‌های آینی، و گفتگوهای پر آب و تاب میان دو حریف به واکنش‌های عاطفی شدید آنها در سطح دشمنی شخصی، و تهدید ثبات و امنیت کشور پیش می‌رود. از مشارکت ریچارد در قتل گلاستر ذکری به میان نمی‌آید، اما محدودیت‌های فرمانرواییش و اقتدارش نشان داده‌می‌شود. موضوعاتی که مطرح شده‌اند عبارتند از: خون، عشق به میهن، شرف، قسم خوردن، «زبان» (گفتار، کلمات) و «غصه»، و «اندوه». این کلمات که در این صحنه مورد تأکید قرار گرفته‌اند کلماتی هستند که در این نمایش بیش از دیگر نمایشنامه‌های شکسپیر ذکر می‌شوند (۵).

صحنه چهارم

[دربار]

[شاه همراه با گوت دگرین ازیک دد، ولرد آومنل از د دیگر
داد د می شوند]

- مشاهده کردیم.^۱ پسرعمو آومنل ریچارد:
- هرفورد گردنکش را تا کجا بدرقه کردید؟ آومنل:
- هرفورد را، که شما «گردنکش» می نامیدش، تنها تا اولین شاهراه بدرقه کردم، و در آنجا تر کش گفتم.
- و بازگوی، که آیا جدایی، سیلاپ اشک هم از چشمانتان ریچارد:
- جاری کرد؟ آومنل:
- سوگند می خورم، که از چشمانتان من هیچ اشکی نبارید، جز اینکه بادشمال شرقی
- که به تندی بر چهره مان وزید آب^۲ چشمانتان را بمراه انداخت، و بدینسان،
-
۱. مشاهده کردیم، یعنی کرنش های بالینروک به مردم عادی؛ به دوم، ۲۳-۲۶ مراجعت کنید (۵).
۲. آب rheum تصوراشک به مثابه آب یا نم، بارها برای تحقیر و بصورتی طنز آمیز توسط شکسپیر به کاررفته است مثلا در کوریولانوس صحنه پنجم، بردۀ چهارم، ۴۶ («چند قطره نسم زنانه، که همچون دروغ ارزانست.») \bar{A} آب سرد (ک) = rheum،

از سرتصار و داع تو خالیمان را با اشکی آذین بست.

ریچارد: عموزاده‌مان هنگام وداع با تو چه گفت؟
آو Merlin: گفت «بدرود» -

و از آنجاکه قلب من عار داشت

که واژه‌را بدینسان ملوث کند، این ترفند را به من آموخت
که وانمود کنم اندوهی بس عظیم بر من چیره شده است
چنانکه گویی کلمات در گور اندوه مدفون شده‌اند.
به مریم عنرا، اگر کلمه «بدرود» ساعات را طولانی تر
می‌کرد

و بر تبعید کوتاهش سال‌ها می‌افزود
انبوهی از بدرود نثارش می‌کرد؛
اما از آنجاکه چنین نبود، از سوی من هیچ بدرودی نشنید.
پسر عمو آو Merlin، هر چند او پسر عمومی ماست؛ اما معلوم
نیست،
که زمان‌چه‌هنگام او را از تبعید به وطن فرا خواهد خواند،
و آیا خویشاوندان هرگز برای دیدن دوستانش باز
خواهد آمد. ^۱

خود ما همراه بوشی^۲

۱. این بیتها ، دچار ابهام عمده‌اند. ممکنست معناشان این باشد که ، « آیا او اجازه خواهد یافت که پس از خاتمه زمان تبعیدش به وطن بازگردد. » یا « او به وطن خواهد آمد تا دوستانش را دیدار کند یا برای سرنگون کردن من. » ریچارد متوجه شده است که تبعید بالینبروک اشتباه بوده است(ک).

۲. بوشی سخنگوی مجلس عوام بوده است.

کرنش را به عوام‌الناس مشاهده کردیم.
چگونه وانمود می‌کرد که گویی با کرنشی خاکسارانه و
خودمانی

در قلبشان شیرجه می‌رود!
کرنش را چه سان نثار بندگان می‌کرد،
صنعتگران تهیدست را با صنعت لبخند دل‌می‌برد،^۱
و با تحمل بردارانه سرنوشتش،
گویی بر آن بود تا محبتشان را با خود به تبعید برد.
کلاهش را برای یک دختر که صدق فروش از سر برداشت!
جمعی از ابران فریاد زدند: «دست خدا به همراهت!»
و او هم کرنش زانوان نرمش را نثار شان کرد،
و افزود «سپاس، هم میهنانم، دوستان عزیزم»—
گویی که انگلستان میراث قانونی اوست که باید به او
بازگردانده شود
و او تنها امید آینده رعایایی ماست.^۲

گرین: خوب، او اکنون رفته است، و این اندیشه‌ها هم با او
خواهد رفت.

-
۱. صنعتگران... صنعت: بازی با کلمات. برخورد ریچارد نسبت به مردم عامی تحقیرآمیز است (ک).
 ۲. راجر، ارل مارچ، و لیعهد انگلستان در ۱۳۹۸ در ایرلند به قتل رسید. این امر لشکرکشی ریچارد را به ایرلند از'am آور کرد. برخورد نفرت بارشاه با امیدهای بالینبروک در نظر تماشاچیانی که می‌دانند چه اتفاقی خواهد افتاد طنزآمیز است (ک).

اینک درمورد یاغیانی که در ایرلند قیام کرده‌اند
تدارکاتی عاجل باید دید، سرورم،
هم پیش از آنکه در نگه بیشتر، وسائل بیشتری در اختیارشان
بگذارد،

که خود به سود آنها و به زیان اعلیحضرت خواهد بود.
ما شخصاً به این جنگ خواهیم رفت؛

ریچارد: و از آنجا که خزانه‌مان، با درباری اینسان بزرگ^۱
و عطا‌بایی کریمانه، کم و بیش خالی شده است
ناگزیر باید املاک سلطنتی^۲ را اجاره دهیم،
که در آمده‌ای آن نیازهای عاجلامانرا پاسخ‌گوید
و اگر اینکار عملی نشد،

جانشینانمان در میهن باید منشورهای سپید^۳ فراهم کنند
تا به هنگام نیاز نام ثروتمندان را
باد کر مبلغ هنگفتی طلا – در آنها بنویسند
و از آنها بخواهند که نیازهایمانرا تأمین کنند؛
زیرا ما بیدرنگ عازم ایرلندیم.

بوشی داده می‌شود

-
۱. دربار بزرگ و پر ریخت و پاش ریچارد معروف بود. (۵)
 ۲. املاک سلطنتی: ریچارد، بهره‌های مالکانه، مالیاتها و عوارض گمرکی را
در اذاء مبلغ ثابتی به افراد مورد علاقه‌اش اجاره داده بود (۶).
 ۳. منشورهای سپید: مأموران شاه ثروتمندان را وادار به امضای استادی
سفید می‌کردند، و سپس مبلغ را به میل خود در آن می‌نوشتند (ك).

بوشی، نازه چه خبر؟
ریچارد:

گانت پیر، سخت بیمار است، سرورم.
بوشی:

ناگهان از پا افتاده، وبا شتاب بسیار، کس روانه کرده
است

تا از شهریار تمناکند به دیدارش بشتابید.

کجا بستری شده است؟
ریچارد:

در قصر الی.

بوشی:

اینک، ای پروردگار، پزشک را بر آن دار
که بینرنگ او را روانه گورستان کند!

ریچارد:

آستر^۱ صندوقهایش بالا پوشایی خواهند شد
زینت بخش سربازانمان در جنگهای ایرلند.

آقایان، بیائید همه به دیدارش برویم.

از خداوند تمناکنید که با همه شتابمان دیر رسیده باشیم.

همگی:

آمین.

۱. آستر: محتویات صندوقها، منظور بولها و جواهرات و غیره است، م.

این صحنه از نظر سبک با جملات پر آب و تاب و احساساتی پرده یکم، صحنه سه فرق دارد. ماهیت تقریباً محاوره‌ای شعرها و کمی تصویرها با حادث ریچارد نسبت به بالینروک و فرصت‌طلبی ساده دلانه‌اش همراه است. گرچه شاهدی در مورد گمراه شدنش توسط چاپلوسان بدست داده نشده، اما، در عین حال، وابستگی او به این افراد نشان‌داده شده است. بی‌علاقه‌گی ریچارد به بیروزی مردم، بی‌توجهی او به هشدارها و اندیشه‌ای افراد خردمند و محبویت بالینروک در میان مردم از موضوعات مورد اشاره است (ه وک)

پرده دوم

صحنه اول [قصر الی]

جان گانت بیماد، همراه با دولاک یودک، و ملازمان دیگران
داده شوند.

ساخت: آیا شاه خواهد آمد تا آخرین نفسم را
در پندی بگذارم که شفابخش سبکسریهای جوانیش باشد.

بورک: خود را رنجه مکن، و بانفست^۱ مکوش؛
زیرا که پند در گوش او یکسره باد است.
ساخت: آه، اما می گویند زبان مردان محضر

همچون آهنگی ژرف، نیوشیدن^۲ را ناگزیر می کند.
آنگاه که کلمات اندکند کمتر اتفاق می افتد که بیهوده
صرف شوند،

زیرا آنکه بادرد سخن می گوید، حقیقت را بازمی گوید
آنکه دیگر نباید سخن گوید بیشتر سمع قبول می افتد -
از آنانکه به لطف جوانی و راحتی آموخته اند که چرب

۱. نفس: (۱) گفتار، (۲) دم. به سطر ۳۰ مراجعه کنید (۵).

۲. در اصل، «توجه»، به جای «نیوشیدن»، م.

و شیرین سخن گویند.^۱

پایان زندگی آدمی از تمامی زندگی گذشته اش چشمگیر-
تر استه-

خورشید به هنگام غروب کردن، و نواخت پایان موسیقی،
همچون آخرین ذره شیرینی، همواره شیرین ترند،
و از هر چیز دیگری در لوح خاطر عمیق تر حک می شوند.
هر چند ریچارد پند زندگیم را نمی نیوشد،
حديث غمناک مرگم^۲ شاید گوش او را شناکند.

نه؛ آواهای چاپلوسان، فریاد ترا محو می کنند،
- چرا که حتی فرزانگان هم شیفتة ستایشند -
و سرودهای هوس آلود که، آوای زهر آگینشان^۳
همواره بر گوش جوانان خوش می نشینند، پندت را برباد
می دهند؟

همان پیام آوران مدهای رایج در اینالیای مغورو رامی گویم

۱. هو گو بدجای «راحتی»، «سلامتی» ترجمه کرده است، م. «سلامتی الها مبخش گفتارشان است» - هو گو

۲. حديث غمناک مرگم: یعنی کلمات پرهیبت دم مرگم (م.).
۳. در برخی از نسخهای به جای این بیت آمده است «که مداهنه گر قدرت او هستند: و در پس آنها / بدینترتیب به جای این بیتها باید نوشت «نه، فریادت در دیگر آواهای چاپلوسانه، که مداهنه گر قدرت اویند، و سپس در اشعار هو سنا که محو می شوند»، م.
۴. مدهای رایج در اینالیای مغورو: اینالیا منبع سنتی حماقت و شراره بود. مدها، ممکنست به لباس مربوط باشند یا هر گونه رفاقت و رسمی را دربر گیرند. (پ)

که رسومش را همیشه ملت کند آموز^۱ ما
لنگ لنگان و حقیرانه تقلید می کند.

آیار سمی پوچ و سبکسرانه در جهان پا به عرصه نهاده است
که بیدرنگ پچ پچه ای در گوش او نیاغازیده باشد؟
— نوبودن بسته است، مهم نیست چقدر بی مایه باشد!
چون هوس در بر ابر عقل طغیان کند
هشدار بس دیر شنیده می شود.

بر او که راهش را خود برمی گزینند راهبر مشو؛
از نفس افتاده ای، بیهوده سخن مگوی^۲.

می پندارم که سروشی نوالهامم،
و همچنانکه به خاموشی می گرایم پیش بینی می کنم
که زبانه تندوتیز طغیان شاه دیر نتواند پائید،
که آتشهای سرکش و پر لهیب، تندتر از همه خود را
می سوزند،
بارانهای ننم دیر پایند، اما تندبارهای ناگهانی کوتاه -
زندگانی اند.

۱. apish – tardy : «آماده تقلید مدها بعد از آنکه کنه شده اند» (پ)، «مقلد، هر چند از مدل اصلی خیلی عقب افتاده است» (آ).

2. Tis breath thou lackest,, and that breath wilt thou loose : «آنچه که کم داری نفس است، وابن نفس را (یا حرف را) تو از دست خواهی داد». شکیبیر در این قسمت، همچنانکه در سایر جاهای (و به خصوص در پ ۱، ص ۱) نفس زدن و سخن گفتن، نفس و سخن را، با یک کلمه breath بیان می کند و با بازی روی این کلمه ایهام به وجود می آورد، م.

آنکس که بناگاه شتابان می‌نازد، بناگاه^۱ خسته می‌شود.
لقمه را حریصانه بلعیدن، گلوگیر می‌شود.

خودبینی سبکسرانه، آن شکمباره سیری ناپذیر
از آن پس که خورش خویش را بلعید، بزودی خود را می‌بلعد.
این اورنگ^۲ خسروانی شاهان، این جزیره صاحب عصای
همایونی

این خاک شاهوار، این سریر مریخ^۳
این فردوس دیگر، این بهشت کوچک،
این دژی که طبیعت برای دفاع از خویش
بر ضد فساد و دستدرازی جنگ^۴ ساخته است،
این تبار نیکبخت آدمیان، این عالم صغیر^۵
این گوهر نفیس که در دریای سیمین نشانده شده است،
تا آنرا^۶ چون بارویی،
با همچون خاکریز مدافع قلعه‌ای،
دربرابر کین تو زی سرزمینهای سیه روز، به کار آید.^۷

۱. بناگاه: (۱) بی موقع، (۲) خیلی زود، م.

۲. مریخ: خدای جنگ، م.

۳. عالم صغیر: جهان فی نفسه (پوه) این اندیشه که انگلستان جهانی فی نفسه است که از مابقی دنیا جدا افتاده است هم در آثار کلاسیک و هم در نویسنده‌گان همزمان با شکسپیر دیده می‌شود (۸).

۴. آنرا: یعنی، دریارا.

۵. مقایسه کنید با ۳۱۶ درزیز. هردو فراز حالت جزیره‌ای انگلستان و اینکه دریا هم آنرا محافظت می‌کند و هم از بقیه جهان جدا شیش می‌کنندرا مورد تأکید قرار می‌دهند (آ).

این زمین متبرک، این بوم، این خطه، این انگلستان،
 این پرستار، این زهدان‌آکنده از شاهان راستین
 که تبارشان هراس انگیز است و نژادشان نامدار
 و هنرنمایی‌های سترگشان در خدمت به مسیحیت^۱ و
 شهسواری راستین

در دور دست بلند آوازه است
 همچون مزار فرزند مریم عذراء،
 این فدیه جهان، در یهودیه لجوج؛^۲

این میهن جانهای ارجمند، این سرزمین بس عزیز
 که آوازه‌اش، در سراسر جهان مرتبتش را بلند کرده است،
 اینک اجاره‌رفته است – گفتنش نیز برایم جان‌فرساست
 چون اقطاعی^۳، یا ملکی ناقابل به اجاره رفته است:
 انگلستان که دریای پیروزمند محاصره‌اش کرده است^۴
 که سواحل صخره‌ایش هجوم رشک آمیز نپتون^۵ آبها را
 واپس می‌راند، اینک در محاصره ننگ است،
 در چنبره‌لکه‌های جوهر، و سندهای پوسیده چرمین است؛^۶

۱. خدمت به مسیحیت: یعنی، جنگهای صلیبی (۵).

۲. معروف است که یهودیان صرفاً به خاطر لجاجت از پذیرفتن دین مسیح ابا می کردند (پ و آ).

۳. هوگو «اقطاع» را به جای ملک آورده، که ماهم از او پیروی کرده‌ایم. ۴. بیداداشت ۵ (صفحه قبل) مراجعه کنید (آ).

۵. نپتون: رب النوع دریا و مجازاً به معنای دریا و اقیانوس است.

۶. اشاره‌ای به امپای اجاری و منشورهای سپید، یکم، چهارم، ۴۸، را به بنند، ه.

آن انگلستان، که عادت به پیروزشدن بر دیگران داشت،
بر خود به فتحی شرم آور دست یافته است.

آه، ای کاش این فضاحت همراه با زندگی من از میان
بر می خاست،

آنگاه، مرگ در نظرم چه شیرین می شد!

شاه، ملکه، آدمول، بوشی، گرین، باگوت،
امن، دوبلوبی واد می شوند.

بورک: شاه آمده است، با جوانیش مدارا کن؛
که بر کره اسبهای آتشین خو چون خشم گیرند، تو سخن
بیشتر کنند.

ملکه: حال عمومی شریفمان، لنکستر چگونه است؟
ریچارد: در چه حالی، مرد؟ حال گانت پیر چگونه است؟
گانست: آه، آن نام چه سان زینده حال و روز من است!
براستی که گانت پیر، و تکیده^۱ از پیری.

در اندرون من اندوه بروزه ای کسالت بار نشسته است،^۲
و کیست که از خوردن پیرهیزدو تکیده نگردد؟^۳

۱. خشم گیرند: در بعضی از نسخه ها «خشم گرفن» و در بعضی دیگر «دهنه زدن» آمده است، م.

۲. گانت... تکیده: گانت gaunt، در انگلیسی به معنی لاغر و تکیده است.
بدین ترتیب شکسپیر روی این کلمه بازی کرده است، م.

۳. تصور می رفت که اندوه باعث تحلیل رفتن می شود، و گاهی برای بیان اندوه روزه گرفته می شد (ه).

۴. هو گو ترجمه کرده است: کیست که روزه بگیرد و تکیده نشود، م.

برای انگلستان خفته دیر زمانی بی خواب بوده‌ام،
بیخوابی لاغری می‌آورد؛ لاغری همان تکیدگی است.

از لذتی که برخی پدران توشه می‌گیرند
من جز روزه نگرفته‌ام – مرادم دیدار روی فرزند است.
و تو که این روزه‌گیری بر من نهادی، یکسر تکیده‌ام
کرده‌ای.

وبدینسانست که از تکیدگی در خور گور شده‌ام؛ همچون
گور تکیده شده‌ام،
گوری که زهدان میان تهیش فقط استخوانها را بهارت
می‌برد.

آیا بیماران بانامشان چنین چرب‌دستانه بازی می‌کنند؟
نه، بخت بدم تاسر گرم شود خودرا به سخره می‌گیرد.
از آنرو که می‌کوشی تا نام مرا با من بکشی^۱
نام را به سخره می‌گیرم، شاه بزرگ، تاترا مداهنه گفته
باشم:

آیا سزاوار اشخاص محضر است که زندگان را مداهنه
گویند؟

نه، نه؛ زندگانند که محضران را مداهنه می‌گویند.^۲
ولی تو که هم‌اینک رو به مرگی می‌گویی که مرا مداهنه

ریچارد:
حالت:

ریچارد:

حالت:
ریچارد:

۱. می‌کوشی تا نام‌مرا با من بکشی؛ یعنی، با تبعید فرزندم (پ).
۲. کلمات گانت، در اینجا همانند سطر ۹۳ مبهمند. شاید سطر ۹۱ بیان روشن‌تری
از افکار او باشد (ک).

می‌گویی،

گانت: آه، نه! این تویی که می‌میری، گرچه منم که بیمارتم.
ریچارد: من همه تندرستیم، نفس می‌کشم، و می‌بینم که تو سخت بیماری.

گانت: آه، آنکه مرا آفریده است می‌داند که من ترا بیمار می‌بینم؟

چشمانم کم سو است، با اینهمه می‌بیننم که بیماری،
تمامی کشور بستر مرگ تست،
و تو در آن به بیماری بدنامی خفته‌ای:
و تو که بیماری یکسر بی‌مبالانی
تن‌تدهین شده‌ات را

به مداوای همان «پزشکانی» می‌سپاری که در آغاز زحمت زده‌اند:^۱

هزار مداهنه‌گر در درون تاجت نشسته‌اند،^۲
که فراخنایش فراتر از سرت نیست.

۱. ترا بیمار می‌بینم... ذخمت‌زده‌اند: گانت در عبارت ساده «... ترا بیمار می‌بینم» دو مفهوم را بسط می‌دهد: (الف) «می‌بیننم که (از نظر سیاسی) بیماری»، این فکر در پیتهاي ۹۵-۹، که بیماری سیاسی ریچارد به صورت استعاره با بیماری جسمی («بستر مرگ»... «بیماری»... «پزشکان») مقایسه می‌شود، و (ب) سطر ۹۴ «در تو بیماری می‌بینم» = «در تو تباهی و شر می‌بینم»، گسترش می‌یابد (T).

۲. «سرت پراز کلمات چاپلوسان است، و، هر چند سرت خیلی کوچک است، اما نتایج این چاپلوسی‌ها تمامی کشور را در بر می‌گیرد» (ك).

و با وجود محصور بودن در دایره‌ای انسان تنگ،
ویرانیان به وسعت تمامی کشور است.
آو خ! که اگر پدر بزرگت،^۱ با چشمی پیامبر گونه،
دیده بود که پسر پرسش چه سان پرسانش را^۲ نابود
خواهد کرد،

مایه ننگ را از دسترس ت دور می‌کرد
هم پیش از آنکه بر تخت بنشینی خلعت می‌کرد،
تا اینچنین برای خلع خود تسخیر شیاطین نشوی.
آری، برادرزاده، اگر سلطان تمامی جهان هم می‌بودی
اجاره دادن این سرزمین مایه ننگت بود.

اکنون که قلمروت تنها همین سرزمین است،
آیا به ننگ آلودن آن بالاترین ننگ نیست؟
تو شاه نیستی، ملاک انگلستانی:
و همچون رعیتی مقید به قانونی^۳

و تو -

ربیکار: ابله دیوانه تکیده عقل^۴

۱. پدد بزدگت: ادوارد سوم (T).

۲. پرسش: ربیکار. پرسانش: گانت و گلستر (H).

۳. یعنی «بعد عنوان یک ملاک، باید همان قوانینی را مرا عات کنی، که بهمنز له شاه،
بالاتر از آنها بی». (ك).

۴. تکیده عقل: کم عقل. ربیکار با اسم گانت که به معنای «لا غر» و «تکیده»
است بازی می‌کند، ه.

که می‌پنداری امتیاز تب به تو رخصت داده است،
 تا به‌گستاخی با سرزنشهای چندش آور
 رنگ از رخسار ما ببری، و خون شاهانه را
 بواسطه خشم، از زادوبومنش^۱ برانی.
 اینک، به جلال بس شاهانه تختم سوگند،
 که اگربرادر پسر ادوارد بزرگ نمی‌بودی،
 این زبانی که انسان‌گستاخانه در دهانت می‌چرخد
 سرت را از شانه‌های بی‌حرمت جدا می‌کرد.
گافت:
 آه، ای پسر برادرم که خود پسر ادوارد بود،
 بدان خاطر که ادوارد پدرم بوده است از من درمگذر.
 آن خون را تو پیشاپیش، چون پلیکان،^۲
 ریخته‌ای و مستانه سرکشیده‌ای:
 برادرم گلاستر، آن روح بی‌آلایش نیکو خصال،
 که در میان ارواح خوشبخت در آسمان شادمان باد،
 می‌تواند همچون نمونه‌ای باشد، و گواهی شایسته
 براینکه ترا از ریختن خون ادوارد پرواپی نیست.
 با بیماری کنو نیم همدست شو،

۱. ذادبوم: مراد چهره‌است، ریچارد به رنگ باختن خود اشاره دارد. م.
۲. چون پلیکان: بر طبق تواریخ طبیعی باستانی پلیکان موجودی دانسته می‌شد که از خون و گوشت مادرش تغذیه می‌کند (ف) بچه پلیکان نماد ناسپاسی بوده است (۵).

دل سنگت همچون داس خمیده زمان^۱ باد،
تا بهیکی ضربت بدرودگلی را که دیریست پژمرده است.
زندگیت ننگین باد، و ننگت پس از مرگت پایدار!
این کلمات از این پس شکنجه گرانت باشند!^۲
مرا به سترم ببرید، و سپس به گورم –
آنان دوستار زندگیند که از مهربانی و عزت برخوردارند.

[خارج می‌شود]

رویگارد: و بگذار آنان که پیر و ترش رویند بمیرند،
که تو از این هردو برخورداری، و این هردو درخور
گورند.

یورک: از اعلیحضرت استدعا دارم، که سخنانش را
به حساب هذیانهای بیماری و پیری او بگذارند.
به جام سوگند که دوستان میدارد، و نزدش
همان اندازه عزیزی دارد که هنری هرفورد – اگر در اینجا
می‌بود.

رویگارد: درست است، راست میگویی؛ مهر او همچنانست که مهر
هر فورد؛^۳

۱. دامن خمیده، زمان: در اصل crookedage آمده است که به معنی «روز گار
خمیده» یا «عمر خمیده» می‌باشد، م.

۲. شکنجه گرانت باشند: وجود انت را آزار دهند (پ).
اتهامات گانت با گفتارهای قبلیش منطبقند. بی توجهی رویگارد به انگلستان
دربرابر علاقه پرشور گانت قرار دارد، (۵).

۳. بعنی مثل هنری هرفورد علاقه بساز کمی بدمن دارد، م.

و مهر من نیز، همچنان است که مهر آنان؛ و بگذار همه
چیز همینطور که هست باشد.

نود ثامبر لند واد می شود

نور ثامبر لند: سرورم، گانت پیر، اعلیحضرت را درود می فرستد.
ریچارد: چه میگوید؟

نور ثامبر لند: راستی را که هیچ؛ همه چیز گفته شده است:
زبانش، اینک، سازی بی زه است؛
گفتار وزندگی را لنکستر پیر، سراسر به پایان برده است.
ای کاش یورک دومین کس باشد که این سان در می شکند!^۱
پورک: مرگ گرچه خود خوار مایه است، اما اندوهی جانشکار
را پایان می بخشد.

ریچارد: رسیده ترین میوه نخست فرومی افتد، واو نیز چنین شد.
زمان او پایان آمد، مارا زیارت در پیش است؛

بس کنیم. اینک درباره جنگهای ایرلندمان:
باید آن چریکهای^۲ وحشی پریشان مو را ریشه کن کرد،
که چون مارسمی، در آنجا که دیگر هیچ مارسمی ای،^۳

۱. ددمی شکند: «به پایان برده است» (۱۵۰) و «خوار مایه» (۱۵۲) را بسط
می دهد (ه).

۲. چریکها: در اصل کرنها Kernes سربازان پیاده سبک اسلحه ایرلند، که
بیشتر مانند چریکها [حشر] عمل می کردند تا مانند دسته جات منظبطنظامی
(ف).

۳. به این افسانه اشاره دارد که پاتریک قدیس مارها را از ایرلند بیرون کرده
است (ف).

جز آنان، از امتیاز زیستن برخوردار نیست، می‌زیند.
و از آنجاکه این امور خطیر هزینه‌های سنگین‌می‌طلبند،
واز همینرو، برای کمک به تأمین این هزینه‌ها
ظروف سیم‌وزر، مسکوک، درآمدها، و اموال مقولی را
که عموماً گانست از خود بجاگذاشته است، تصاحب
می‌کنیم.

بورک:
تاقه‌منگام می‌توانیم شکیابی کنیم؟ آخ
تاکی وظیفه‌شناسی می‌باید مرا وادار به تحمل ستم کند؟
نه مرگ گلاستر، نه تبعید هرفورد،
نه ونهایی که به ساحت گانست شد، نه ستم بر مردم
انگلستان

نه جلوگیری از ازدواج بالینبروک بینوا،^۱
نه سرافکنده شدن شخص خودم،
هرگز مرا بر آن نداشته است که چهره صبورم را درهم
کشم،

یاخود اخمی در روی سروم کنم.
من آخرین پسر ادوارد بزرگم،
که پدرت، امیر ولز، نخستین پسرش بود
در جنگ هیچ شیرزیانی هرگز از او خشماگین تر نبود،

۱. بنابرگه هولینشد، شاه بالینبروک را متهم به محیانت به کشور کرد و از شاه فرانسه مصراحت نمود است تا از ازدواج بالینبروک با دختر پسرعموی پادشاه جلوگیری کند (فووه).

در صلح برۀ نرمخو هر گز
 از آن نجیبزاده، از آن شاهزاده جوان ملایمتر نه.
 تودارندۀ سیمای او هستی، که آنگاه که شمار سالیانش
 به پای تو میرسید، یکسر مانندۀ توبود؛
 اما ترش روئیش همه بر روی فرانسویان بود،
 نه بر روی دوستان؛ آنچه را که خرج می کرد
 بادست نجیب خود کسب کرده بود، و هر گز به آنچه که
 پدر پیروزمندش

کسب کرده بود، دست نمی بازید
 دستش به خون هیچ خویشاوندی آلوده نبود،
 بل سرخ از خون دشمنان تبارش بود.
 آوخ، ریچارد! یورک سراپا غرق اندوه است.
 و نه هر گز این چنین مقایسه‌ای نمی کرد.

ریچارد: خوب، عموجان، موضوع چیست؟
 یورک: آه سرورم، لطف فرموده بسر من بیخشاید؛ و اگر هم
 نمی بخشدند
 من که دوست‌مری دارم بخشوده نشوم، بدان خرسند.
 آبا بر آنید که تیول سلطنتی^۱ و حقوق
 هنری هرفورد تبعید شده را ضبط و تصرف کنید؟

۱. تیول سلطنتی: در اصل royalty است که به معنی «حقوقی است که شاه به یک رعیت، و به خصوص یکی از اعضاء خاندان سلطنتی، می بخشد». هوگو در برابر این کلمه «تیول مادام‌ال عمر» گذاشته است، م.

آیا گانست نمرده است؟ و آیا هرفورد زنده نیست؟
 آیا گانست صدیق نبوده و آیا هری وفادار نیست؟
 آیا آن یک سزاوار داشتن وارث نیست؟
 و آیا وارثش فرزندی شایسته نیست؟
 اگر حقوق هرفورد را پایمال کنید،
 تمامی منشورها و حقوقی را که زمان عطا می کند، پایمال
 کرده اید؟^۱

پس مگذار که فردا دربی امروز آید:
 دیگر خودت مباش. زیرا مگر از راهی
 جز راه وراثت و جانشینی برحق شاه شده ای؟
 اینک خدارا شاهد میگیرم - خدا نکناد که حرفم درست
 در آیدا -

که اگر بناحق اموال هرفورد را ضبط کنید
 اگر اجازه نامهای را لغو کنید که به او حق می دهد^۲
 تا توسط و کلایش میراثش را طلب کنند،
 و اظهار بندگیش را نپذیرید

۱. زمان فرزندرا جانشین پدرمی کند؛ اگر حقوق جانشینی هرفورد را پایمال
 کنی، زمان را از قدرت بخشیدن چنین حقوقی، به طور کلی، محروم می کنی
 (ک).

۲. اجازه نامهای مزبور به بالینبروک اجازه می داد که برای به دست آوردن
 املاک پدرش که بنابقوانین فتوvalی تا هنگامی که ثابت می شد که وارث بدسن
 بلوغ رسیده است در اختیار سلطان قرار داشت، اقدام کند. وارث پس از
 دریافت زمین های مزبور باید به شاه اظهار بندگی می کرد (۵).

هزار خطر را بجان می خرید،
هزار قلب پر مهر را از کف می دهید،
و شکنیابی مهر آمیز مرابه آن سوی اندیشه هایی می رانید
که شرف و وفاداری بدانها نتواند اندیشید.^۱

ریچارد: هر چه می خواهی بیندیش،

ما اواني ، اموال ، خواسته و زمینهايش را ضبط
می کنیم.

بورک: من اینجا نخواهم ماند، تا شاهد چنین کاري باشم. بدروود،
سرورم،

هیچکس نمی داند فرجام اینکار چه خواهد بود؟
اما به یقین تو انگفت که کارهای بد
هر گر نتیجه ای نیکو بیار نیارد.

[بیرون می دهد].

ریچارد: بوشی، فوراً به نزد اول ویلشاير برو،
و از او درخواست کن که در قصر الی به ما ملحق شود،
تا در این باره بیندیشیم. فردا صبح
رهسپار ایرلند خواهیم شد، و گمان می کنم که به نگام باشد.
و در غیاب خویش، عمومیمان بورک را
نایب السلطنه انگلستان می کنیم

۱. برخورد آشتی جویانه و سازشکارانه بورک جای خود را به اشاره به خیانت
می دهد (۵).

زیرا او وفادار است، همواره از تهدل ما را دوست می-داشته.

برویم، شهبانوی ما، فردا باید از هم جدا شویم؛
شادمان باشیم، که دوری ما دیر نخواهد پائید.

[شا، ملکه، آدمول، بوشی، گرین و باگت
خارج می‌شوند]

نورثامبرلند: بسیار خوب، آفایان، دوک لنکستر مرده است.
راس: و زنده نیز هست، چرا که پرسش اکنون دوک است.
ویلویی: تنها عنوان دوکرا دارد، اما از بابت درآمد دوک نیست.
نورثامبرلند: اگر عدالت به جای آورده می‌شد، هر دو را به کمال
می‌داشت.

راس: اندوهی گران در دل دارم، اما پیش از آنکه زبان بی پروا
دل را سبکبار کند،

این دل باید از سکوت برکد.

نورثامبرلند: نه، افکارت را بربان آور، و بگذار آن سخن چینی
که به قصد آزار تو کلام را باز گو کند، برای همیشه
خاموش شود.

ویلویی: گویا می‌خواهی از دوک هرفورد سخن بگویی؟
اگر چنین است در سخن دلیر باش، ای دوست،
که گوش من برای شنیدن کلام خوبی در حقش، تیز است.
راس: خوبی ای نیست که در حقش بتوانم کرد

مگر اینکه دل سوختن براو را
– که از ارث محروم و ناکام شده است – خوبی کردن
نام بگذاریم.

نور ثامبر لند: به پروردگار سوگند، تحمل چنین ستمهایی در این
سرزمین روبه‌اضحلال،

از سوی او که شاهزاده‌ای راستین است، واژ سوی بسا
کسان دیگر

که خونی شریف در رگهایشان جاریست، ننگ است.
شاه خودش نیست: چاپلوسان فرومایه راهبریش می‌کنند،
و آنچه آنان، به تمامی از سر نفرت،
بر ضد هر کدام ازما بر زبان می‌آورند،
باعث می‌شود که شاه به پیگردی سخت
بر ضد خود ما، فرزندان، و وراث ما برخیزد.

راس: عوام را با مالیات‌های اجحاف آمیز پوست کنده
و مهرشان را یکسره از کفداده است، اشراف را به خاطر
منازعات دیرین
جريمه کرده، و مهرشان را یکسره از دست داده است.

ولیوی: و هر روز اجحاف تازه‌ای تدارک می‌بینند:
چون منشورهای سپید، و امهای اجباری، و نمی‌دانم چه
و چه؟^۱

اما ترا به خدا این همه کجا می‌رود؟

۱. منشورهای سپید: به یکم، چهار، ۴۸ مراجعت کنید، م. دامهای اجباری: →

نورثامبرلند: جنگ آنهمرا تباہ نکرده است، چرا که او جنگی نکرده است،

بل آنچمرا که اجدادش از راهنبرد به کف آورده بودند،
او با فرمایگی به مصالحه داده است؛
بیش از آنچه آنان در جنگ خرج کرده اند او در صلح
خرج کرده است.

راس: اول ویلتایر کشور را اجاره کرده است.^۱
پادشاه، همچون آدمی پاک باخته، ورشکست شده است.
نورثامبرلند: سرافکندگی، سیدروزی و سرنگونی بر فراز سرمش می-
چرخد.

راس: برای همین جنگهای ایرلند،
با همه مالیاتهای سنگینش، پولی در بساط ندارد؛
مگر اینکه دوک نفی بلد شده را تالان کند.

نورثامبرلند: یعنی خویشاوند شریف خود را – عجب شاه تبهکاری!
اما، آقایان، ما آوای این طوفان دهشتناک را می شنویم،
با اینهمه برای گریز از تندباد، در پی جان پناهی نیستیم؛
می بینیم که کولاك بادبانها مان را در هم می کوبد
اما دست به کاری نمی زنیم، و با فراغ خاطر نابود می شویم.
 حتی همان کشتنی شکستگی محظوم را نیز به عیان می بینم،

→ وامهای که ابتدا توسط ادوارد هشتم در سال ۱۴۷۳ به عنوان شانهای از حسن نیت نسبت به مقام سلطنت تحمیل می شدند (ك).

۱. اجاده کرده است: به یکم، چهار، ۴۵ مراجعه کنید (۵)

و خطر اینک گریزناپذیر است
زیرا این چنین علل کشتنی شکستگی خویش را تحمل
می کنیم!

نورثامبرلند: نه، چنین نیست: زندگی را می بینم که حتی از چشمخانه‌
های تهی مرگ^۱

می نگردد؛ با اینهمه نتوانم گفت
که مژده آسایشمان چه مایه نزدیک است.
بگذار، بهمان گونه که در اندیشه‌های ما شریکی، مانیز،
ویلوبی؛ در افکارت انباز شویم.

راس: با اطمینان سخن‌گوی، نورثامبرلند
ما همه تنی و احديم، و بدینسان سخن‌گفتن،
جز با خود اندیشیدن نیست، از همین رو دلیر باش.
نورثامبرلند: بسیار خوب، بشنوید: من از پرتبلان^۲، خلیجی در
بریتانی،

خبری دریافت کرده‌ام که
هری دوک هرفورد، رینولد لرد کوبهام،
(فرزند ریچارد ارل آرنل)

که اخیراً رشته پیوند خویش را با دوک اگزتر گسیخته
است،

۱. در اصل، «چشمهای تهی مرگ» آمده است، علامت مرگ اسکلتی بوده است.
بدون چشم، ۳.

۲. این همان پرتبلان کتونی است که نزدیک کوت دونور واقع است (پ).

برادرش، اسقف اعظم سابق کاتربوری،
لرد توماس ارینگهام، لرد جان راستون،
لرد جان نوربری، لرد رابرت واترتون، و فرانسیس
کوینت -

که همه از سوی دوک بریتانی سرتاپا مسلح شده‌اند،
با هشت کشتی عظیم، سه‌هزار مرد جنگی،
با شتابی هرچه تمامتر، ره‌سپار این دیارند،
و بزویدی در ساحل شمالی ما پیاده خواهند شد،
شاید هم تاکنون پهلوگرفته باشند، اما در انتظار مانده‌اند
که شاه به‌ایران لند عزیمت کند.

پس اگر می‌بایست یوغ بردگیمان را بر زمین افکنیم،
و بالهای شکسته کشور برخاک افتاده خود را توشن و توان
بخشیم،
وتاج لکه‌دار شده مان را از گرو دلالان^۱ رهایی بخشیم،
و بزداییم گرد و غباری که عصای زرین سلطنتی‌مان را
پوشانده است،

و جلال سلطنت را بدان بازگردانیم،
هرراه من هم اینک به‌سوی راون‌سپورک بتازید؛
اما اگر بزدلید و می‌ترسید چنین کنید:
بمانید، و رازدار باشید، که من خواهم رفت.

۱. گرو دلالان: یادآور موضوع «شاه همچون یک ملاک» است، به‌همین صحفه، سطرهای ۱۱۳-۱۲ مراجعت کنید، م.

۲۶ / ریچارد دوم

راس: سوار شویم، سوار شویم! تردیدرا بهتر سوها بسپارید.
وبلوونی: ای کاش اسبم از نفس نیفتد، تا من پیش از همه، در آنجا
باشم.

[خادج می‌شوند]

* در صحنه يكم، جهار؛ و دوم، يك، رېچارد
بصورت انساني بي عاطفه و فاقد دورانديشي تصوير
شده، ته اعمال سېکسر انهاش (اجاره دادن املاک، مصادره
اموال وغیره) اشراف را بدسوی بالينبروك مى راند(۵).

صحنه دوم

[قلعه ویندسور]

ملکه، بوشی و باگوت دادد می‌شوند.

بُوشی: علیا حضرت بس غمگینند،
هنگام وداع با شاه، قول دادند
که ملال جان فرسارا یکسو نهند
و دلشاد باشند.

ملکه: برای خشنود کردن شاه چنین قولی دادم – اما برای

خشنود کردن خود

چنین نتوانم کرد؛ با اینهمه هیچ دلیلی
در خوش آمد گفتن به میهمانی چون اندوه نمی‌بینم
جز اینکه با میهمانی بس عزیز، چون ریچارد عزیزم،
وداع گفته‌ام؛ با اینهمه چنینم می‌نماید
که غمی که هنوز زاده نشده،^۱ اما در درون زهدان بخت
به کمال رشد رسیده است

به سوی من می‌آید، و ته دلم
بی سبب می‌لرزد؛ چیزی آنرا غمگین می‌کند،

۱. غمی ... نشده: هو گو ترجمه کرده است، «بد بختی قرب الوقوع». این تصویر در دهیان مجاس، ستراهای ۶۲-۶ گشرش بیشتری باقه است، م.

که غم انگیزتر از جدالی از سرورم، شاه است.

بوشی: هراندوه واقعی را بیست سایه است،^۱

که نمودی همچون اندوه واقعی دارند، بی آنکه هستی
داشته باشند.

زیرا چشمان اندوه، در تلالوه اشکهای کور کننده،
چیزی واحدرا به چندین چیز تقسیم می کند،
بسان مناظری،^۲ که چون مستقیم بدانها بنگریم،
جز آشتفتگی چیزی نمایان نمی شود، اما اگر از یک سو
بدانها نظر کنیم
شكلی واضح پدیدار می شود. بهمین سان، علیا حضرت
عزیز،

شما که بر عزیمت سرورتان اربیوار می نگرید،
بیش از خود او^۳ شکلهای اندوهرا می باید،

۱. ولز این جمله را چنین معنی کرده است: «در ازای هر علت واقعی اندوه، بیست علت خیالی هست». نیز، مقایسه کنید با پرده چهارم، صحنه یکم، ۲۹۲-۲۹۹ و زیرنویسها آنها (آ).

۲. هناظر: نقاشی یا تصویری که اگر مستقیم بدان می نگریستند چیزی آشفته و مبهم به نظر می رسید، اما اگر از زاویه‌ای خاص نگاهش می کردند تصویر روشنی را نشان می داد. نوع دیگر «منظره» عبارت بوده است از آینه چند بعدی مشورمانندی که هر کدام از سطوحش نمایانگر تصویری مجزا بوده است (پ).

۳. بیش از خود داد: علاوه بر اندوه واقعی (پ) - شاید منظور دوری ایزابل از همسرش (ریچارد) باشد. م.

که گرچه سایه‌های موهومی بیش نیستند،
بیش از عزیمت مولایتان انگیزه زاریدن شماست
پس ای ملکه پرمهر،

برچیزی بیش از عزیمت همسرتان مگرید – که بیش از
این چیز دیده نمی‌شود،

و اگرهم دیده شود، از چشم اندوه است،
که بهجای نگریستن بر حقایق، بر خیالات می‌نگرد.

شاید؛ با اینهمه گواهی‌های دل ملکه؛

متقادم می‌کند که جز این است. باری،
از غم گزیریم نیست؛ چنان غمگینم،

که گرچه می‌کوشم بهیچ نیندیشم،
سنگینی همین هیچ^۱ هم مرا از پای درمی‌افکند.

فقط خیالات است، بانوی مهربانم. بوشی؛

همچیز هست جز خیال؛ ملکه؛

خیال همواره از اندوهی پیشین، سرچشمه می‌گیرد که
آنرا زاده است؛ اندوه من، اینسان نیست،
زیرا هیچ چیز اندوه مرا نزاده^۲ است، با اینهمه اندوهی
است راستین.

۱. سنگینی همین هیچ؛ ایزابل بهاندیشه غمنا متولد (سطرهای ۳۶-۱۲)، که به یکمعنا هیچ است، بازمی‌گردد (پ).
۲. تصویر زادن در چندین جا (بیتهای ۳۶-۱۰-۶-۶۲) تکرار شده است، (۵).

یا آن مصیبتي که مرا اندوهگين می کند نزد کسی ديگر است،

و تنها اگر بمن بازگردد آنرا خواهم شناخت^۱

اما برآنچه هنوز ناشناخته است

نامي نمی توانم نهاد: می اندیشم که باید «اندوه بی نام» باشد.

(گرین داد می شود)

خداؤند حافظ علیحضرت باشد! سلام برشما، آقایان!
امیدوارم که شهریار هنوز برای عزیمت به ایران به کشته
برنشسته باشند.

از چمر و چنین اميدی داری؟ اميد بهتر آن است که آرزو
کنی به کشته نشسته باشد.

زیرا نقشه‌های او شتاب را ایجاب می کند، و شتابش
امید نیک مارا:

پس از چمر و اميدواری به کشته نشسته باشد؟
که او، اميد^۲ ما، بتواند نیروهایش را باز گرداند،

گرین:

۱. خیال، همود... خواهم شناخت: اندوه خیالی همواره ازاندوهی واقعی سرچشمی گیرد. اندوه من نمی تواند خیالی باشد، زیرا ازاندوهی غیرواقعی سرچشم می گیرد؛ یا اینکه اندوه غیرواقعی ایکه آزار می دهد جای وجود دارد، ومن چنان صاحب آنم که گویی صاحب چیزی هست که هنوز در اختیار کسی دیگر است (آ). در ترجمه فوق از تفسیر کلارندون استفاده شد، م.

۲. اميد: این کلمه، جا به جا، معانی متفاوتی را می رساند، که باید به آنها توجه کرد، م.

و امید دشمن را به‌یأس کشاند،^۱
که بعهر و غلبه قدم در این کشور نهاده است:
بالینبروک از تبعید بازآمده است،
و به‌سلامت، با سلاح آخته، به راونسبورک وارد شده
است.

اینک ای خدای آسمان مارا در امان دار!
آوه! بانوی من، این حقیقت محض است، و بدتر از
همه اینکه

لرد نورثامبرلند، پسرش هنری پرسی جوان،
لردها راس، بوموند، و ولوبی،
با تمامی دوستان قدرتمندان، نزد او گریخته‌اند:
پس از چهروی نورثامبرلند و مابقی این دار و دسته
شورشی را

خائن اعلام نکرده‌اید؟
اعلام کرده‌ایم؛ و اول ووستر،
با شنیدن آن، عصای^۲ خودرا شکسته واز سمت پیشکاری
استغفا کرده است.

و با تمامی خدام قصر
به‌نزد بالینبروک گریخته است.

۱. ک...امید: تکرار «امید» از ۵۲-۷، در اینجا به بازی با «امید»-«یأس»- خاتمه می‌یابد، م.

۲. عصای منصب پیشکاری، م.

ای گرین! پس غم مرا قابله تویی،
و بالینبروک زاده شوم غم من است.
ملکه:

اینک روح هیولای^۱ خویش را بدنیا آورده است،
و من، مادری تازه فارغ، که نفس نفس زنان
غم برغم، ماتم بر ماتم افروده‌ام.
بوشی:

ما بوس مشوید، بانو.
ملکه:

چه کسی بازم خواهد داشت.
من مأیوس خواهم شد، و با «امید فریبکار»
خواهم جنگید – او مداهنه‌گر،
انگل، و درنگ افکن مرگ است:
مرگ به نرمی پیوندهای زندگی را می‌گسلد،
لیکن امید دروغین آنرا تآخرین حد دوام می‌بخشد.

بودک داده می‌شود.

دوک یورک بدینجا می‌آید.
گرین:

با علامتهای جنگ برگرد گردن سالخورده‌اش،^۲
آه، چه اندیشناک و دلمشغول می‌نماید!

ملکه:

۱. هیولا: (غم نام تولدی که در زهدان بخت به کمال (شد) سیده است، مصرع ۱۰) (پ)، الیزابل همچون ذنی است که نوزادش چنان موجود دیوآسا بی است که ولادتش رنجهای اورا کاهش نمی‌دهد، بلکه بر آنها می‌افزاید (آ).
۲. ظاهرآ یورک بایزدزرهی - گلوپوش - پوشیده باشد که گلورا محافظت می‌کند. در زمان شکسپیر برای افراد نظامی لازم بود که با لباس غیر نظامی فقط از گلوپوش استفاده کنند. (آ).

عمو، از برای خدا، حرفهای تسلی بخش بزند.

یورک:

اگر چنین کنم، به افکارم دروغ گفته‌ام.

آرامش در آسمانست و ما در زمینیم،

زمینی که در آن جز ناملایمات ورنج و غم نمی‌زید.

شهرتان، برای نجات سرزمین‌های دوردست رفته است،

در حالی که دیگران آمده‌اند تا آنچه را که دارد در میهن

از او بربایند.

او مرا در اینجا گذاشته است تا تکه‌گاه دولتش باشم،

اما پیری چنانم ناتوان ساخته که خویشن را نگه نتوانم

داشت

اینک آن ساعت نحسی که بی‌پروايهای او^۱ به بار آورده

در می‌رسد،

اینک هنگام آزمودن دوستان چاپلوس است.

یک خدمتگزار وادد می‌شود.

خدمتگزار:

سرورم، پستان پیش از رسیدن من رفته بود.^۲

یورک: رفته بود؟ خوب، هرچه پیش آید خوش آید!

اسراف گریخته‌اند، عوام دل‌سردند

و می‌ترسم که به جانبداری از هر فورد شورش کنند

پسر، خودت را به خواهرم گلاستر در پلشی برسان

۱. بی‌پروايهای او: پرده دوم، صحنه بیک، ۳۷ وادامه را ببینید، م.

۲. آمرل، که به نزد شاه به ایرلند رفت بود (۵).

خواهش کن که فوراً یک هزار پوند برایم بفرستند.
بهایست، انگشت‌تری^۱ مرا با خودت ببر.

خدمتگزار: سرورم، ازیاد برده بودم به عرض مبارک برسانم:
امروز در سرراهم به آنجا سرزدم
— اما غصه‌دار تان خواهم کرد اگر ماقی را بازگویم.
یورک: موضوع چیست، مردک؟

خدمتگزار: دوشس، ساعتی قبل از رسیدن من، در گذشته بود.
یورک: پناه برخدا، چه موج محنتی

براین سرزمهین محنت‌زده هجوم آورده است!
نمی‌دانم چه باید کرد، کاش
بی آنکه بی‌وفاییم شاهرا بدینکار برانگیخته باشد،
مرا همراه با برادرم گردن می‌زد.

عجب، هیچ پیکی بهسوی ایرلند فرستاده نشده؟
برای این جنگها، پول از کجا فراهم کنم؟
بیا خواهر^۲ — بیخشیدم، بهتر بود می‌گفتم دختر عمو،
برو، پسر، خودت را به خانه من برسان، چندار ابه فراهم کن
جوشن‌هایی را که در آنجاست، بیاور.

[خدمتگزار خارج می‌شود]

۱. انگشت‌تری: به عنوان نشانه‌ای برای تأیید صدق گفتار، م.
۲. خواهر: ذهن یورک هنوز متوجه مرگ دوشس است (۵). دختر: در اصل دختر عمو، اطلاعات عام دارد، م.

آقایان، ممکن است تشریف بیرید افرادتان را گرد آورید؟
 باور کنید اصلاً نمی‌دانم
 این اموری را که انسان آشته به دست من سپرده شده
 است،

چگونه یا از چهراه سامان دهم. هردو خویشاوند منند:
 آن یک سرور من است، که هم سوگندم و هم وظیفه‌ام
 دفاع از اورا برمن واجب می‌کند؛ آن‌دیگری، نیز،
 خویشاوند من، که شاه براو ستم کرده است،
 و وجودان و خویشاوندی برمن حکم می‌کند که دادش را
 بستانم.^۴

خوب، باید کاری بکنیم. بیائید، دختر عمو،
 شما را به جای امنی خواهم برد. آقایان، بروید افرادتان
 را گرد آورید،
 و فوراً در بار کلی به نزد من آتید.

من، نیز، باید به پلشی می‌رفتم،
 اما زمان رخصت نمی‌دهد. همه‌چیز واژگونه است
 همه‌چیز غرق در آشتفتگی است.

[یودک «ملکه خارج می‌شوند»]

برای رساندن اخبار به ایرلند باد مساعد وزیدن گرفته، بوشی:

۱. افرادتان: اجاره‌نشینان و وظیفه‌بگیران ملک خود را (آ).
 ۲. درستکاری و وسایلهای یورک اورا بایک معا روبرو می‌کند (۵).

اما از آنجا چیزی باز نگشته است. از برای ما گرد-
آوردن نیروهایی

همستگ با دشمن

یکسره ناممکن است.

گذشته از این، دلستگی شاه بهما
گرین نفرت آنها بیست که شاهرا دوست نمی دارند،
با سعوت: عوام ناپایدارند، زیرا دوستیشان
در کیسه پولشان نهفته است، هر آنکس که آنرا خالی کند.
بهمان نسبت قلبها یشان را از کینی مرگبار می آکند.
بوشی: از همین روست که شاه نزد همگان
محکوم است.

اگر امر قضاوت در کف آنان باشد، ما نیز محکومیم،
با سعوت: زیرا همواره به شاه نزدیک بوده ایم.
گرین: خوب، پس برای جستن پناهگاهی هم اکنون به سوی
قلعه آریستو^۱ روانه خواهم شد،
بوشی: ارلویلتشاریر پیشاپیش بدانجا رفته است.

من هم باشما بدانجا خواهم آمد، زیرا این عوام کینه توز
خدمتی در حقمان نخواهد کرد،
جز اینکه چون سکه‌های ولگرد یکسر پاره پاره مان کنند.
آبا شما هم به همراه ما می آید؟

۱. آریستو: تلفظ قدیمی بریستول (ب).

- باقوت: نه، من به‌ایرلند، نزد اخی‌حضرت خواهم رفت.^۱
- بدرود! اگر گواهی‌های دل پوچ نباشد،
ما سه‌تن در اینجا وداعی جاودانه می‌کنیم و هر گزیکدیگر
را باز نخواهیم دید.
- بوشی: همه‌چیز به‌ توفیق یورک در رویارویی با هجوم بالینبروک
بسته است.
- گرین: افسوس، وظیفه‌ای که دوک بینوا بر عهده دارد
چون شمارش شنها و خشکاندن اقیانوس‌ها محال است؟^۲
- در برابر هریک تن که در کنارش می‌جنگند، هزاران تن
خواهند گریخت.
- بار دیگر، بدرود – برای آخرین بار، و برای همیشه.
خوب، شاید باز هم همدیگر را دیدار کنیم.
- باقوت: می‌ترسم که، هر گز.

[حاج می‌شوند]

۱. در مورد باگت مطالب ضدونقیض دیده می‌شود. او به‌یخارد نمی‌پیوندد. گفته‌می‌شود که با بوشی و گرین در قلعه بریستول است ولی به‌هنگام اعدام آنها اسم او آورده نمی‌شود. وبالاخره درجهارم، یک، برای شهادت دادن بر ضد آمرل به‌صحنه‌می‌آید (۵).
۲. ضرب المثل (۶).

* این پرده از یک طرف پیشگوییهای گانت در صحنه قبلی را بسط می‌دهد و از سوی دیگر از طریق نشان دادن تنهای ویچار گی ملکه، تا اندازه‌ای برای ریچارد همدردی را که یکسره از دست داده بود جلب می‌کند. با ورود یورک و مستخدم، که هر کدام حامل اخبار بدی هستند، گواهیهای قلبی ملکه جای خود را به یام می‌دهد؛ سر گردانی یورک او را وادار می‌کند که مرگ خود را آرزو کند؛ افراد محبوب ریچارد، بسی آنکه امیدی به نجات داشته باشند، پابه گریز می‌نهند (ه و ک).

صحنه سوم

[گلاستر شایر]

نورثامبرلند و بالینبروک وادد می‌شوند.

بالینبروک: بزرگوارا، اکنون تا بار کلی چقدر مانده است؟
نورثامبرلند: باور کنید، سرور شریف،
من اینجا، در گلاستر شایر، بیگانه‌ام:
این تپه‌های بلند وحشی و راههای سخت و درشتانک
فرستندهایمان را طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر می‌نمایند،
با اینهمه صحبت‌های دلنشیں شکریتان،
راه نامهوار را دلنشان و فرح‌بخش کرده است.
اما می‌اندیشم که
راس و ولوبی که از مصاحبتشما محروم‌مند،
راه راونسپورگ تا کاتسولدر را چه مایه خستگی آور
خواهند یافت.
باید بگویم که مصاحبتشما
سفری پر ملال را بس دلپذیر کرده است.
اما سفر آنان را این امید شبرین می‌کند،

که از امتیازی که اکنون ازمن است، برخوردار خواهند شد.

و امید شادی آینده همچون امید تحقق یافته شادی بخش، است.

و آن والانژادان خسته را
این امید خود، راه کوتاه خواهد کرد، همانسان که مرا
افسون آشکار مصاحبت شریف شما راه کوتاه کرده
استه.

بالینبروک: مصاحب من از صحبتهای خوب شما
بس کم ارج تر است. اما آن کیست که به اینجا می آید؟
هری پرسی داده می شود.

نورثامبرلند: پسر من، هری پرسی جوان^۱ است.
که برادرم اورا، از جایی، بدینجا فرستاده است.
هری، حال عمومیت چگونه است؟
پرسی: سرورم، در این اندیشه بودم که حالت را از شما جویا
شوم.

نورثامبرلند: چطورا! مگر او نزد ملکه نیست؟

۱. هری پرسی جوان: معروف به هاتسپر. شکسپیر او را تبدیل به یک «پسر» (سطرع ۳۶) می کند در حالیکه از لحاظ تاریخی ۳۵ سال داشت و دوسال از دیچارد و بالینبروک بزرگتر بود. در نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» پرسی بر علیه هنری (بالینبروک) شورش می کند و در نبرد شوزبری در ۱۴۰۳ به قتل می رسد (هوك).

خیر، ای سرور مهریان، او دربار را ترک گفته،
عصای صاحب جاهی خویش را شکسته و خادمان سرای
شاهی را پراکنده است.

نورثامبرلند: چرا این کار را کرده است؟^۱

آخرین باری که باهم سخن گفتیم، چنین عزمی نداشت؟
زیرا عالیجناب را خائن اعلام کردند.
برسی: اما، سرورم، او بهراونسپورگ رفته،
تا خدمتگزار دوک هرفورد شود،
و مرا از راه بارکلی فرستاده است

تا معلوم کنم که دوک یورک چه مایه نیروگرد آورده است
با این دستور که سپس بهراونسپورگ بروم.
نورثامبرلند: آیا دوک هرفورد را از یاد برده ای، پسر؟

برسی: خیر، سرور نیک نهادم، زیرا
آنچه که هرگز بمخاطر نسپرده ام ازیاد نمی رود، تا آنجا
که بهیاد دارم

در زندگیم هرگز اورا ندیده ام.

نورثامبرلند: پس اکنون بیاموز که او را بشناسی. این دوک است.

برسی: سرورگرامیم، خدمات جوانی خام و نافریخته را
که امیدوارم گذشت ایام پخته تر

و در خور خدماتی ارزنده تر و کارساز تر ش کند.^۲

۱. به پرده دوم، صحنه دوم، ۱-۶۵، مراجعه کنید (پ).

۲. که... کند؛ طنز آمیز است، زیرا پرسی برعلیه بالینبروک در نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول»، شورش می کند (ه).

نثار قدم تان می کنم.

بالینبروک: سپاسگزارم، پرسی مهر بان. یقین داشته باش
که خود را از هیچ بابت آنسان خوشبخت نمی دانم
که از بابت داشتن قلبی کفدر دوستان خوب رامی داند،
و همچنانکه بختم با مدد مهر تو کامکار می شود
همواره مهر تورا قدر خواهد شناخت.

قلبم پیمان می بندد، و دستم بدینسان آنرا مهر می گذارد.^۱
(دست پرسی ۱۱ می فشادد).

نور ثامبر لند: تا بار کلی چقدر راه است؟ و کدام آشوب، یورک،
این نیکمرد کهن سال را

پرسی: همراه با مردان جنگیش در آنجا نگه داشته است؟
قلعه در آنسوی ردیف درختان است،
آنسان که من شنیده ام، مردی سیصد پاسبان آنند،
و لردها یورک، بار کلی، و سیمور در آنجابند،
و هیچ فرد صاحب نام و والا جاه دیگری در آنجانیست.

(ام و دیلویی وادد می شوند).

۱. نیز به سطرهای ۲-۶۱، ۵۷-۶۵ مراجعه کنید. در هنری چهارم، بخش اول، برده یکم، صحنه سوم، ۵۵-۵۵، پرسی این گفتگورا با خشم و دل آزردگی به یاد می آورد و می گوید که بالینبروک قولهای خود به دوستان خویش را «پاس نداشته است، و هیچ پاداشی به خاطر پشتیبانیشان به آنها نداده است». در این کلمات و شورش پرسی در هنری چهارم، که بمرگ او می انجامد، طنزی نهفته است (T).

نورثامبرلند: لردها راس و ویلویی بدینجا می‌آیند،
از پس رکاب زده‌اند خون آلو دند، واژشتاب چون آتش
سرخند.

باینبروک: خوش آمدید، سرورانم؛ می‌دانستم که مهر تان به خیانتکاری
تبعدی

شما را به اینجا خواهد کشاند. گنجینه من یکسر،
جز سپاهای خشک و خالی نیست، که به هیچ روی،
مهر و جهد شما را پاداشی به سزا نتواند بود.
راس: ما از حضور شما مستفیض هستیم، ای بزرگ مرد نژاده.
ویلویی: فیض ما بسی فراتر از زحماتی است که برای دستیابی
بدان متholm شده‌ایم.

باینبروک: تنها گنجینه بینوایان سپاس فراوان است،
و این تازمانی که بخت نوزادم پا به سال نگذاشته است،
همچنان تنها انعام من خواهد بود. اما آن کیست که بدینجا
می‌آید؟

نورثامبرلند: گمان می‌کنم، لرد بار کلی باشند.
بادکلی: داد می‌شود.

بارکلی: لرد هرفورد، پیامی برایتان آورده‌ام.
باینبروک: سرورم، با عنوان لنکستر است که من پاسخ می‌گویم،
و به جستجوی همین نام است که به انگلستان آمده‌ام،
و قبل از آنکه به آنچه می‌گوئید پاسخ گویم،

باید این نام را از زبان شما بشنوم.

بارگلی: سوءتفاهم نشود، سرورم. مراد من این نبوده است
که هیچ یک از عناوین عالیجناب را حذف کنم،
من از جانب نایب السلطنه والاجاه،

از جانب دوک یورک، نزد شما، سرورم –
که لرد هرجا که خواهید باشد – آمده‌ام

تا بدانم چه‌چیز شمارا بر می‌انگیزد تا از غیبت شهریار
سود جوئید

و آرامش کشورمان را با سلاح آخته و از روی خود
خواهی، برهم زنید.

بالینبروک: مرا نیازی به ساندن حرفهایم توسط شما نیست،
که هم اینک عالیجناب، خود آمدند. اینک عمومی شریفم!

(زانو می‌ذند)

بورک: قلب خاکسارت را نشانم ده، نه زانویت را،
که کار کردش فربیکارانه و دروغین است.

بالینبروک: عمومی بخشنده‌ام –

بورک: اه، اوه! نه بخشنده‌ام بخوان و نه عمومی.

من عمومی هیچ خائنی نیستم، و آن واژه «بخشایش»^۱
در دهان یک ناسپاس، کفر محض است:

چرا آن پاهای اخراجی و تبعیدی

۱. بخشایش – بامضمونی مذهبی (ب).

جسارت ورزیده است تا دوباره برخاک انگلستان گام نهد؟
و باز هم «چراهایی» دیگر - چرا آن گامها جسارت
ورزیده‌اند

چندین فرسنگ سینه صلحجوی کشور را درنوردند؟
و در دهکده‌های رنگ پریده‌اش
باجنگ و نمایش سلاحهای نفرت‌انگیز وحشت‌بی‌آفرینند؟
آبا از این رو آمده‌ای که شاه تدهین شده اینک غایب
است؟

بسیار خوب، ای پسرک ابله، شاه در اینجا، مانده است
(به سینه‌اش اشاده می‌کند).

و اقتدارش در قلب وفادار من جا دارد،
آه! که اگر اینک همچون گذشته سرکرده جوانانی
آنسان پرشور بودم،
همچون آنهنگام که پدرت، گانت شجاع، و خودمن،
شاهزاده سیه‌پوش^۱ را - که همچون مریخی^۲ جواندر
میان انسانها بود -

از بین چندین هزار فرانسوی رهایی بخشیدیم،
آه، آنگاه چه باشتاب این بازوی من

۱. شاهزاده سیه‌پوش = پدر ریچارد، ادوارد سوم (آ).

۲. مریخی جوان = مریخ، خدای جنگ، م.

۳. تاریخدانان هیچ شاهدی در این مورد نیافتنند. شکسپیر احتملاً از «ایلیاد»
بخش هفتم، ۱۵۷، الهام گرفته است (ذ).

که اینک فلچ است، ترا سیاست می کرد،
و گناهترای پادا فرهی در خور می دادا

با لینبروک: عموی بزرگوارم، اجازه فرمائید از گناه خویش آگه شوم
که از چه نوع است، و چگونه رخ داده است؟
یورک: از خطرناکترین نوع است -

شورش آشکار و صریح و خیانت نفرت بارا
تو نفی بلد شده ای، و با اینهمه پیش از آنکه
ایام تبعیدت پایان پذیرد، بدینجا آمده ای،
و بر ضد سرورت شمشیر کشیده ای.

با لینبروک: آنگاه که تبعید شدم، نامم هرفورد بود.
و اینک که باز آمده ام، به بی جویی عنوان لنکستر آمده ام.
ای عموی شریفم، از عالیجناب استدعا دارم
بی نظرانه به شکوایم در نگرید:
شما پدرم هستید، زیرا آنگاه که می بینستان
می پندارم که گانت کهنسال زنده شده است.^۱ پس ای
پدر من،

آیا روا می دارید که من همچون خانه بدوشی در بذر
محکوم به آوارگی باشم، و حقوق و امتیازاتم را
بغزور از چنگم بربایند و به نوکیسگان هرزه و اسرافکار^۲

۱. با لینبروک باز یزیر کی خاطرات یورک در باره گانت را مورد استفاده فراد
می دهد (۵).

۲. نوکیسگان هرزو و اسرافکار: یعنی باگوت، گرین و بوشی (ب).

واگذارند. از چهرو زاده شده‌ام؟
 اگر شاه، پسر عمومیم، شاه انگلستان است،
 باید بپذیرند که من، نیز، دوک لنکستر.
 شما پسری دارید – آورل – پسر عمومی شریف من:
 اگر شما قبل از پدر من می‌مردید و او انسان پایمال ستم
 می‌شد،

باید عمویش گانترا به جای پدر می‌یافتد،
 که ستم کنندگان براو را تاسرحد مرگ پی‌می‌گیرد،
 من اینجا از حق تعقیب و طلب دارائیم محروم شده‌ام،
 گرچه اجازه‌نامه‌هایم مرا پرواوه چنین کاری می‌دهد^۱:
 همه دارایی پدرم ضبط دیوان شده و به فروش رفته است،
 و از تمامی اینها همچون چیزهای دیگر به نادرستی استفاده
 می‌شود.

توقع داشتید چه کنم؟ من از رعایای این کشورم
 و از قانون استعانت می‌جویم؛ ازو کیل گرفتن منع شده‌ام،
 و از همین رو به تن خود اقامه دعوا می‌کنم
 و میراثم را از رهگذر تباری مشروع و امی ستانم.
 نور ثامبر لند: بردوک شریف بی اندازه ستم رفته است.
 راس: بر ذمه عالی‌جناب است که او را مشمول عدالت قرار دهید.

۱. با سطر ۱۳۳ در ذیر مقایسه کنید، و بدایداد است مر بوط بددوم، یک ۲۰۴-۲۰۵
 مراجعه کنید (آ). اجازه‌نامه: نامه سرگشاده‌ای که شاه یا مقام بلندپایه
 دیگری به کسی می‌دهد و ضمن آن حقوق یا امتیازاتی را تقدیم می‌کند (۵).

ویلوبی

بورک:

سفلگان با دارایی او به سروری رسیده‌اند.
لردهای انگلستان، به سخن من گوش فرادهید:
از بیدادهایی که بر برادرزاددام رفته است متزجرم،
ودر حد تو انم کوشیده‌ام تا این بیدادها جیران شود؛
اما بدینسان آمدن، با سلاح آخته،
خودسرانه عمل کردن، و راه خویش بریدن،
تا عدالت را با خطاكاري باز جويد - نه، چنین نباید کرد.
و شما، نیز، که بدینسان حمایتش می‌کنید،
شورش براه می‌اندازید، و همگی سورشی هستید.
دوك شریف سوگند خورده است
نور نامبر لند: که تنها برای کسب حقوق خویشن آمده است - و
چون مدعایش، برق است
ما، جملگی، سوگند خورده‌ایم که او را باری کیم.
و هرگز روی خوشی نبیند، آنکس که این سوگند را
 بشکند!
بورک: بسیار خوب، پس علت سلاح برگرفتن اینست.
باید اعتراف کنم، که او را از اینکار باز نمی‌توانم داشت،
زیرا نیروهایم ضعیف و بی‌ساز و برجند.

۱. دوك... بشکند: به پرده سوم، صحنه سوم، ۱۹۶ مراجعه کنید: این همان چیزی است که بالیبروک در مصوع باد شده به ریچارد اظهار می‌کند (آ.). همچنین به «هنری چهارم - بخش اول»، چهارم، سه، ۷۸ - ۶۰ مراجعه کنید (۵).

اما، سوگند به آنکه بهمن جان داد، گر در توانم می‌بود،
 شما همگی را به بند می‌کشیدم، و وامی داشتم
 که تا در بر ابر شاهنشاه سرخم کنید وازاو عفو بخواهید؛
 اما اکنون که در توانم نیست، بدانید که من
 بی‌طرف می‌مانم. پس بدرود،
 مگر اینکه مایل باشید به قلعه در آید
 و شب را در آنجا بیتوته کنید.

بالینبروک: عموجان، این دعوی است که ما آنرا می‌پذیریم.
 اما باید عالی‌جناب را راضی کنیم که با ما
 به قلعه بریستول بیاید، که می‌گویند
 در تصرف بوشی، باگت،^۱ و همدستان آنانست.
 ومن سوگند خورده‌ام که ریشه این کار با فک‌های کشور را
 بر کنم و یکسره نابودشان کنم.
بورک: شاید مایل باشم با شما بیایم؛ با اینهمه خواهم ماند
 زیرا از شکستن قوانین کشورمان نفرت دارم.

۱. باگت: با دوم، دو، ۱۴۱ و سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ك).
۲. کارها فکها: = انگلها؛ در زمان شکسپیر به افرادی که با غارت بیت‌المال ثروتمند می‌شدند اطلاق می‌شد (۵)
- کشود: در اصل commonwealth به معنی «مشترک‌المنافع» و یا «جمع‌المال» آمده است، هو گو آنرا «جمهوری» ترجمه کرده است و ما «کشور» را که معنایی عام‌تر دارد ترجیح داده‌ایم، ۳.

به شما خوش آمد می‌گویم بی آنکه شما را دوستان یا
دشمنان خود بدانم:
این آب رفته را دیگر به جوی بازنمود آورد.^۱

(خادج می‌شوند)

۱. یورک با توصل به این ضربالمثل دست روی دست گذاشتن خود را توجیه می‌کند (۵).

* این صحنه که موج بالا گیرنده بخت بالینروک را نشان می‌دهد ، به گونه مؤثری در نقطه مقابل صحنه قبلی قرار دارد. ساخت این صحنه به طرز شکفت انگیزی مشابه صحنه قبلی است ، و از مجموعه ورودهایی که دارای تأثیر تراکمی است تشکیل یافته است، تا آنگاه که حتی نماینده شاه، یورک، خود را تحت سیطره غاصب تاج و تخت می‌یابد. بالینروک در لندن محبویت داشت، و می‌دانست که به هنگام ورود به شهر از اشراف مستقل خواهد بود؛ در عین حال در برآیشان اظهار فروتنی می‌کند و فقط خواستار املاک خویش و حکمرانی عادلانه‌تر شاه می‌شود. از نحوه نمایش چاپلوسیهای نورثامبر لندروشن است که شکسپیر فردی را که در «هنری چهارم - بخش اول» از کمک به فرزندش در هنگام نیاز-مندیش شانه خالی خواهد کرد، پیش‌اپیش مد نظر داشته است (ك).

صحنه چهارم

[اردو گاهی در ویلز]

اول سالیسبری و یک افسر اهل دیلز وادد می‌شوند

افسر: لرد سالیسبری، ما ده روز است که در اینجا مانده‌ایم
و به زحمت هموطنان خویش را گرد هم نگه داشته‌ایم،
اما هنوز هیچ خبری از شاه دریافت نکرده‌ایم؛
از این رو پراکنده خواهیم شد. بدرود.

سالیسبری: یک روز دیگر هم در اینجا بمان، ای ویلزی وفادار؛
شاه تمامی اعتمادش را در تو نهاده است.

افسر: می‌گویند شاه مرده است؛ ما نخواهیم ماند.
درختان غار^۱ میهنمان همه پژمرده‌اند،

و شهابها^۲ ستارگان ثابت آسمان را ترسان می‌کنند،

۱. درمورد بالیبروک، ریچارد و ویلزیها، پرده سوم، صحنه یک، ۴۳ را نیز
به بینید (آ).

۲. درختان غار؛ مثل سایر درختان همیشه سبز، نشانه فنا ناپذیری روح بوده‌اند.
بیان ترسی خرافی موضوع اصلی این صحنه است. پژمردن درختان غار،
سرخ بودن ماه، وغیره نشانه‌هایی شوم به شمار می‌آمده‌اند (آ، و، پ).

۳. وفور شهابها علامت دگرگونی کشور دانسته می‌شدند (ھ).

ماه پریده رنگ از زمین خونین می نماید.
 این علامتها پیشگو کننده سقوط یا مرگ شاهانند.
 بدرود: همشهربان ما گریخته ورقه‌اند،
 زیرا همگان، بیگمانند که پادشاه‌شان، ریچارد، مرده
 است.^۱

[خارج می‌شود]

مالیسبری: آه، ریچارد! با جسمان روح افسرده‌ام
 می‌بینم که جلالت همچون ستاره‌ای ثاقب
 از افلاک برخاک دون می‌افتد
 خورشیدت اشکریزان در زرفنای غرب فرو می‌نشیند،^۲
 و از آمدن طوفان و محنت، و آشوب خبرمی‌دهد
 دوستانت گریخته‌اند تا خدمت دشمنانت را کمرینند،
 و تقدیر یکسره راه سیمروزیتر را می‌پوید.

[خارج می‌شود]

-
۱. می‌نماید: در اصل: looks به معنی (۱) بنظر می‌رسد، (۲) تأثیری شوم
 بر زمین می‌گذارد، (۳).
 ۲. طوفان بقدرتی باز آمدن ریچارد را از ایرلند به تأخیر انداخت که شایع شد
 مرده است (ک).
 ۳. در این یتها همان تصویر مورد استفاده ریچارد در پرده سوم، صحنه سه،
 ۷۳-۷۸، به کار رفته است (آ). نشان ریچارد خورشیدی بود که ابرها
 آنرا پوشانده بودند؛ با سوم، دو، ۵۲ - ۳۶ و سوم، سه، ۷ - ۶۲ مقایسه
 کنید (آ).

* عقب نشینی و یازیها و پیشگویی سالیبری
بدنبال بی طرف ماندن بورک تأکید کننده واژگون شدن
بخت ریچارد است. واضح است که ریچارد باید تنها
به قدرت شخص خویش انکاکند. زمان این وقایع ۲۸
ژوئیه، ۱۳۹۸ بوده است (ک و ه).

پرده سوم

صحنه اول [بریستول. در جلو قلعه]

بالینبروک، یودلا، نودنامبلند، دبوشی و گرین - که
ذماینید - داد می‌شوند.

این افراد را پیش آرید،
بالینبروک: بوشی و گرین! من روح شمارا رنجه نخواهم کرد،
زیرا هم اینک می‌باید جستان را ترک گوید؛
برزنده‌گی جناحتکارانه‌شما - که از نیکوکاری بوئی نبرده
است^۱

تاکید می‌ورزم؛ با اینهمه، برای شستن خونتان
از دستهای خوبیش،^۲ در همینجا و در برابر مردم
برخی از علل مرگتار را باز خواهیم نمود:

-
۱. در ترجمه بیت فوق از ترجمه فرانسه گریو له تبعیت شده است، اما آردن آنرا چنین تفسیر کرده است: «با تأکید ییش از حد برهلاکت بار بودن زندگیان» همچنین، هو گو این بیت را چنین ترجمه کرده است «با افشاری بس طولانی زندگی شر بارتان»، م.
 ۲. برای شستن... خوبیش؛ این عبارت یادآور عمل پیلات در مورد عیسی می‌یح است، که ریچارد در پرده چهارم، صحنه اول، ۴۱-۲۳۸ به آن اشاره می‌کند (ب و ۲).

شما شاهزاده‌ای را گمراه و شاهی راستین را،
نجیبزاده‌ای شریف و آراسته‌را
نگون بخت و آلوده کرده‌اند.

شما به گونه‌ای، با اوقات گناه آلودتان،
میان شاه و ملکه‌اش جدائی انداخته‌اید،^۱
حقوق همبالینی شاهانها نقض کرده‌اید،
و زیبایی چهره ملکه‌ای جذاب را،
با اشکهایی که از کردار رشت شما جاری شده است،
لکه‌دار کرده‌اید،

خود من—که بنا به تباری سعادتبار، شاهزاده‌ای هستم
که قرابت خونی با شاه دارد، و از مهر او برخوردار بود
تا اینکه به سعایت شما از چشم او افتاد—
گردنم را زیر ضربات شما خم کرده‌ام،
نفس انگلکلیسیم را در ابرهای بیگانه دمیده‌ام،
و نان تلخ تبعید خورده‌ام،
در همان حال شما املاک مرا بلعیدید،
نخجیر گاه‌هایم را جرگه کردید^۲ و بر دید و درختان جنگل
را بریدید،

۱. شما...کرده‌اید: این انتهام پایه و اساس تاریخی ندارد، و تنها برای خوب‌جلوه
دادن بالیبروک اختراع شده است (ک).

۲— برداشتن حصار بندی، یعنی، تبدیل کردن پسارکها به ملک عام (فرهنگ
آکسفورد).

از پنجره خانه‌ام نشان خانوادگیم را برداشتید،^۱
 جقه‌ام^۲ را از میان بردید، جز احترام مردم و خون رگهایم
 نشان دیگری برایم به جای نگذاشتید
 تا به جهان نشان دهم که من یک نجیبزاده‌ام.^۳
 اینها، همه، و بسیار بیش از اینها،
 بمرگ محکومتان می‌کند. به اعدام
 و بدست مرگ بسپاریدشان!

به کام مرگ رفتن مرا از آمدن بالینبروک به انگلستان
 گوارانی است. بدرود، سروزان.

بوهی:

ما یه تسلیم اینست که آسمان ارواح مارا پذیره خواهد
 شد،

و بی عدالتی^۴ را باعذاب‌های دوزخ مكافات خواهدداد.

گرین:

لرد نورثامبرلند، ترتیب اعدامشان را بدھید.

بالینبروک:

(نو) ثامبرلند و (ندانیان خارج می‌شوند)

(بعودک) عموم، فرمودید ملکه در سرای شماست،

۱. نشانهای خانوادگی را غالباً بر پنجره‌های خانه‌های متعلق به بزرگان نقاشی می‌کردند (لوتیان).

۲. جقه (یاتاچ): علامتی بود که همراه با یک شعار، علاوه بر نشان خانوادگی مورد استفاده قرار می‌گرفت (ک).

۳. بالینبروک تنها شکوهی شخصی را مطرح می‌کند، او از سمتی که بر مردم رفته است چیزی نمی‌گوید (من).

۴. بی عدالتی: بالینبروک هم اکنون با بدست گرفتن اختیار مرگ و زندگی انسانها، از حدود خوبیش خارج شده است (ک).

از برای خدا مقرر دارید با او به نیکی سلوک شود،
سلامهای گرم را با او برسانید
کاملاً دقت بفرمایید سلام به او برسد.
نجیبزاده‌ای از افراد خویش را
با نامه‌ای مفصل درباره محبت‌شما بدرو، به سویش گسیل
کرده‌ام.

بالینبروک: سپاسگزارم، عمومی مهربان. به فرمایید، سروران،
تا برای نبرد با گلندوور و همدستانش ره‌سپار شویم:
اندکی کار، و آنگاه فراغت و جشن.

الخارج می شود

* طرز رفتار شاهانه بالینبروک با افراد مورد
نهایت ریچارد بازگو کننده رفتار او به عنوان یک حاکم
است. سقوط افراد نزدیک به ریچارد پیش درآمد سقوط
خود است. بالینبروک غاصب هم اینک با حکم راندن بر
زندگی و مرگ انسانها، بهسوی به دست گرفتن قدرت
پیش می‌رود. هری پرسی در «هنری چهاد ۹ - بخش اول»
او را متهم می‌کند که با اینکه در ابتدا قول داده بود که فقط
برای کسب عنوان لنکستر، آمده است، در واقع هدفی
دبگر را دنبال می‌کرده است (ک و ه).

صحنه دو

[ساحل ویلن]

صدای طبلها، آوای شپیور و به اهتزاز در آمدن پرچمها.
شاه (بیچاره)، آومرل، اسقف کارلایل، و سربازان وارد
می‌شوند.

آن قلعمرا بار کلافلی^۱ می‌نامند؟ ریچارد:
آمرل: آری، سروم. اعیل‌حضرت هوای اینجارا
پس از تکانهای دریای افسار گسیخته، چگونه می‌یابند؟
ریچارد: ناگزیر باید آنرا از تهدل دوست بدaram: از شادی اشک
می‌ریزم

که بار دیگر بر قلمرو خویش ایستاده‌ام.
خاک عزیز، بادستم به تو سلام می‌گویم،
گرچه یاغیان با اسمهای اسبابشان زحمت می‌زنند.
بمسان‌مادری که، دیریست از فرزندخود دور مانده است،
و شادمانه اشک و لبخندرادر دیدار دوباره بهم می‌آمیزد،

۱. بار کلافلی: اشتباہی است که از مأخذ تاریخی مورد استفاده شکسپیر،
هالینشد، سرچشمہ گرفته است، و همان هارلچ Harlech کنونی است (پ)
نصرع ۴ به بعد نشان دهنده اختلافی فاحش میان علاقه بالینروک و ریچارد
به انگلستان است (لا).

من، نیز، گریان، خندان درودت می‌فرستم، ای زمین من،
و با دستهای شاهانه‌ام نوازشت می‌کنم؛
دشمن فرمانروای خود را تغذیه مکن، خاک نجیب من،
و باشیرینی‌هایت آزمندیها یشان را ارضًا مساز،
و مقرر دار که عنکبوت‌تها یت که زهر تورا می‌مکند،^۱
و وزغهای کندرفتارت راهشان را پوشانند،^۲
و پاهای خائنانه آنان را
که با گامهایی غاصبانه لگدمالت می‌کنند، بیازارند؛
گزنهای نیش زنرا نصیب دشمنانم کن؛
تمنا دارم آنگاه که از سینه‌ات گلی می‌چینند،
آنرا با افعیهای پنهان شده در درونش، از دستبردشان
محافظت کن.^۳

با افعیهایی که زیان دوشانخ آنها با نیشی جانگزا
بردشمنان فرمانروایت مرگ می‌بارند.

آقایان، توسلم به چیزی بی احساس را به سخره مگیرید؟

۱. تصور می‌شد که عنکبوت‌ها به نحو خطرناکی سمیند، و سم خویش را از زمین می‌مکند (پ). در مصر عهای ۲۴-۲۲، ریچارد در اوچ آکسیون، یک سر زمین پریان که آکنده از حیوانات عاقل و وفادار است در اطراف خویش می‌آفریند، و دسته‌جات مسلح همانطور دست روی دست گذاشته و منتظر ند در حالیکه رهبرشان از عنکبوت‌ها و وزغهای کلک می‌طلبد (ك)، و مانند شاه لیر از قدرت «الله عزیز»، طبیعت، استعداد می‌جوید (T).

۲. وزغهای مانند عنکبوت‌ها، سمی تصور می‌شدند (پ).
۳. مربوط به ضرب المثل درباره مار پنهان در میان علفها (آ). که همچون نشانه هشدار از ویرژیل به بعد مورد استفاده بوده است (ه).

این خاک باید احسام داشته باشد، و این سنگها
پیش از آنکه شاه این کشور زیر ضربات سلاحهای
شورشی تبه کارانه
از پای درآید، در ذی سربازانی مسلح در خواهد آمد.
تردید بهدل راه مدهید، سرورم، که قدرتی که شمار اشاده
کارلایل:
کرده است

توانایی آنرا دارد که شمارا به رغم همگان شاه نگهدارد.
بروسائلی که آسمان در دسترس می گذارد باید آغوش
گشود

نه اینکه از نظر دورشان داشت؛ ورنه رو در روی مشیت
الهی

خواهیم ایستاد، و باسر فرود نیاوردن در برابر خواست
خداآند

وسائل نجات خویش و بهروز شدن عمان را باز پس خواهیم زد.

سرورم، مراد او اینست، که ما بس اهمال کاریم^۱
آومرل:
در حالی که بالینبروک، از رهگذر خوش خیالی ما،
نیرو می گیرد و اقتدارش فزو نی می یابد.

پرسعموی مأیوس کتنده ام!
ریچارد:

آیا نمی دانی آنگاه که چشم نافذ آسمان
در پس کره ارض مستور است، و جهان زیرین را

۱. آومرل درس اخلاقی اسقف را بی پرده بیان می کند (ك).

روشن می کند،

آنگاه دزدان و راهزنان بیرون می آیند و بی آنکه دیده
شوند

جسورانه در اینجا به کشتار و دست درازی می پردازند؛^۱

اما آنگاه که خورشید از زیر این کره خاکی بر می آید
و افسرهای رفیع کاجهای شرق را روشن می کند،
و پرتو خویش را به زوایای گناه آلوده می تاباند
آدمکشان، خائنان و گناهکاران پست،

که ردای شب از پشتیان برداشته شده است

لخت و عور می شوند، و بر خویش می لرزند؟^۲

به همین گونه است هنگامی که این دزد، این بالینبروک
خائن،

که در تمامی این دوران گشت و گذارما در آنسوی کره
ارض،^۳

۱. آنگاه که خورشید غروب می کند و آنسوی جهان را روشن می کند (ه).
دیچارد، مجدد خودرا با خورشید مقایسه می کند، غیبیش از انگلستان و
عزیمتیش به ایرلند همچون عزیمت شبانه خورشید برای روشن کردن آنسوی
دنیا (جهان زیرین) است. این تصور که دزدیها بیشتر در شب انجام می گرفته،
تصوری متداول بوده است (پ) با دوم، چهار، ۲۱ مقایسه کنید (ك).

۲. مصرعهای ۴۱-۶ نشان دهنده قدرت تخیل شاعرانه دیچارد و ناتوانی او
به عنوان یک شاه است (ك).

۳. آنسوی کوه (خ): دیچارد فقط تا ایرلند رفته بود، ولی این استعاره «غیبت
خورشید» همچنان از سطر ۳۸ ادامه یافته است (پ).

شبانه به فرا غ خاطر شادخواری می کرد،
مارا خواهد دید که بر تختمان در شرق طالع می شویم،
و خیانهایش با سرخی شرم بر چهره اش خواهد نشست.
و او روشنایی روز را تاب نمی آورد،
بل هراسان از گناهکاریش، بر خود خواهد لرزد.
همه آبهای دریای سرکش و طرفانی
نتواند روغن متبرکرا از تارک شاهی تدهین شده شست.
انسانهای خاکی را توان آن نیست
که نماینده بر گزیده خداوندرا خلع کنند.
زیرا در برابر هر فردی که بالینروک به خدمت گرفته است
تا پولاد نفرین شده را بر ضد تاج زرین ما بلند کند،
خداآند برای ریچارد خود فرشته‌ای پرشکوه را^۱
در برابر دستمزدی مینوی، به کار می گمارد: آنگاه اگر
فرشتگان بجنگند،
انسانهای ضعیف ناگزیر باید از پای درافتند، که آسمان
هماره مدافع حق است.^۲

مالیسبری داده می شود.

ریچارد: خوش آمدید، سرورم. نیروهایتان در چه فاصله‌ای هستند؟
مالیسبری: سرور گرامیم، از این دو بازوی ضعیف

۱. تاج ... فرشته: این کلمات، هردو، نام‌سکه‌هایی بوده‌اند (پ).
۲. به کتاب مقدس اشاره شده است، آیا ریچارد خود را به عیسی تشبیه می کند،
یا نظریه شیطان را می پذیرد؟ (متی، چهار، ۶) (ه).

نه نزدیکترند و ندورتر. نامیدی راهنمای زبان من است،
و بر آنم می‌دارد که جز از بیان سخن نگویم،
سرور عزیزم، می‌ترسم که یک روز تأخیر
تسامی روزهای شادمانه‌تان را در روی زمین ابر انود
کرده باشد.

آوه! دیر و زرا فراخوان، از زمان بخواه باز گردد،^۱
و آنگاه دوازده هزار مرد جنگی خواهی داشت.
امروز، امروز، روز ناشاد بسیار دیر،
شادیهاست، دوستانست، بخت و سلطنت را او زگون می‌کند؛
زیرا تمامی ویلزیها، باشندن اینکه تو مردادی،
به بالینبروک پیوسته، یا پراکنده‌اند و گریخته.
دل قوی دارید، سرورم! شهریار از چه روی این سان
پر بد هر نگ می‌نمایند؟

ریچارد: هم اینک خون بیست هزار مرد
بر چهره‌ام غالب آمد، و آنان گریخته‌اند.^۲
و تا آنگاه که اینهمه خون بدانجا باز آید،
آبا معقول بیست که پریده‌رنگ و مردهوار بنمایم؟

۱. جبرب المثل.

۲. با دوم، یک. ۱۱۸ قیاس کنید (ل). شاید ضرورت وزن اختلاف میان بیست و دوازده (سفلر ۷) را بدیاز آورده است (پ). خون بیست هزار مرد بر چهره‌ام غالب شد: یعنی، چهره‌ام از شادی این فکر که بیست هزار مرد تحت فرمان دارم. سرخ شد (غ).

تمامی آنانی که مایلند به ساحل امنی رسند از من کفاره
می‌گیرند،

زیرا زمان لکه‌ای بر غروم نهاده است.

آورمل: خویشن داری کنید، سروم. به یاد بیاورید چه کسی
هستید.

دیچارد: آری، خود را از یاد برد هام، مگر من شاه نیستم؟^۱

بیدار شو، ای شهریار بزدل^۲ که خفته‌ای!

آیا نام شاه، بیست هزار نام نیست؟

مسلح شو، مسلح شو، ای ناممن! رعیتی حقیر
بر شو کت بزرگت ضربه می‌زنند. بر زمین چشم مدو زید
شما ای یاران شاه! آیا ما والا نیستیم؟

والاباد اندیشه‌ها بیمان! می‌دانیم که عمومیمان یورک
آنمایه نیرو دارد که نیازمان را بستنده باشد. اما کیست که
بدینجا می‌آید؟

اسکروف دارد می‌شود.

اسکروف: سروم را سلامت و شادمانی افزون‌تر از آن باد
که زبان اندوهبار من بتواند بیان کند!

۱. مصروع‌های ۸۳ به بعد— «نوعی شجاعت لفظی که فقط برای روشن‌تر بر ملا
کردن ناتوانی ذاتی او بدکار می‌آید» (کالریچ).

۲. بزدل: در فولیو *sluggard* (کاهل) آمده است، اما در Q (کوارتو)
همان ترسو *coward* آمده است. م.

و بیهار:

گوش من شنوا و قلبم پذیرا است.

بدترین چیزی که تو بتوانی گفت زیان دنیوی است.

آیا فرمانروائیم از دست رفته است؟ بسیار خوب، این خود مایه تشویش من بود،

و آسودگی از تشویش را چه زیان؟

آیا بالینبروک می کوشد همچون من بلندپایه باشد؟

بلندپایه‌تر از این نخواهد شد. اگر او خدمتگزار خداوند باشد،

ما، نیز، خدمتگزار او خواهیم بود، و بدینسان رفیق و همطر از خواهیم شد.

آیا رعایایمان شورش کرده‌اند؟ این را چاره نتوانیم کرد؛

آنها بیعت خویش را با خداوند، همچنانکه باما، زیرا می گذارند.

بلا، فنا، ویرانی، و تباہی را اعلام کن -

مرگ بدترين چيز است، و روزی هم نوبت مرگ است.

اسکروب:

شادمانم که شهریار اینسان آماده‌اند

تا اخباری فاجعه آمیز را تاب آرند.

۱. شکیبایی دیچارد، بهنگام سقوطش احترام انگیز است. شکیبایی انفعالی او در این هنگام، که از فضائل یک مؤمن است، در برابر خوی مستبدانه و مستمکرانه او بهنگام اقتدارش فرار می گیرد (پ).

همچون طوفانی بنیان کن
که رو دخانه های سیمگون را ناگزیر از غرفه کردن کرانه ها
در خویشتن می کند،
چنانکه گویی جهان یکسر در اشک مستحیل شده است؛
به همان سان خشم طغیانگر بالینبروک،
بسی فراتر از کرانه هایش، تمامی کشور بینناک شما را
در پولاد سخت درخشناد، و در قلب های سخت تراز پولاد
غرقه کرده است.

سپیدریشان تار کهای بی موی و تکیده شان را
بر ضد اعلیحضرت مسلح کرده اند؛ پسر کهایی که
صدایشان زنانه است

می کوشند تاز مخت سخن گویند، و مفاصل زنانه شان را
در جوشن های گران و بی اندام، بر ضد ناج و تخت شما
بر می بندند؟

حتی صدقه بگیرانت^۱ می آموزنند که از چوب صور
مرگ آور

بر ضد دولت کمان بسازند؛

۱. همچون طوفانی بنیان کن: در اصل day like an unseasonable stormy day که معنی تحت المفظی آن «همچون روزی نامساعد» است. هو گو آنرا «طفانی مقاومت ناپذیر» ترجمه کرده است. ما هم تا اندازه ای از او پیروی کرده ایم، م.

۲. صدقه بگیران: beadsmen، کسانی که در ازاء پول بدنبابت از طرف کسی دبگر نماز و روزه حا می آوردند (ب).

آری، زنان رسنده تبرزینهای زنگار گرفته را
بر ضد سلطنت تو بکار می‌بندند؛ پیرو جوان سربه‌شورش
برداشته‌اند،

و همه چیز بدتر از آنست که بتوانم گفت.

بس نیکو داستانی اینسان شوم را باز می‌گویی.
دیچارد:

ارل و بلتشایر کجاست؟ باگت کجاست؟^۱

بر سر بوشی چه آمده، گرین کجاست،

که گذاشته‌اند تا دشمن خطرناک

اینسان بی‌رادع از سرحدات ما بگذرد!

اگر پیروز شویم، با سرخود مكافات این گستاخی را خواهند

پرداخت:

می‌بندارم که با بالینبروک صلح کرده‌اند.

براستی که با او صلح کرده‌اند، سروم.^۲
اسکروپ:

ای دون‌همتان افعی صفت، ملعونهای برکنار از آمرزش،
ریچارد:

سگهایی که به آسانی خریداری می‌شوید تا پوزه بربای

هر کس و ناکس بسائید

مارهای گرما گرفته از خون‌دلم، که قلب‌را نیش می‌زنید!^۳

سه یهودایی، که هر یک صدبار بدتر از یهودایید!

۱. باگت کجاست: به یادداشت دوم، دو، ۱۴۰ مراجعه کنید (ه).

۲. براستی که با او صلح کرده‌اند: طنز تلخ. با مکبث، پرده چهارم، صحنه سوم، ۱۷۸-۹ مقایسه کنید (ه و ک).

۳. تصویری متداول در مورد خیانتکاران. به پنجم، سه، ۵۷ مراجعه کنید (ه).

چرا باید صلح می کردند؟ دوزخ دهشتناک
ارواح پر خط و خالشان^۱ را به مكافات اینکار عذاب دهد.
بنگر که چگونه عشق شیرین سرشتش دگرگونمی شود
و بهشیدترین و مرگبارترین نفرت بدل می گردد!
اسکروب:
نفرینتان را بازپس گیرید: که صلحشان با سرهایشان
بوده است،

نه با دستهایشان. آنهایی که نفرینشان می کنند
جانشکارترین زخم مرگ را چشیدداند،
و در اعماق خفته، و در زمین پوک مدفون شده‌اند.
آو Merlin:
بوشی، گرین، وارل و لیشاير مرده‌اند!
آری، تمامی آنها در بریستول سراز کف داده‌اند.
اسکروب:
پدرم - دوك - با نیروهایش کجاست؟
آو Merlin:
مهم نیست که کجاست - دیگر، کسی از امید سخن
نگوید.
ریجاردن:

بیانید از گورها، کرمها، سنگ نوشته‌ها سخن گوئیم،
خاک را کاغذ انگاریم، و با جسمانی اشکبار
برسینه زمین «اندود» را بنویسیم.

بیانید وصی برگزینیم و از وصیت‌نامدها سخن گوئیم.
و با اینهمه چنین نتوانیم کرد - زیرا جز تنهای خلع شده
خوبیش

چه چیز دیگر می نتوانیم از خود برخاک بجای گذاریم؟

۱. پرخط و حال: در ارتضاط ما تشه مار در سه ستار قفل، م.

املاکمان، زندگیمان، و هر چیز دیگری از آن بالینبروک است.

و هیچ چیز دیگری را جز مرگ
و آن الگوی کوچک خاک سترون
که از برای استخوانها یمان چون چسب و لفافه عمل می-
کند، نتوانیم از آن خود نامید.

از برای خدا، بیانید برخاک بنشینیم،
و داستانهای غمناک مرگ شاهان را حکایت کنیم:
چه سان برخی از آنان خلع شدند، برخی در جنگ به قتل
آمدند،
برخی را ارواح کسانی تسخیر کردند که آنها از زندگی
محروم شان کرده بودند،^۲
برخی را همسرانشان مسموم کردند، برخی در خواب

۱. الگوی کوچک ... عمل می‌کند: تفسیرهای مختلفی در این مورد بدست داده شده است، بهترین و قابل قبول ترین معنایی که در اینجا برای کلمه «الگو» می‌توان فائل شد «جد» است. در این صورت معنی بیتها فوچنین خواهد بود: «جدمان، آن الگوی خاک بیجان، که پوشش چسبوار استخوانها یمان است». معانی دیگری که برای کلمه «الگو» فائل شده‌اند عبارتند از: قاب، گور، جهان‌صغر (بدن انسان)، تصویر وغیره (ه و آ). احتمالاً به معنی «بدنمان» یا «گوشت بدنمان» است (ک).

۲. در اصل «ارواح کسانی که آنها خلعتان کرده بودند» آمده است که آردن آنرا به صورتی که ما بکار برده‌ایم تفسیر کرده است، لیکن هو گو آنرا «ارواح کسانی که آنها از سلطنت خلعتان کرده بودند» ترجمه کرده است.^۳

بعقل آمدند،

و همگی به قتل آمدند! زیرا در درون دایره همان تاج
تو خالی که^۱

شقيقة فناپذیر یک شاه را در بر می‌گیرد،
مرگ بارگاه خویش را بر با می‌دارد، و در آنجا دلچک^۲
بر تخت می‌نشیند،
و سلطنتش را به تمسخر می‌گیرد و بر جبروت ش پوزخند
می‌زند،

و دمی مجالش می‌دهد: صحنه‌ای کوچک^۳
تاشابازی کند، به راس افکند، و با اشاره چشمی بکشد،^۴
و خیال قدرت و خودپسندی بیهوده را در او می‌دمد –
گوئی این گوشتنی که زندگی مارا احاطه کرده
مفرغ روئین است؛ و آنگاه که بدینسان گمراه شد،
کارش را می‌سازد؛ و با سوزنی کوچک^۵

۱. مصر عهای ۲۰۱: مقایسه کنید با پرده دوم، صحنه اول، ۱۰۰ (مداهنه گرانی که در درون تاج می‌نشیند)، (پ).

۲. دلچک: مرگ همچون دلکنی تصور می‌شده است که انسانها را با ایجاد احساس امنیت دروغین به سخره می‌گرفتند (ه).

۳. برای شکپیر بازیگر ساختن تصاویر با استفاده از صحنه‌امروز طبیعی است (ک).
۴. با... بکشد: با نگاههای صاعقه‌وارش بر جای بخشاند (ترجمه گریو له).

نگاهی از جانب شاه می‌تواند به معنای صدور حکم اعدام باشد. شاید اشاره به جادو و گر افسانه‌ی باشد که با نگاه خود می‌کشت (ه).

۵. سوزنی کوچک: گویای علت ناجیز بست که می‌تواند سعادت یک انسان را نایود کند (ک).

دیوار قلعه‌اش را سوراخ می‌کند، و بدرود ای شاه!
 کلاهای اینانرا بر سر نهید، و گوشت و خونرا
 با تکریم پر بدبه به سخره مگیرید؛ احترام را به دور افکنید
 سنت را، آداب را، و تشریفات مرسوم را کنار بگذارید؛
 زیرا تاکنون درباره من برشطا بوده‌اید.
 من چون شما غذا می‌خورم، احساس نیاز می‌کنم،
 طعم اندوهرا می‌چشم، نیاز به دوستانی دارم.
 من که اینسان مقیدم، چگونه توانید گفت که پادشاهم؟
 سرورم، خردمندان هر گز غمه‌ایشان را به موبایل نمی‌شنینند،
 بل بیدرنگ راههای غم و غصه را برمی‌بندند.
 از آنجاکه ترس نیروی شخص را در می‌شکند،
 ترسیدن از دشمن، شما را ناتوان و دشمن شمارا توانا
 می‌کند،
 و بدینسان خطاهای شما بر ضد خودتان به نبرد بر می‌خیزند.
 بترس، و خود را به کشتن ده؛ رزم آوری از این بدتر نیست.
 به جنگ و بمیر؛ مرگ را با مرگ نابود کردنست،
 در حالی که از ترس مردن، خراجی بردهوار به مرگ
 پرداختن است.

آومنل؛ پدرم نیرویی در اختیار دارد؛ اوراییاب
 و بیاموز که از هر عضوی ارتقی بسازی.^۱

۱. تر تیپی ده تانیر و هایش را همچون ارتقی بزرگ بکار گیری (پ).

ریچارد:

بمحل نکوهش می‌کنی. بالینبروک سرکش،
اینک می‌آیم تادر روزی سرنوشت‌ساز با تو پنجه در پنجه
افکنم!

اینک هجوم ترس بر طرف شد،

بر خوبیشن مسلط شدن، کاریست آسان.

هان اسکروپ! عمومیمان بانیرویش در کجاست؟

به شیرینی سخن گوی، مرد، هر چند چهره ات ترش بنماید.

مردم از ظاهر آسمان

اسکروپ:

درباره وضع وحال روز حکم می‌کنند؛

شما، نیز، به همانگونه از سیمای غسگرفته من می‌توانید

حکم کنید؛

اما زبانم داستانی اندوه‌ناکتر را باز خواهد گفت.

من همچون شکنجه گری هستم، که آرام آرام

به درازامی کشانم بدترین چیزی را که باید بر زبان آورد؛

عمویتان به بالینبروک پیوسته است،

و تمامی قلعه‌های شمالیتان به او تن در داده‌اند،

و سرداران جنویتان به جانبداری ازاو

سلاح بر گرفته‌اند.

بقدر کافی گفتی!

ریچارد:

(به آدمول) نفرین بر تو، پسر عمو، که بازم گرداندی

۱. مانند شکنجه گری که آهست‌آهسته فربانیان خوبیش را بر آلت شکنجد را ز
می‌کند (۵).

از راه شیرینی که بهسوی نومیدی درپیش گرفته بودم
 اینک چه می‌گویی؟ ما یه تسلیمان اکنون چیست؟
 به آسمان سوگند که جاودان نفرت خواهم داشت
 از آنکسی که باز هم بامن از آرامش سخن‌گوید.
 به قلعه فلینت برویم و در آنجا به غمگساری بنشینیم:
 شاهی که برده اندوه شده، از اندوه شاهوار فرمان خواهد
 برد.

پیروهایم را مرخص کن، وبگذار بروند
 زمینی را شخم زنند که امید بارور شدنش هست،
 زیرا که مرا چنین زمینی نیست.^۱ بگذار دیگر هیچ‌کس
 برای تغییر این عزم سخن نگوید،
 که پند یکسره بیهوده است.

آومنی: سرورم، تنها یک حرف.
 ریچارد: ظلمی دوگانه^۲ می‌کند در حرم
 آنکس که مرا زخم می‌زند با مداهنه‌های زبانیش.
 پیروانم را مرخص کن، وبگذار از اینجا بروند:
 از شب ریچارد بهسوی روز زیبای بالبروک.

[حاج می‌شود]

۱. یعنی بگذار بخدمت کسی در آیند که امید می‌رود پاداشی بپردازد، (ا).

۲. ظلمی دوگانه: با فکر کردن به فریب دادن من و با افزایش دادن اندوهم از رهگذر سوق دادنم به‌امیدی دروغمن (ب).

* ساختار این صحنه‌را باید با پرده دوم، صحنه دو، و پرده دوم، صحنه‌سه، مقایسه کرد. بهشیوه همان صحنه‌ها، با مجموعه‌ای از رودها و اعلام خبرهایی در-بی، همراه با گفته‌هایی تغزیل توسط شاه در مابین آنها، جریان می‌باید. شخصیت شاه در این صحنه به تفصیل باز نموده می‌شود، این صحنه از صحنه‌های ذکر شده از نظر دراماتیک فوق العاده مؤثرتر است، زیرا بد او جی دراماتیک ر دست می‌باید چرا که اعلام خبرها تنها از آنرو اهمیت دارند که باعث می‌شوند گفته‌های جدیدی بر لبان شاه جاری شود. اوج و فرود امید و پأس در ریچارد، و مغایرت خطاب بشی به انگلستان نسبت به خطاب گانت و بالینبروک قابل مطالعه است. نوسان سریع میان اوج امید و ژرفای نامیدی پیش در آمدی دقیق بر سقوط و به قدرت رسیدن در صحنه بعدی، وازار روانشناهه ظرفی برای درهم شکستن ریچارد است (ک و ه).

صحنه سوم

اویلز. در برابر قلعه فلینت ا

بالینبروک. بودک، نورثامپرلنند و سربازان با طبل و پرچم‌ها دارد می‌شوند.

آنچنانکه از این اطلاعات دستگیرمان می‌شود
بالینبروک: ویلز‌ها پراکنده شده‌اند، و سالیسبری
به ملاقات شاه، که اخیراً
با چند تن از دوستان خاص خود در این ساحل پیاده
شدۀ‌اند، رفته است.

خبری بس‌نیکو و دلانگیز است، سرورم؛
نورثامپرلنند: ریچارد در جایی نه‌چندان دور از اینجا، پنهان شده است.

بورک: برآزنده لرد نورثامپرلنند آنست که
بگویند «شاهریچارد». آوخ از روز ماتمباری که
شاهی بس مقدس ناگزیر باشد پنهان شود.
نورثامپرلنند: عالیجناب سوء‌تعییر کرده‌اند؛ تنها از سر اختصار
عنوان او را حذف کردم.

بورک: روزگاری بود که اگر او را بدینسان مختصر خطاب
می‌کردی

او نیز آنچنان کار ترا مختصر می‌کرد، که برای این
حذف عنوان^۱

سرت را از تن جدا می‌کرد.

بالینبروک: عمو، بیش از آنچه که هست، بد برداشت نکنید.

بورک: برادرزاده عزیز، تو نیز بیش از آنچه باید برداشت آمکن:
میادا وجود خدا را در آسمان فراموش کنی.

بالینبروک: می‌دانم، عمو، و در برابر اراده او نمی‌ایstem.
اما کیست که بدینجا می‌آید؟

پرسی داده می‌شود.

خوش آمدی، هری. چه! این قلعه سر تسلیم ندارد؟
پرسی: سرورم، این قلعه به طرزی شاهانه،
در برابر شما مسلح شده است.

بالینبروک: به طرزی شاهانه!

عجب! مگر شاهی در آن است؟
پرسی: آری، سرور مهریان،

شاهی را در خود دارد: شادری چارد در میان آن دیوارهای
سنگ و آهک مکان گرفته است:

ولرد آومرل، لرد سالیسبری،

۱. در اصل، ذهن‌سر: (۱) حذف عنوان، (۲) رفتار بی‌پروا، (س).

۲. برداشت: بازی بالفظ واپیام عمدی در معانی «سوء تعبیر»، و «دست‌داری» و «دزدی» — کنایه‌دقیق بالینبروک در مورد تصاحب تاج و تخت، (س و آ).

سراستیون اسکروب، با روحانی محنتشی

– که من نتوانستم بشناسمش، همراه او هستند.

آد، به احتمال زیاد اسقف کارلایل است.

نورثامبرلند:

بالینبروک: (به نود نامبرلند) ای لرد شریف،

فریدلیک دیوارهای سترک آن قلعه کهن برو^۱

و بلشپور برنجین، هعوت پمداکره را

از گوشها ویران او^۲ بفریبست، و این پیام آشتی را بر مان:

هنری، بالینبروک

بر روی هردو زانویش، دستان شاه ریچارد را می بوسد،

و اظهار بیعت و وفاداری خالصانه قلبی

به شخص بهو استی شاهانه او می کند؛ من بدینجا آمده‌ام

تا در پیش پای خود او سلاح بر زمین گذارم و نیروهایم

را تسلیم کنم

مشروط براینکه تبعید لغو شود،

و زمینهای ضبط شده‌ام دوباره بی‌قید و شرط اعطای گردد.

ورنه، از برتری نیروهایم سود خواهم جست،

۱. کالریج در آنچه بدنبال می‌آید «مبازهای ظریف میان تمایل به قدرت و
جهات طلبی بالینبروک ولزوم ریاکاری» اورا مشاهده می‌کند (ك).

۲. گوشها ویران او: گوشها هم ممکنست اشاره به قلعه باشد و هم اشاره به ریچارد. ساموئل تیلر کالریج چنین تفسیر کرده است: شکنندارم کدشکسپیر عمدًا بجای «آن» از ضمیر «او» استفاده کرده است تا نشان دهد که بالینبروک گرچه فقط در مورد قلعه حرف می‌زندا اما افکارش متعرک بر شاه است (ب).

و گرد و خاک تابستان را با بارانهای خونی
که از زخم انگلیسیان مقتول می‌بارد، خواهم شست:
اما تسلیم از سروظیفه‌شناسی به شیرینی نشان خواهد داد
که روح بلبلبروک چمایه بیزار است
از اینکه چنین زندباد از غواصی
دامنی سبز و سهرم سر زمین شاهر بچاردرا در خود پنهان کند.
بروی تو هسچانه که ما فر خلقهای این دشت
که چون فوشی زمردین است، گامی زنیم، به همین سان
سخن گوی.

بهانید بدون آوای تهدید کننده طبل پیش برویم،
تا از کنگرهای شکسته قلعه،
تجهیزات مرسوم طمان را به خوبی بتوانند نظاره کنند.
گمان می‌کنم شاهر بچارد و خود من
با مهابتی نه کمتر از عناصر متضاد –
آتش و آب – آنگاه که برخورد تندرز ایشان
گونهای ابرآلود آسمان را از هم می‌درد، باید باهم

۱. تفسیر کالریچ نمکنست راهنمای بازیگر شود: «در اینجا بدنظر می‌رسد که نگاههای سرزنش آمیز یورک، بالینبروک را از گستاخی بیشتر بازداشتند. او ناگهان از تهدید و بی‌حرمتی به تواضع می‌پردازد، که علتش همان نگاههای یورک است. اما، بالینبروک بیش از آنکه بتواند متواضع باشد، ریا کار است،» (پ).

۲. آتش و آب: بدشکل بر قوباران یا ابر (س)

دیدار کنیم.

اگر او آتش باشد، من آب فرمانبردار خواهم بود؛^۱
خشم از آن او باشد، آنگاه که من می‌بارانم آبهایم را
– بزمین و نه براو.

بیش بروید، وبهوش باشید که شاه ریچارد چگونه می-
نماید.

شپوری برای دعوت به مذاکره به صدا دهی آید. د
صدای شپور دیگری از درون قلعه پاسخ می‌گوید.
با ذهن صدای شپور، شاه چادردههواه با استفکار لاین،
آدمیل، اسکردن و سالیسری دهی دیوار قلعه ظاهر
می‌شوند.

بنگرید، بنگرید، خود شاه ریچارد پدیدار می‌شود؛^۲
آنسان که خورشید برافروخته^۳ از خشم
از دروازه‌های شلمور خاور.
آنگاه که ابرهای کینه‌توز را می‌بیند که بر آند
ناشکوهش را در تیرگی افکند

۱. بالینبروک به این عقیده اشاره می‌کند که تدر از برخورد عناصر منقاد، آب و آتش، به شکل برق و باران پدید می‌آید (س). آب در این مصروعها می‌گشت اشاره‌ای به اشک نیز باشد، م.

۲. بالینبروک به هیچ وجه سرتسلیم شدن ندارد. سطر ۶ نشان می‌دهد که هدف او تصاحب انگلستان است (ك).

۳. خودشید برافروخته: در اصل خورشید سرخ: طلوع سرخ، بنا به ضرب المثل، علامت هوای بد و بدشگونی بوده است (ه). اشاره‌ای مجدد به مفهوم خورشید-شاه، م.

و گَنْدَرَگَاه روشنش به غربِ الکه دار^۱ گرداند.^۲

بورک: با اینهمه همچون یك شاه می نماید: بنگرید،
چشمش چون چشم عقاب می درخشد و چون آذرخش
قدرت مقهور کننده سلطنت را باز می تاباند: آه، آه،
دریغ و درد،

که آزاری سیمایی آنچنان زیارا خدمدار کند!^۳
ریچارد: (به نود ثامبیلند) ما شکفت زده ایم و دیر است که انجام
وظیفه خوفناکانه زانوهایت را انتظار می کشیم،
چرا که خودمان را شاه قانونی تو می دانیم.
و اگر چنین باشیم، چگونه مفاصلت را یارای آنست
که کرنشی شایسته را نثارمان نکنند؟
و اگر نیستیم، فرمان خداوندرا نشانمان ده
که مارا از مقاممان خلع کرده باشد؛

زیرا ما در روی زمین هیچ دستی از خون و استخوان
نمی شناسیم

که قادر باشد دسته مقدس عصایمان را تصاحب کند،
مگر اینکه به دزدی و غصب و هتك به مقدسات دست یازد،
و اگر چه بی شک شما فکر می کنید که همگی، همچون
خود شما،

۱. توجه خوانندگان را بد تکرار کلمه «لکه» جلب می کند، م.
۲. مصرعهای ۶۲-۷: در کلارندون از قول پرسی و در سایر نسخه‌ها از قول
بالینبروک آمده است، م.
۳. ظهور تشریفاتی ریچارد، همدردی و احترام بورک را برمی انگیزد (۵).

با پشت کردن بهما روحشان را زخم رده‌اند^۱
و ما مزوى و محروم از دوستیم،
با اینهش بدانید که خدای من، خدای قادر متعال،
در ابرهایش^۲، بهفع ما، قشونی از بلاهارا
گرد می‌آورد. که درهم حواهند کوبید.
فرزندان شماراکه هوز زاده نشده‌اند و یه‌زیا نی‌آمده‌اند،
فرزندان شماراکه دستهای مزدور خود را برسر می‌بلنده
می‌کنید.
و جلال تاج گرانقدر مرا تهدید می‌سایید.
به بالسرولک، که می‌پندارم در آنجا ایستاده است، بگو
که هر گامی که برسرزمین من می‌گذارد
حیاتی خطرناک است. او آمده است
تا میثاق^۳ مقدس ارغوانی جنگی خونریزرا بگشايد.
اما پیش از آنکه به تاجی که آرزو دارد، با آرامش دست
یابد،

دهزار تارک خونین کودکان، انگلستان گل‌جهره را

۱. «روحشان را زخم زده‌اند»: خود را در معرض لعنت قرار داده‌اند، با شورش بر علیه شاهی تدهین شده،

۲. تصوری نغیر متداول از زمان (ه).

۳. میثاق: در اصل Testament بدمعنی وصیت‌نامه است، لیکن در اینجا مراد بیان یک میثاق که مخصوص خونریزی است می‌باشد: ارغوانی و خونریز مارا ارجاع می‌دهند مثلاً بدکوپیلانوم، ب یکم، صند. ۲۵. «این صراحی میثاق نوین است ناخون من». (آ).

کریه منظر خواهد کرد. و سیمای صلح آمیزش را
که چون سیمای باکره‌گان رنگ پریده است
از خشم و از جار سرخ خواهد کرد.

و علفهای مرغزار انش را از خون انگلیسیان و فادار.^۱
پادشاه آسمان هرگز روا مدارد که سرورمان شاهنشاه
نور نامبر لند:
با سلاحهای همیهنان وبا با سلاحهای وحشیان
مورد تهاجم قرلار گیرند. پسرعموی از سه بابت شریفتان^۲
هری بالینبروک، خاضعانه دستان را می‌بوسد
و به مزار ارجمندی که استخوانهای
جد همایونی تان را می‌پوشاند،^۳
و به همایونی بودن خون هردوی شما،
که همچون جو بیارهایی از یک چشم بس گرانقدر
سر چشم می‌گیرند،^۴
و بدست بخاک سپردشده‌گانت جنگاور،
و به قدر و شرف خودش،
که شامل تمام آن چیزهای است که میتوان بدانها سوگند خورد،

۱. اشاره بیش کویانه بنتای شوم غصب در نمایشنامه فراوانند. با چهارم، یک،
۱۳۶ مقایسه کنید (ن).

۲. از سه بابت شریفت: از اینکه تبارش بهاده از دسومی رسد. پدرش جن گانت
است، و از بابت خودش: بینهای بعدی منظور را روش نتر می‌کند (پ).
۳. یعنی، مزار ادوار سوم، در وستمنستر. (ن).

۴. همایونی... گیرند: در اینجا خونها به جو بیارهایی تشییه شده‌اند که از یک
سر چشم، ادوار سوم، بر می‌خیزند، (ن). بدپ یک، ص. ۲۱، ۲۰۲-۱۲ مراجعاً
کنید (آ).

سوگند می خورد که از آمدنش به اینجا هیچ قصد دیگری
ندارد،

جز اینکه بادیدن شما
بی درنگ زانو زند و حقوق دودمانیش^۱ و آزادیش را
استدعا کند،

که به محض اجابت تقاضایش از جانب اعیان حضرت
او سلاحهای درخشانش را بهز نگار
توسنهای خفتان پوشش را به اصطبل،
و قلبش را به خدمت صادقانه اعیان حضرت خواهد سپرد.
و او که شاهزاده است و درستکار، اینرا سوگندمی خورد
و من که یك نجیبزاده ام، اورا تأیید می کنم.

ریچارد: نور ثامبر لند، بگو که شاه چنین پاسخ می گوید:
پسرعموی شریفمان به راستی بدینجا خوش آمده است،
و تمامی خواستهای منصفانه اش
بی گفتگو بر آورده خواهد شد؛
و با همان لحن خوش آیند
درودهای گرمیان را به گوش نجیب او برسان.

[نود ثامبر لند برای گفتگو با بالینبروک باز می گردد]

(بعآدمول) پسرعمو، آیا خودرا خوار نمی کنیم

۱. حقوق مورثی ناشی از تبار سلطنتیش (۵).

که این چنین کمدل بنماییم، و اینسان نرم سخن گوئیم؟
آیا نباید نورثامبرلندر را بازخوانیم، و برای خیانتکار
پیام دعوت به نبرد بفرستیم و بدینسان بمعیریم؟
نه سرور بزرگوارم؛ نه، اجازه فرمائید با کلمات نرم بجنگیم،
تا آنگاه که زمان دوستانی و امداده، و دوستان شمشیرهای
مددکننده شان را.

آومرل:

خداؤندا! خداوندا! از چهرو این زبان من
که حکم هراس آور تبعید را بر آن مرد مغورو راند،
می باید اینک آنرا با کلماتی ملایمت آمیز باز پس
گیرد!

ریچارد:

آه، ایکاش به سان اندوهم بزرگ بودم
با خود از نامم^۱ کوچکتر بودم.

یا کاش می توانستم فراموش کنم که چه بوده‌ام!
یا بهیاد نیاورم که اکنون چه باید باشم!

بر می آشوبی، ای دل مغورو؟ مجال تپیدن خواهیم داد،
زیرا دشمنان مجال کوییدن من و تورا دارند.

آومرل:

ریچارد:

نورثامبرلندر از نزد بالینبروک باز می گردد.
اکنون شاه را چه باید کرد؟ بایدش تن در داد؟
شاه تن در خواهد داد. بایدش خلخ شد.

۱. از آنجا که نورثامبرلندر بدون رعایت تشریفات باز می گردد. ریچارد در شکفت می ماند که آیا ژست مناسب را گرفته است یا نه (ک).

۲. نامه: یعنی، نام شاه، (۵).

شاه رضا خواهد داد. بایدش نام شاهرا
 از دست داد؟ به نام خدا بگذار از دست برود.^۱
 جواهراتم را بایلک تسبیح عوض خواهم کرد؛
 قصر مجللم را با کنج عزلت؛^۲
 لباس فاخرم را با ردای صدقه بگیران؛
 عصای سلطنتیم را با چوب دست زائران؛
 رعایایم را با یک جفت تمثال قدیسان؛
 و کشور وسیع را با گوری کوچک؛
 گوری کوچک، کوچک، گوری ناشناخته؛
 یا در شارع شاهی مدفون خواهم شد،^۳
 در گذرگاه عام، تا پاهای رعایا
 دمدم، سرسلطانشان را لگدمال کنند؛
 اکنون که زنده‌ام قلبم را لگدمال می‌کنند؛
 پس آنگاه که مدفون شده باشم، از چهرو پا بر سرم
 نگذارند؟

آومرل، تو گریه می‌کنی (پسر عمومی نازک دلم!)،
 با اشکهای انزجار آمیزمان طوفانهایی مهیب بر پاخواهیم
 کرد،

-
۱. ریچارد اعلام می‌کند که فقط خداوند قدرت محروم کردن او از مقامش و نامش را داراست (۵).
 ۲. دربار ریچارد بمجلب بودن معروف بوده است (۶).
 ۳. طنز تلح: ریچارد پیش‌بینی می‌کند که در شاهراهی که بر آن اعمال قدرت می‌کرده است مدفون خواهد شد (۵).

و آه و اشکها یمان^۱ غله‌های تابستانی را به نابودی خواهند
کشید،
و در این سرزمین شورشی قحطی به راه خواهند آمد.
یا با غصه‌هایمن بازی خواهیم کرد
و مسابقه‌ای دلچسب باریختن اشک به راه خواهیم آمد.
بدینسان که همواره بریک لکه خواهیم شان افشارند
تا در درون خاک برایمان
جفت گوری حفر کنند، و پس از خفتن در آن: «در اینجا دو
خویشاوند

آرمیده‌اند که گور خود را
با اشک چشمانشان کنند»!
آیا این نگو نبختی به سودما نبوده است! خوب، خوب،
می‌بینم
که یکسره ابلهانه سخن می‌گوییم، و تو به من می‌خندی.
ای مقتدرترین امیر، لرد نورثامبرلند من،
شاه بالینبروک چه می‌گوید؟ آیا آن اعلیحضرت
به ریچارد رخصت زندگی کردن خواهد داد تا آنگاه که
ریچارد بمیزد؟
تو کرنشی می‌کنی و بالینبروک می‌گوید «آری»،

۱. آه و اشکها یمان: (مانند باد و باران)، (س).

۲. شاه ... بمیزد: به طرز طنز آمیزی می‌هم است، م.

نور نامبر لند: سرورم، در حیاط پائینی^۱ قلعه حضور می‌یابد
 تا باشما سخن گوید، ممکن است لطف فرموده فرود آید؟
 ریچارد: فرود می‌آیم من، چونان فائتون تابان^۲
 که ناتوان ازمهار کردن یابوهای چموش^۳ بود،
 در حیاط پائینی؟ حیاط پائینی، جائی که شاهان پست
 می‌شوند،
 و به فراخوان خائنان فرود می‌آیند، تابه آنان عنایتی کنند!
 در حیاط پائینی؟ فرود آی؟ فرود، حیاط! فرود، شاه!^۴
 که جغدهای شب جیغ می‌کشند آنجا که چکاو کها می-
 بایست چکامه خورشید می‌خوانند.

[از بالا خارج می‌شوند]

۱. حیاط پائینی: حیاط خارجی و پائینی قلمه که عمدتاً توسط مستخدمین مورد استفاده قرار می‌گرفت (۵).

۲. فائتون تابان: فائتون فرزند اسطوره‌ای آپولو، خدای خورشید، بود. خورشید را که ارابه پدرش بود قرض گرفت اما ضعیف تراز آن بود که آنرا کنترل کند و به نحو خطرونا کی بزمی نزدیک شد. زنوس با کشتن فائتون بوسیله آذربخش، از نابودی زمین جلو گیری کرد. تصویری بسیار متدائل برای شکست ناشی از بی‌پرواپی، این تصویر بویژه مناسب ریچارد است که در این نمایشنامه مکرراً با خورشید (که نشان خسود او بود) مرتبط شده است. فائتون معادل یونانی کلمه «تابان» است (پ).

۳. یابوهای چموش: (قابل قیاس با اشراف شورشی)، (پ).

۴. تکرار کلمات «فرود» و پائین» از چند سطر قبل، بیانگر فرار سیدن مرحله نهایی سقوط ریچارد است، م.

اعلیحضرت چمی گوید؟
بالینبروک: نورثامبرلند: غم واندوه دل برآش می دارد
که چون دیوانگان ابلهانه سخن گوید،
با اینهمه آمده است.

[شاه دیپداد د همراهانش ازپائین وادد می شوند].

همگی فاصله بگیرید^۱
بالینبروک: و احترامی بایسته به اعلیحضرت بگذارید.

[ذنو می زند]

ریچارد: پسرعموی وجیه، زانوان خسروانیان را خوار می کنید،
که زمین پسترا با بوسه زدن بر آن غرور می بخشید.
ترجیح می دادم به جای اینکه چشمان آزردهام شاهد
کرنستان باشد

قلب امکان می یافت مهرتان را احساس کند
بلند شوید، پسر عمو، بلند شوید؛ که گرچه زانوهایتان
پائین باشد،
باری ، می دانم، که قلبتان خود را به بلندی بر می کشد،
دست کم به این بلندی.

[دستش را به سر خود می زند]^۲

-
۱. فاصله بگیرید؛ احتملاً به افرادش فرمان می دهد که به صورتی احترام آمیز دورتر از ریچارد بایستند (ب).
 ۲. ریچارد به سر خود دست می زند تا ناج را نشان دهد (ب).

بالینبروک: سرور بزرگوارم، تنها ببسوی آنچه که از آن منست آمده‌ام.^۱

ریچارد: اموالتان از آن شماست، و من از آن شما هستم، و همگی از آن شمایند.

بالینبروک: تنها تا همانجا که خدمات صادقانه‌ام شایسته مهر تان است، از آن من باشید، سرور پرهیبتم.

ریچارد: یکسره شایسته‌اید.
آنان که مقندرانه ترین و مطمئن‌ترین راه بدست آوردن را می‌دانند
یکسره شایسته داشتند.

(به بودک) عمو، دستتان را به من بدهید؛ نه، چشمانتان را بسترید –

اشکها نشان عشقند، اما درمان درد نیستند.
پسر عمو، من بس جوانتر از آنم که پدر تان باشم،
اما سن و سال شما آنقدر هست که وارث من باشید؟^۲
آنچه را که بخواهید خواهم داد، با رضا و رغبت هم:
زیرا باید آنچه را که زور ناگزیر مان خواهد کرد، انجام دهیم.

۱. به سطرهای ۱۴ - ۱۱۳ در همین صفحه و پ، ص ۵۰ - ۱۴۷ مراجعه کنید.

۲. از لحاظ تاریخی ریچارد و بالینبروک، هردو، در این زمان سی و دو ساله بوده‌اند (۵).

پرده سوم / ۱۶۳

بهسوی لندن رهسپار شویم، پسرعمو، آیا چنین نیست؟

بالینبروک: آری، سرور مهریانم.

ریچارد: پس من نباید بگویم «خیر».

[صدای شیبو، خادج می‌شوند]

* در گیری مقدماتی میان بالینبروک و یورک این سوال مطرح می‌کند – چه کسی شاه است؟ کسی که این نام را برخود دارد یا کسی که قدرت دارد؟ یعنی از هر کس خود شاه اهمیت سقوط خود و نتایج آنرا درمی‌یابد، رمز و راز و شعر گونگی وضعیت خود را درک می‌کند، و کمتر از هر کسی قادر به چاره کردن وضع خوبیش است. اما حتی بهنگام تسلیم شدن ه خود را تملق می‌گوید. شکسپیر بلافاصله پس از پائین آوردن ریچارد از بالکن صحنه را خاتمه می‌دهد درحالی که بالینبروک به آرامی اعمال قدرت می‌کند و در عین حال مدعی است که هنوز هم رعیت ریچارد است (۱).

صحنه چهارم

[باغ دوک یورک]

ملکه د دبانو داد می شوند

ملکه: چهسر گرمی در این باغ تدارک ببینیم
تا افکار آزاردهنده پراندوهر را از سر بدر کنیم؟
بانوی اول: خاتون، گوی بازی^۱ کنیم،
این بازی مارا به این فکر فرو خواهد برد که دنیا پر از
موانع است،
و بخت من به کجراه می رود.^۲
بانوی دوم: خاتون، بر قصیم.
ملکه: پاهایم را یارای رقصی شادمانه نیست،
زیرا که قلب پراندوهم هیچ اندازه‌ای در اندوه نگه نمی-
دارد.^۳

-
۱. گوی بازی: *bowels*، بازی بسیار رایجی بود که شکسپیر غالباً آنرا در ارتباط با مشکلات یا انحراف از مسیر مستقیم ذکر می کند (۵).
 ۲. این بازی به گونه‌ای بود که حرکتی مورب را ایجاد می کرد (س).
 ۳. هنگامی که اندوهم راحدی نیست چگونه می توانم شادمانه رقصید، با یکم، سه، ۷۹۱ مقابله کنید (آ).

پس نرقصیم، دختر. یک بازی نیگر!

بانوی اول: بانو، قصه تعریف کنیم.

ملکه: از غم یا شادی؟

بانوی اول: از هر کدام که باشد، بانو.

ملکه: از هیچکدام، دختر.

زیرا اگر از شادی باشد، که یکسره معده است،

بازهم بیشتر مرا به یاد غم می‌اندازد؛

یا اگر از غم باشد، که به کمال دارا هستم،

خود اندوه بیشتری را بر فقدان شادیم می‌افزاید؛

زیرا نیازمند تکرار آنچه که دارم، نیستم،

و زاری کردن بر آنچه که ندارم، سودی نمی‌دهد.

من آواز می‌خوانم، بانو.

ملکه: خوبست که حوصله داری،

اما مرا خوشتر بود که گریه می‌کردی.

بانوی دوم: اگر خوشدلنان می‌کرد، می‌توانست گریه کنم.

ملکه: و من می‌توانستم آواز بخوانم، اگر گریه کردن سودی

بهحالم داشت،

و هر گز تمنای اشکی از تو نمی‌کردم.^۱

با غبان دد کادگوش داد می‌شوند

۱. اگر اندوهم آنقدر ناچیز می‌بود که گریه تو می‌توانست از میانش برد، از شادی آوازمی خواندم، وازن تو نمی‌خواستم که گریه کنی (۵).

اما، خاموش شو، باغبانها بدینجا می‌آیند
بیائید درسايه اين درختان پنهان‌شويم.

سيروزى عظيم خود را در برابر يك دسته سوزن شرط
مي‌بنم،

كه آنها از سياست سخن خواهند راند،
زيرا هر کس به بوی دگر گونی چنین می‌کند: سورجختی
طلایه‌دار سورجختی است.^۱

[ملکه و بانوان درگوشاهی می‌ایستند]

(به یکی از کارگرانش) برو، آن هلوهای^۲ نورس
آویزان را

كه مثل کودکان نافرمان آفایشان را
زیربار تلف کننده‌شان خمیده کرده‌اند، بیند،
تکیه‌گاهی برای شاخه‌های خمیده فراهم کن؛
و تو، برو و مثل يك جلااد،^۳

۱. يك پيش‌بياني دراميتيك؛ بادوم، دو، ۴۱—تا پايان، مقايسه کنيد (ك).
محنت، طلایه‌داری که ايزابيل از آن سخن می‌گويد آشفته‌فكريي است که
همه را بر آن داشته است تا، در آستانه يك تعoul، از امور دولت سخن
گويند (آ).

۲. هلو: اعتقاد بر اين بود که هلو فقط در آفتاب می‌رسد. اين به ريجارد و
مقربيتش اشاره دارد (ه).

۳. مثل يك جلااد: اين بيت مقايسه بين باع و کشور را بطور آشكار مطرح می‌کند
(پ) در سطرهای ۳۴—۹—کلسات با غبان درباره وظایف اشکار اطلاق و سیعتری
به امور دولت در این لحظه می‌باشد (ك). اصولاً نماد باع بدمنابه يك کشور
بسیار متداول بوده است (ه).

سرهای آن شاخه‌های پررشدی را
که در جمهوری مان^۱ بس گرد نفر از می نمایند، بزن:
در حکومت ما همه باید یکسان باشند.
و همچنانکه تو بدین کار مشغولی، من خواهم رفت
تا علوفه‌ای هرز را که، بیهوده قوت خاکرا می مکند
و به گلهای سالم و زیبا زیان می رسانند، از ریشه بر کنم.
از چهرو باید در حیطه زمینی پرچین دار
قانون و نظم و نسبت شایسترا نگهداریم،
کارگر اول: قا، گویی تمثیل استواری یک دولت را به نمایش گذاشته
باشیم،
در حالی که با غ دریادیوار مان^۲ تمامی کشور—
آنکه از علف هرز است، وزیباترین گلهایش به مخفقان
دچار آمده‌اند،
درختان میوه‌اش یکسره هرس نشده‌اند، پرچین‌ها یش
ویرانند،

۱. جمهودی: در اصل آمده که به معنای «مشترک‌المنافع» Commonwealth یا «جمع‌المال» است، گریو له بجای آن از «جمهوری» استفاده کرده است، که ماهم ازاو پیروی کرده‌ایم، ۳.

۲. تمثیل سیاسی همچنان در اینجا و در مصروعهای ۴۴-۵ و ۵۰-۲ زیر ادامه می‌باید. معنای اصلی آن مقایسه‌عناصر نابسامانی در کشور با گیاهان هرزیست که باید ریشه کن شوند (آ).

۳. با غ دریا دیوار مان: کشورمان که دریا آنرا احاطه کرده است (پ). به — کلمات گات، دوم، یک ۴۶-۷ مراجعه کنید (۵).

گلستانهايش درهم ريخته‌اند، و گيahan سالمش
غرق در کارتونکهايند؟^{۱۹}

باغبان: صدایت را بير! آنکس که اين بهار پريشان را به بار
آورده است

خود هم اينك با پائيز رو برو است؛
علفهای هرزی را که بر گهای گستردۀ اش در سایه خویش
گرفته بود،
و چنان می‌نمودند که با خوردنش نگهدار او هستند،
از سوی بالینبروک يکسره ريشه‌کن شده‌اند
منظورم ارل ويلتشاير، بوشی و گرین است.

کارگراوی: چه! آنها مرده‌اند؟
با غبان: آری، مرده‌اند؛ بالینبروک برشاه اسرافکار استيلا يافته
است.

آوخ! در يفا که او – آنسان که ما اين با غرا و جين می-
کنيم و سامان می‌دهيم –

سرزمينش را و جين نکرد و سامان نداد!
ما، در موسم خود، زخم می‌زنیم تنرا، بوست اين درختان
ميوه را

تا مبادا، از فرط شيره و خون،
از تنعم بسيار، خودرا بهنا بودي بکشانند.

۱. کارتونکها: مقایسه کنید بسا پ ۲، ص ۳، ۱۶۵ (مس). کارتونکها نماد
استشارگران مردم بوده‌اند (۵).

اگرا و با بزرگانی که دائم‌بزرگتر می‌شدند چنین می‌کرد،
آنها امکان زندگی کردن برای ثمردادن، واوامکان‌چشیدن
ثمرهای انجام وظیفه را می‌یافتد. ما، شاخه‌های اضافی را
قطع می‌کنیم

تا شاخه‌های مشمر امکان زنده ماندن یابند.

اگر او چنین کرده بود، تاج^۱ را
که به بطلالت گذراندن ساعات یکسره بر بادش داد، در
امان می‌داشت:

کار سر اول: چه! فکر می‌کنی که شاه خلع خواهد شد؟
با غبان: هم اینک از اقتدار افتاده است، و گمان می‌رود که
خلع خواهد شد. دیشب مکتوبهایی
به دست یکی از دوستان خاص دولتیورک رسیده است
که از اخباری شوم حکایت دارد.
ملکه: از فشار دم فروپستن به حال مرگ افتد ام،^۲

[پیش می‌آید]

(به باغان) ای شبه آدم^۳ که برای پیراستن این باع

۱. تاج: تاج درخت و تاج سلطنتی (گربه‌ولد).

۲. ملکه که ساکت، به گوش دادن ایستاده است بی تابی خود را به بی تابی زندانیانی تشییه می‌کند که برای وارد کردن شان به حرف زدن، آنان را زیر فشار و زنهای قرار می‌دادند (پ).

۳. آدم: حضرت آدم اولین باغان بود (پ). ذکر حضرت آدم اشاره‌ای به «حوا» و «مار اغوا کننده» را ناگزیر به همراه دارد (ک).

گماشته شده‌ای،

زبان تندبی پروایت چگونه بار ای بیان این اخبار دل آزار را دارد؟

کدامین حوا، کدامین مار اغوايت کرده است
تا انسان لعنت شده را باردگر به سقوط کشانی؟^۱
چرا می‌گویی که شاه ریچارد خلع شده است؟
تو که هیچ بهتر از خاک نیستی، چه سان جرأت می‌کنی
سقوطش را پیش‌گویی کنی؟ بگو کجا، کی، و چگونه
از این اخبار شوم آگاهی یافته‌ای؟ سخن بگوی، پست.
فطرت!

بغایران: عفوم بفرمائید، بانو، که از بر زبان آوردن این اخبار
سخت ناشادم؛ با اینهمه آنچه گفته‌ام عین حقیقت است.
شاه ریچارد دریند مقتدرانه بالینبروک گرفتار است.
بحت هردوی آنها در ترازو گذاشته شده است.

در کفه سرور شما هیچ نیست جز خودش،
و معدودی بی‌مقدار که اورا سبک‌تر می‌کنند.
اما در کفه بالینبروک کبیر
علاوه بر خودش تمامی اعیان انگلیس حادارند،
و به این ترتیب کفه او بر کفه شاه ریچارد می‌چرخد.
به لندن بشتابید تاخود به چشم بینید:

۱. اشاره‌ای به رانده شدن انسان از بیشت، م.

من بیش از آنچه که همه می‌دانند، چیزی نگفته‌ام.

ملکه: ای شوربختی چاپک قدم، که اینسان تیز روی!

آیا از آنرو که پیامت برای من بوده است،

من آخرین کسم که از آن آگاهی می‌یابم؟

آه، تو می‌خواهی که با ابلاغ آن پس از همه بهمن
اندوهی را که گزارش می‌کنی هرچه طولانی‌تر در سینه
نگه دارم.

بیائید برویم، بانوان، تا در لندن شاه نگو نبخت لندن را
دیدار کنیم.

آوه، آیا از این رو بدنیا آمدم، تا سیماه اندوها کم
زینت بخش آئین پیروزی بالینبروک کبیر شود؟^۱
ای باغبان، بمحاطر این اخبار غمباری که بهمندادی،
از خدا می‌خواهم گیاهانی که پیوندمی زنی هر گز نویند.

[ملکه و بانوان خارج می‌شوند]

باگبان: ای ملکه بینوا، اگر رنجت را بکاهد،
آرزو مندم که نفرینت در هنرم کارگر افند.
در اینجا او اشکی افشارند؛ در همین جا

۱. ایزابل، مانند کلتو پاتر (آنtronی و کلثو پاتر، پنج، صدوم) در اندیشه آئین پیروزی رومیان است. این اندیشه در صحنه‌هایی (پ‌چهارم، صحنه‌های یک، دو، پنج) که به اسب سواری‌های نمایشی بالینبروک می‌بردارد، بسط بیشتری یافته است (۴).

بلک پشته سداب، همان‌گیاه تلخ تفضل، را خواهم کاشت.
سداب، به نشانه دلسوزی، بزودی در اینجا روی خواهد
نمود،
به یاد شهبانویی گریان.

[جادج می‌شوند.]

۱. صداب ... قفضل: گیاه «سداب» به عنوان «گیاه تفضل» شناخته می‌شد، زیرا «سداب» به معنی «توبه» است که به فضل خداوند حاصل می‌شود. در اینجا، بويژه، با دلسوزی، ارتباط می‌یابد(پ). با توجه به بیت بعدی، معنا بشیشتر ترحم است، نه توبه (آ).

* این صحنه زیبا – که کالریچ آنرا «جزیره آرامش» نامیده است – همچون دیگر صحنه‌های نمایشنامه که زنان در آن حضور دارند از تأثیر و گیرایی ژرفی بر- خوردار است. این صحنه نوعی تمثیل است درباره آنچه که رخداده است – و «خلاصه و تمثیل کنش تمامی نمایشنامه» نامیده شده است. و بر استی، در عین نمایش دادن اندوه ملکه، دربی آنست که احساس سایر مردم را هم به نمایش بگذارد. پیش‌بینی‌های ملکه باخبرهایی که با غبان بدست می‌دهد، رنگ واقعیت می‌گیرد. تمثیل با غمان در مورد با غ و کشور توسط ملکه بسط می‌یابد و به سقوط دوباره انسان اذ بهشت، که سرمنشاء تمامی مصیبت‌های انسان دانسته می‌شود؛ تبدیل می‌گردد. تمثیل مزبور کنش تمامی نمایشنامه را به پیش نمی‌برد، بلکه وضعیت را به اختصار بازمی‌گوید و از طریق بیان احساسات افرادی که فقط ناظر حواستند. بهارزیابی آن می‌بردازد، و آینده‌را پیش‌گویی می‌کند. توجه‌مان را معمولی به سرنوشت ریچارد می‌کند و هم‌زدیمان را نسبت‌بند او (که اینک فقط نساد سقوط انسان است) بر می‌انگیزد (۱ و ۵)

پرده چهارم

صحنه يك [تالار وستمينستر]

باليبروك، آومرل، نودئا، برلن، پرمى، فيتزواتر، سادى،
اسقف کارلايل، ديس دير وستمينستر، باگت، يك لرد
ديگر، هنادي واسران وادد مى شوند

باليبروك:

باگت را فرا خوانيد.

اینك باگت، آنجه را که در باره مرگ گلاستر نجيب
مى دانی

با فراغ خاطر بازگو کن.

کدامين کس شاهرا برآن داشت که او را به قتل رساند
و کدامين کس فرجام خونبار زودرسش را به بار آورده؟

باسمت:

پس لرد آومرل را بامن رو در رو کنید.

باليبروك:

پسرعمو، پيش آي، ودر آن مرد بنگر.

باسمت:

لرد آومرل، مى دانم که زبان بى پروايت

۱. باگت: بایادداشت سوم، دو، ۱۲۲ مقایسه کنید (ك).

۲. در اصل «ظیفه خونین پایان نا بهنگام». کاخونین پایان پیش دس او:
ترجمه هو گو.

زنگ دارد که انچه‌را که زمانی بیان کرده است، منکر شود.

در آن زمان جانشکاری که مرگ گلاستر توطئه‌جینی شد،^۱

شنیدم که شما گفتید، «آیا مرا بازویی آنچنان بلند نیست که از دربار آرام^۲ انگلستان، به پسر عمومیم، در کاله^۳، بر سد؟»

در میان گفته‌های بسیار دیگر در همان‌هنگام

شنیدم که گفتید رد کردن پیشنهاد صدهزار کرونا را برآمدن بالینبروک به انگلستان، ترجیح می‌دهید -

نیز افزودید، که اگر پسر عمومیتان می‌مرد، این سرزمین از چه خیر و برکتی برخوردار می‌شد.

شهرزادگان و سروران عزیز،

به این مرد دون چه پاسخی باید داد؟

آو مرل:

۱. با اول، یک، ۱۰۰ که بالینبروک ماوبری را متهم به میان کار می‌کند، مقابله کنید (ک). زمان جانشکار: گذشت، مرگ آور (پ، ه و آ) در اصل dead time آمده است. که به معنی «زمان مرده» یا «زمان جانشکار» می‌تواند باشد. «شوم» (گ و ک)، زمان گذشت، زمان مرگبار، نیم‌شب (من)، «جانشکار» واژه همین رو «مرده و دلگیر» (آ).

۲. آرام: که از توطئه‌های گلاستر در حمت نیست (ب).

۳. کاله: محل قتل گلاستر (پ).

۴. مصرعهای ۱۸-۱۴ دیان ... می‌دهید: گلاستر قبل از تبعید بالینبروک کشته شده بود (ب و ه).

آیا تبار والایم^۱ را آنقدر خوار کنم که از برای تنبیهش،
خود را با او برابر نهم؟^۲
یا بایدم چنین کرد و یا بایدم گذاشت
که زبان افتر از نزد اش شرفم را لکھدار کند.
همرا د با این دعوت به مبارزه،
این مهر دستی مرگ^۳، که ترا برای
وصول به دروزخ نشانزده است
فریاد می‌زنم که تو دروغ می‌گویی،
و با خونی که از قلبت جاری خواهد شد،
اثبات خواهم کرد که آنجه گفته‌ای کذب است
با خون قلبت که بسیار پست‌تر از آنست
که جلای شمشیر شهسوارانه امرا لکھدار کند.

۱. تباد والا: در اصل ستادگان زیما، نصویر می‌رفته است که تولد تحت تأثیر ستار گان بوده است، از همین رو شکسپیر «ستار گان» را به معنای اصل و نسب آورده است (ب و ن). گریووه «ستار گان شابسته ولادتم» ترجمه کرده است.

۲. با او برابر نهم: آو مرل از نظر مرتبه بالاتر از باگت بوده است و می‌توانسته است از مبارزه با او خودداری کند (پ).

۳. مهر دستی مرگ: آو مرل نشان مبارزه‌جویی خود را با مهری که با دست خودش بر سندی می‌زند قباس کرده است. در اصل «مهر دستی» = «بادست خودم»، حاکمی از اینستکه شکسپیر نشان مبارزه‌جویی را دستکش می‌داند (به یادداشت پرده اول، صحنه یکم، ۹، هر اجعد کید). بدعا لوه، آو مرل مزاحی نیشدار می‌کند (آ). اشاره به مهریست که پس از اینکه سلطان حکم مرگ را امضا کرد به حکم چسانده می‌شود (ك).

[دستکش ۱) بودمین می کوبد]

بالینبروک: باگت، دست بدار، از برداشتن منع می کنم.
آورل: آرزو می کردم که آنکه مرا اینسان به خشم آورده است،
جز یکتن،^۱ بهترین کس در این جمع می بود.
فیتزواتر: اگر شجاعت تو^۲ بر هم رتبگی استوار است،
آورل،
اینک و ثیقه من، در برابر و ثیقه تو.

[دستکش ۱) بودمین می کوبد]

سوگند به آن خورشید زیبایی که نشانم می دهد در کجا
هستی،

شنیدم که گفتی، و خودستایانه هم گفتی،
که مرگ لنکستر نجیب را تو باعث آمده ای.
اگر صدبار هم منکر شوی، دروغ می گویی،
و من دروغ ترا بانوک شمشیرم^۳
به قلبت، که این دروغ در آنجا قالب زده شده است، باز
پس خواهم راند.

۱. جز یکتن: بدجر بالینبروک، که بهترین است (آ، و ب).

۲. شجاعت تو: احتمالاً عنتر آمیز: «نفس دلاور تو» (پ).

۳. شمشیر: در اصل rapier آمده است که شمشیری است کوتاه (دشنده) یا بلند برای فرو کردن، لیکن بدليل اینکه این اسلحه در زمان ریچارد دوم متداول نبوده است از همان کلمه «شمشیر» استفاده کردند، در عین حال می توان از واژه «سخنه» استفاده کرد. م

آومرل: شهامت آنت نیست، ای بزدل، که تادیدن آنروز زنده
بمانی.

فیتزواتر: آه! سوگند به رحم، آرزومندم که آن زمان هم اینک
می‌بود.

آومرل: فیتزواتر، از همینروست که تو بهرفتن به دوزخ محکوم
شده‌ای.

پرسی: آومرل، تو دروغ می‌گویی. شرف او به همان اندازه
از این اتهام مبری است که تو یکسره روسيه‌ی؛
و اينك من وئيقه‌ام را بر زمين می‌کويم،
تا با بر يدين نفس ميراي^۱ ثابت‌کنم که اين چنین هستي.
بردار، اگر شهامت داري.

[دستکشش دا بر زمين می‌اندازد]

آومرل: اگر آنرا برندارم، ایکاش دستم به خشکد
و دیگر هر گز بولاد انتقام کش را
بر کلاه‌خود در خشان دشمنم فرود نیارم!
ای آومرل دروغ پرداز، من با پرتاب وثیقه مشابهی زمین
را گران‌بارتر می‌کنم^۲

۱. با ... میرایت: بامرگت (پ). در اصل «تا آخرین حد نفس میرایت» آمده است. م.

۲. من ... می‌کنم: دستکش مشابهی را بر زمین می‌افکنم. (د). گریو له چنین ترجمه کرده است «وظیفه مشابهی را بدزمین محول می‌کنم»، ما از تفسیر کلارندون بیرونی کرده‌ایم.

و تورا بالتهاماتی آنسان انبوه از دروغگوئیها بایتمه میز

می‌زنم

که با آن بتوان در گوشاهای خائنت از آفتابی تا آفتاب^۱
دیگر فریاد زد.

این وثیقه شرف من است؛

آنرا وثیقه نبردی کن، اگر شهامت داری.

دیگر کدامین کس مرا به نبردمی خواند؟ به آسمان سو گند،
همرا به نبرد خواهم خواست!^۲

برای پاسخ گفتن به بیست هزار کس چون شما
هزار جانم در تن هست.

ساری: سرورم، فیتزواتر! خوب بمخاطر دارم

آن زمانی را که شما و آمرل گفتگو کردید.

فیتزواتر: کاملاً درست است؛ آنهنگام تو حضور داشتی

و می‌توانی بامن بر درست بودن آن گواهی دهی.

ساری: به آسمان، همانسان دروغ است که آسمان خود راست
است!

فیتزواتر: ساری، تو دروغ می‌گویی.

۱. از آفتابی تا آفتاب: از بامداد تا شامگاه (ب). ارطlosure تاغروب کده دوره
مجاز یک نبرد بوده است و در شب خانمه می‌باشه است (ک).

۲. خواهم خواست: در اصل *throw* آمده است که به معنی تاس ریختن است
(= نبرد خواستن)، (ک).

ساری:

پسرک^۱ بی آزرم!

این دروغ آنچنان برشمیشیم گران خواهد آمد
که به کین خواهی وانتقام برخواهد خواست،^۲
تا آن زمان، که تو دروغگو، و آن دروغ
چون جمجمه پدرت، آرام، در اعماق خاک فرو خسید،
و اینک شرفم را دزگرو اثبات آن می گذارم؛
آنرا به آزمون بگذار، اگر شهامت هست.

فیتزواتر:
چه ابلهانه اسبی تیزتک را مهمیز می زنی!
اگر جرأت خوردن، آشامیدن، یانفس کشیدن، بازیستم
باشد،

جرأت دیدار کردن ساری در بیابانی^۳ خواهدم بود،
و آنگاه همچنانکه می گویم دروغ می گوید، دروغ می.
گوید و دروغ می گوید
بر او نتف می اندازم. اینک ایمانم را وثیقه می گذارم،
تا ترا ناگزیر از تحمل تنبیه سخت خود کنم.

[دستکش خود (۱) پوزمین می اندازد]

اتهامی که به آورل زده ام و مجرمیت او
همانسان محرز است که عزم من به کامران شدن در این

۱. پسلو: دراصل boy : واژه ای سخت توهین آمیز که در مورد یک نوکر
بکار می رفته (پ).

۲. برخواهد خواست: دراصل render : پاسخ گفتن (اتهام)، (پ).

۳. بیابان: تابتو اندی مانع و رادع بجنگند (پ).

جهان نوین.^۱

بعلاوه از نورفولک^۲ تبعید شده شنید
که تو، آومرل، دوتن از افراد را فرستاده بوده‌ای
تا دوك نجیب را در کاله به قتل آورند.

آومرل: مسیحی مؤمنی^۳ و ثیقه‌ای به من وام دهد،
تا ثابت کنم که نورفولک دروغ گفته است – اینک این را
برزمین می‌افکنم
تا، اگر بتوان از تبعید بازش خواند، شرف خویش را
به آزمون بگذارد.

پالینبروک: تمامی این منازعات همچنان تحت وثیقه خواهند ماند.
تا نورفولک فراخوانده شود – واو فراخوانده خواهد شد
و، گرچه مرا دشمن است، تمامی زمینها و تیولش
به او بازگردانده خواهد شد. و آنگاه که او بازگشت،
ما^۴ اورا ناگزیر از آزمودن شرف^۵ خود با آومرل خواهیم
کرد.

۱. داین جهان نوین: جهان خلق شده توسط شورش پالینبروک، با پرده بنجم،
صحنه‌چهارم و یادداشت آن مقایسه کنید (آ).

۲. نورفولک = ماوبری.

۳. مسیحی . . . : گفته است: آومرل تقاضای وام گرفتن نشان مبارزه طلبی
می‌کند، یا بداین خاطر که هردو دستکش را (در سطر ۲۵ و ۲۶) برزمین
افکنده و یا بداین خاطر که شکسپیر اینک نشان مبارزه طلبی را باشلق می‌داند
نه دستکش (به پرده اول، صحنه بیک، مراجعة کنید)، (پ).

۴. ها: پالینبروک «ما»ی شاهانه را که با کردارش منطبق است بکار می‌برد، (ھ).
۵. آزمون شرف خود: دو حالت دارد (یا «آومرل را آزمودن شرف ماوبری» –

کارلایل:

آنروز پر افتخار هرگز فراز نخواهد آمد.

نورفوك، در ایام تبعیدش، بارها

از برای عیسی مسیح در آوردگاه پر افتخار مسیحیت،
جنگید،

و نشان صلیب مسیحیت را بر ضد مشر کان سیاه
تر کها، و عربها، برافراشت،

و آنگاه، فرسوده از مشقات جنگ،

برای آسودن به ایتالیا رخت سفر برپست؛

و در آنجا، در ونیز، جسم خویش را به حاک دلپذیر آن
کشور،

و روح بی‌آلایش را به سردارش مسیح

که زمانی بس دراز زیر پر چمش جنگیده بود، سپرد.

چه! اسقف، آیا نورفوك مرده است؟

با همان قطعیتی که من زنده‌ام، سرورم.

بالینبروک:

آرامشی شادمانه روح شادمانش را

کارلایل:

به آغوش ابراهیم^۱ نیک سرشت هدایت کند!

سرورانی که همدیگر را متهمن کرده‌اید؛ اختلافاتتان

همچون دعوتی به نبرد باقی خواهد ماند

→ و یا «ما و بری را اثبات شرفش در برایر آومرل»، که در هردو حالت
شرافتمند بودن از رهگذر نبرد آزموده می‌شود (پ).

۱. آغوش ابراهیم: بدانجیل لوقا، شانزدهم، ۲۲ مراجعته کید. در مورد سایر

اشارات شکسپیر در مورد آغوش ابراهیم نگاه کنید به بیجار دسوم (پرده

چهارم. صحنه‌سوم. ۳۸) و هنری پنجم، (آ).

تا روز نبردنارا تعیین کنیم.

یوک داد می‌شود

یورک: دوک کبیر لنکستر! از سوی ریچارد بال و پر کنده
نzd تو می‌آیم. او از صمیم دل
تورا وارت خوش اختیار می‌کند، و عصای گرانقدر ش را
به دست شاهانهات تسلیم می‌کند.

بالینبروک: بر تختش جلوس کن، که اینک او فرود می‌آید،
و زنده باد هنری، چهارمین شاه با این نام!
کارلایل: به نام خدا، به تخت شاهانه جلوس خواهم کرد.
شاید ناشایسته ترین^۳ فرد این جمع شریف باشم که سخن
می‌گویم

با اینهمه گفتن حقیقت بهتر از همه مرا می‌براzd.^۴
از خدا می‌خواستم که در این جمع شریف
کسی آنچنان شریف می‌بود که در حق
ریچار شریف داوری می‌کرد! آنگاه اشرافیت راستین

۱. بال دپر کنده: یعنی خوارشده، احتمالاً اشاره به افسانه ازوپ در مورد زاغی است که پرهای دزدیده شده را به خود بست و هنگامی که مرغان پرهارا از او بر گرفتند خجلت زده شد (آ، وپ).

۲. ناشایسته ترین: دارای ایهام، یا (۱) دون مرتبه ترین، یا (۲) چون این تغییر را نمی‌بسندم، و حالا نامناسب ترین وقت برای بیان آنست، (ک).

۳. بهتر می‌براzd: بدعلت موقعیتم بد عنوان یک اسقف: (آ).

دوری کردن از خطای اینسان تبه کارانه^۱ را به او می-
آموخت.

کدامین رعیت می‌تواند در مورد شاهنش حکم کند،
و کدامین کس در اینجا نشسته است که رعیت ریچارد
نیست؟

دزادانهم مورد قضاوت قرار نمی‌گیرند مگر اینکه خود
حضور داشته باشند،

هر چند جرمشان آشکار آشکار باشد،
و آیا تصویر شوکت خداوند،
امورش، پیشکارش، نماینده گزینش،
تدھین شده، تاج گذاری کرده، که سالیان سال است نصب
شده

از سوی رعایا و جانهای پست‌تر مورد قضاوت قرار گیرد
و او خود حضور نداشته باشد؟ آه، خداوندا، روامدار
که از کشوری مسیحی، از مردمانی فرهیخته،^۲
کرداری اینسان شروارنه، سیه کارانه، و وقیحانه سرزند.^۳

۱. خطای اینسان تبه کارانه: که گمان برد می‌تواند به قضاوت در مورد شاهنش
بنشیند (پ).

۲. فرهیخته: با آموزشی مسیحی (ک).

۳. اندیشه شرورانه بودن «قضاوت کردن» و «حاکم کردن شاهان از سوی رعایا
بخش اساسی آراء سیاسی دوران تودور بوده است و در بسیاری از
نمایشنامه‌های تاریخی منعکس است، (آ).

من با رعایا سخن می‌گویم؛ و یک رعیت که از جانب
خداآوند

برای دفاعی بس شجاعانه از شاهش برانگیخته شده است،
سخن می‌گوید.

لرد هرفورد^۱ که در این جاست، و شما «شاهش» می‌نامید
خائنی تبه کار به شاه هرفورد مفروراست؛
و اگر شما تاج بر سرش بگذارید، بگذارید پیش‌گویی
کنم^۲

که خون انگلیسیان زمین را آبیاری خواهد کرد،^۳
و روز گاران آینده براین اقدام تبه کارانه خواهد نالید؛
آرامش نزد ترکها و کافران منزل خواهد کرد.
و در این مقر آرامش، جنگهای آشوبگرانه
خویشاوند را به دست خویشاوند، و هموطن را به دست
هموطن نابود خواهد کرد.

نابسامانی، وحشت، هراس، و شورش،
در اینجا سکنا خواهند گزید، و این کشور

۱. لرد هرفورد: اسقف کوچکترین عنوان بالیتبر و لکرا بکار می‌برد (پ).
۲. بگذارید پیش‌گویی کنم: اسقف حوادث نمایشنامه هنری چهارم و پنجم را در نظردارد (ب)، همچنین به پرده دوم، صحنه چهارم، ۱۱ مراجعت کنید (آ).
۳. مصرعهای ۸۴-۱۳۷: هشدارهای گوناگونی که بر ضد شورش در موقعه‌های دوران سلطنت تودورها دیده می‌شود، این موضوع در نمایشنامه‌های تاریخی (یچارد سوم و هنری ششم بسط یافته) (آ).

صحرای جلجتا و سرزمین ججمجه‌های مردگان^۱ نام خواهد
گرفت.

آوخر، که اگر این خاندان را بر ضد آن خاندان بر انگیزید،^۲
مصيبت بارترین تفرقه‌ای را که تاکنون
گریبانگیر اين سرزمين نفرین زده شده است، ببار خواهد
آورد.

مانعش شويد، در بر ابرش بایستيد، مگذاريد چنین شود،
تا فرزنداتنان، و فرزند آنان، از بابت سنه زوزی خود
ملامتان نکنند.

نور ثامبر لند: خوب برهان آوردید، قربان؛ و، به پاس زحماتان،
فی المجلس بهاتهام خیانت به شاه دستگیر تان می کنیم:
لرد وسیمینستر بر عهده شما است که تا روز محاکمه اش
اورا درجائي امن نگه دارید،
سروران، آبا ممکن است لطف فرموده و با درخواست
عوام^۳ موافقت فرمائید؟

۱. صحرای جلجتا و سرزمین مردگان: جلجتا، محل مصلوب کردن مسیح بوده است. ریچارد دریتهای بعد خود را با مسیح مقایسه می کند. در انجیل متی،

مرقس و یوحنا، جلجتا «مکان جمجمه» نامیده شده، (پ و ه).

۲. کارلایل جنگ گلها The war of the Roses را بالحنی اتجیلی (مرقس) بیش بینی می کند (پ). خاندانهای مزبور، خانواده لنکستر، خانواده یورک و خانواده مارک بوده‌اند (آ).

۳. درخواست: چاپ شدن اتهامات ریچارد بوده است (س). و محاکمه اش (م). عوام در اینجا بدمعنی مجلس عوام است، م.

بالینبروک: ریچارد را بدینجا یاورید، تا در نزد عموم^۱
 کناره‌گیری کند؛ و بدینسان جریان کارمان
 بری از سوءظن باشد.
 یورک: من هدایتش خواهم کرد.

[خادج می‌شود]

آقایانی که به فرمان ما در اینجا بازداشت شدید
 برای حضورتان در روز تعیین شده ضمانت بسپارید.
 بمهارتان کم نظر داریم
 و از شما چشمداشت مددمان نیست.

بالینبروک: دیچارد و یودک و افسرانی که نشان‌های سلطنتی (۱)
 حمل می‌کنند وارد می‌شوند.

ریچارد: دریغا، از چهرو نزد شاهی فرا خوانده شده‌ام
 هم پیش از آنکه اندیشه‌های شاهانه را
 که با آنها فرمانروایی می‌کردم، بدور افکنده باشم؟
 هنوز به درستی نیاموخته‌ام
 که چگونه خوش خدمتی کنم، مداهنه کنم، کرنش کنم،
 و زانو زنم،

۲. مصرعهای ۱۵۴-۳۲۱: این سطور که مستقیماً به خلع ریچارد مر بوطمی شود،
 تاسال ۱۶۰۸ اجازه‌چاپ نیافت. این امر ناشی از حاسیت وزرای ملکه
 الیزابت درباره مسئله جانشینی ملکه بود. ملکه الیزابت فاقد فرزند بود و
 وارث مستقیمی نداشت، و آنها از اینکه کسی تاج و تخت را غصب کند و حشت
 داشتند. با جلومن جیمز اول سانسور در این مورد برداشته شد (۲).

اندوه را دمی رخصت دهید تا آموزگار من
در این تسلیم باشد. با اینهمه بخوبی چهره‌ای^۱ این
مردان را

به‌خاطر می‌آورم. آیا اینان از آن من نبودند؟
آیا زمانی فریاد «دروド برشما» برای من نمی‌کشیدند؟
یهودا نیز با مسیح چنین کرد.^۲ اما مسیح از دوازده تن،
جز یک تن، هم‌را وفادار یافت؛ و من از دوازده هزار تن،
هیچ.

خداآند پشت‌وپناه شهنشاه بادا هیچ کس نخواهد گفت
«آمین».

آیا من هم کشیشم وهم خادم کلیسا؟^۳ بسیار خوب، پس،
آمین.

خداآند پشت‌وپناه شهنشاه باد، گیرم کمن شهر یار نباشم؛
و با اینهمه اگر پروردگار مرا شاه می‌داند: آمین!^۴

۱. چهره‌ها: در اصل *Favours* آمد است که آنرا به معنی «چهره‌ها»، «اعمال دوستانه»، «صفات»، «مهر بانی‌ها» تفسیر کرده‌اند. گر بوله آنرا «خصوصیات» ترجمه کرده است، م.

۲: اشاره به درود گفتن و بوسه‌زنی یهودا بر مسیح، م. به انجیل متی ۲۶:۴۹ مراجعه کنید. ریچارد سوم، دو، ۱۳۲ نیز خود را به عیسی تشییعی کند (م).

۳. هم کشیشم وهم خادم کلیسا: *Clerk* (خادم کلیسا) روحانی معمولی است که پاسخ بدعاهای کشیش را در مراسم کلیسايی رهبری می‌کند (س و ه).

۴. واگر چنین باشد که من هنوز در نظر خداوند شاه باشم (ه)، ریچارد هنوز حنقد است که «در نظر خداوند» شاه است (ك).

برای انجام چه خدمتی بدینجا خوانده شده‌ام؟
 بمنظور انجام آن خدمت نیکخواهانه‌ات
 که خستگی از سلطنت ترا و ادار به پیشنهادش کرد:
 واگذاری حکومت و تاج و تخت
 بهمنی بالینبروک.

ریچارد: تاج را به من بدھید پسر عمو، تاج را بگیر:
 دست من آنرا از اینسو نگه می‌دارد
 و دست تو آنرا از آنسو.

اینک، این تاج زرین چاهیست ژرف،^۱
 که دو دلو دارد، که یکی بدنیال دیگری پر می‌شود،^۲
 دلو خالی همواره در هوا رقصان
 و آندیگر در اعماق، ناپدید، و آنکه از آب:^۳
 منم آن دلو فرو رفتة آنکه از اشک
 که اندوهان خویش را می‌نوشم، و آنکه بالامی رود توبی.^۴

۱. اینک ... ڈف: در اجرا اگر تاج میان بالینبروک و ریچارد وارونه گرفته شود بسیار مؤثر است (پ).

۲. هنگامیکه دلو بالامی آید و به سرچاه می‌رسد، دلو خالی پائین می‌رود و پر می‌شود (ر).

۳. مصرعهای ۱۸۴-۷: اینک ... آب: تمثیل دلوهای بخت که سرنوشت نیک و بد انسان توسط آنها تعیین می‌شد از قرون وسطی به بعد کاملاً متداول بوده است (ف).

۴. استعاره ریچارد در مرد خودش و بالینبروک بهمنز له دو دلو به استعاره‌ای که با غبان درسوم، چهار، ۸۴-۹ بکار می‌گیرد بی شاباهت نیست، به‌ضمون سطحی بودن شخصیت او، «رقسان درهوا»، توجه کنید (۲).

بالینبروک:

می‌اندیشیدم که با کمال میل کناره می‌گیری.

از تاجم، آری، اما اندوهانم هماره از آن منند:

تو از افتخاراتم و حکومتم می‌توانی بر کنارم کرد،

اما نه از اندوهانم؛ من، هماره، شاه اینانم.^۱

ریچارد:

بخشی از غمهاست را همراه با تاجت بهمن می‌بخشی.

با پاگرفتن غمهاست، غمهای مرآ از من مگیر.

غم من از نابودی غمهاست^۲ کهن مایه می‌گیرد،

و غم تو از بدست آوردن غصه‌های نو؛^۳

بالینبروک:

ریچارد:

همان غمهاست را که می‌بخشم، بر غم بخشیدن، نزد خو.

نگه می‌دارم:

آنان ملازم تاج و تختند، با اینهمه، همچنان، با من می‌مانند.

آیا سر آن داری که از تاج و تخت کناره بگیری؟

ریچارد:

آری، نه؛ نه «آری»؛ زیرا باید هیچ شوم؛

و با اینهمه نه «نه»؛ زیرا به تو تن در می‌دهم.^۴

۱. سطرهای ۱۹۰-۱۹۱ از تاجم ... اینانم: ریچارد بر تمايز میان شخصیت اجتماعی شاه و انسان عادی تأکید می‌کند (ا).

۲. غمهای کلمه‌مزبور در بیتهاي ۱۹۴-۷ در چندین معنای متفاوت بکار رفته است: اندوهان، مشغولیتها، هوشیاری یا مواظبت، نگرانی (س).

۳. غصه‌من ... نو: غم و غصه‌من از دست رفتن مشغولیت در اثر سهل انگاریست؛ و نگرانی تو از مشغولیتها جدید است (س و پ).

۴. آری، نه ... می‌دهم: بازی مسکن بار با «آری» و «من» (در نسخهای کهن بجای «آری»، «من» چاپ شده است). «آری - نه، نه «آری»، زیرا

اگر بگوییم «آری» مرا به هیچ تقلیل می‌دهد، و با اینهمه نه «نه»، زیرا —

اینک بنگر که چهسان خودرا عربان و بی بهره می کنم:
 این دیهیم گرانداز سر بر می گیرم،
 و این عصای سنگین را از دستم،
 و غرور اقتدار شاهانه را از قلرم؛
 با اشکهای خویش روغن تدهیتم را می شویم،
 با دستهای خویش تاجمر را می بخشم،
 با دهان خود قداست مقام خودرا منکر می شوم،
 با زبان خود تمامی سوگندهای بیعت را فسخ می کنم
 از هر گونه فر و شکوهی تبری می جویم؛
 تمامی املاک، بهره های مالکانه، و درآمدهایم را واگذار
 می کنم،
 قوانین، فرامین، و مقرراتم را لغو می کنم.
 خداوند تمامی سوگندشکنی هایی که درباره من صورت
 گرفته است، بیخشارید!
 خداوند تمامی بیعتهایی را که با تو شده است پا بر جا
 دارد!

→ باید تن دردهم. نخواهد گفت که با کناره گیری خود موافق است، اما
 نخواهد هم گفت که موافق نیست (ک). Aye. هم به معنای «آری» است و
 هم به معنای «من» است (پ و آ).

۱. سوگندهای بیعت: سوگندهای بیعت اتباعم را (پ). در کلارندون :
 آمده و مراعات مراسم و وظایفی که رعایا متعهد به انجام
 آن در برابر سلطان می باشند، معنی شده است. درساير نسخ
 آمده است، م.

خداوند مرا که هیچ ندارم، از هیچ رو تلخکام مکناد،
و ترا، که همه‌چیز را بدست آورده‌ای، از همه درشادکام
کناد!

و عمر تو، نشسته بر تخت ریچارد، طولانی باد،
و ریچارد هر چه زودتر در چاله‌ای در عمق خاک خفته باد!
ریچارد شاه پیشین، آرزو می‌کند که خداوند پشت و پناه
شاه هنری باشد،

و بس سالیان سرشار از روزهای پر آفتاب نصیبیش بادا
آیا باز هم کاری بجای مانده است که بایدم کرد؟

نور ثامبر لند: (کاغذی را بهاد ارانه می‌دهد) دیگر هیچ، جز اینکه این
اتهامات را،

این جنایات اسفبار را که شما و یارانتان،
بر ضد این کشور و منافع^۱ این سرزمین مرتکب شده‌اید،
بخوانید.

تا با افرار کردن تان، و جدان مردمان
دریابد که سزاوار خلخ شدن بوده‌اید.

ریچارد: آیا باید چنین کنم، و آیا باید بگشایم
کلاف حماقتهای درهم نبیند ام را؟ نور ثامبر لند مهربان!^۲
آیا اگر خطاهای تو ثبت شد بود،
سرافکندهات نمی‌کرد، که در جمعی انسان انبود،

۱. کشود و منافع: نظم مستقر و پیشرفت (ک).

۲. مهربان: طنز آمیز، م.

به آوای بلند بخوانیشان؟ و اگر چنین می‌کردی،
قانونی شروزانه در آن می‌یافته،
که خود خلع یک پادشاه
و شکستن ددمنشانه سوگندی مقدس را دربرداشت،
که خود لکه‌ای بر آن نقش بسته و در کتاب آسمانی تکفیر
شده است^۱

آری، تمامی شما، که بی‌تأثر ایستاده‌اید و
نظراره می‌کنید که چگونه تیره‌بختیم شکنجه‌ام می‌دهد!
گرچه برخی از شما، همچون پیلات^۲ دستهای خود را
می‌شوئید،

و به‌ظاهر دلسوزی نشان می‌دهید – با اینهمه، شما پیلات‌ها
در اینجا به صلیب جانگزایم می‌سپارید،
و آب‌گناهانتان را نتواند شست.

نور ثامبر لند: سرورم، شتاب کنید، و این سطور را بخوانید.
ریچارد: چشم‌انم آکنده از اشک است، نتوانم دید.
و با اینهمه، آب شور چندان کورشان نمی‌کند
که نتوانند دسته‌ای از خائنان را در اینجا دید.
آری، اگر برخوبی‌شن هم بنگرم

۱. در کتاب آسمانی تکفیر شده: با پرده اول، صحنه‌سده، ۲۰۲ مقایسه کنید (آ).
۲. چون پیلات: پیلات، سردار رومی. که پس از قتل مسیح دستهای خود را
شست نتوانسته کند که در این قتل دخالتی نداشتند است. م. بالینبر و ناخود را
بطور‌ضمی در پرده سوم، صحنه‌اول، ۶-۵، با پیلات مقایسه کرده‌اند، (ب).

خود را خائنى خواهم یافت، همچون دیگران؛
زیرا در اینجا رضایت قلبی خود را
در عربان کردن جسم پر جلال شهریاری^۱ ابراز کرده‌ام؛
افتخار را خوار، و سلطان را بنده؛
شهریاری سرفراز را رعیت، و رعیت را فرمانرو اکرده‌ام.

نور ثامبر لند: سرورم -

ریچارد: نه سرور توام، ای مغورو زاخای،
و نه سرور هیچ کس دیگر. مرا نامی، لقبی و عنوانی
نیست،

که نامی که بهنگام غسل تعیید بهمن داده شده بود
غصب شده است. آوخ از این روز ماتمبار
که من مپس از پشت سر گذاشتن زمستانهای بسیار،
اینک نمی‌دانم چه نامی برخود بگذارم!

۱. بیان دیگری از سیما دو گانه پادشاه (۵).

۲. عربان کردن جسم شاه از نشانها و زینتیای خارجی (۵).

۳. سفرهای ۲۵۵-۹ اهمیت نام به متزله چیزی واقعی که نام مزبور بر آن
گذاشته شده درجای دیگر (پرده سوم، صفحه دوم، ۸۵-۷؛ پرده سوم،
صفحه سوم ۷-۲) نیز تأکید شده است. ریچارد بدون عنوان شاهی،
اکنون هیچ است. (۶). در مورد سطرهای ۷-۲۶ تفسیرهای مختلفی
بدست داده شده است: (۱) «اکنون شاه ریچارد نیستم، پس هیچکس نیستم»،
(۲) «غاصب سلطنت را از او - کدحق موروثیش بود - گرفته است، و
هویت او را نابود کرده است. اکنون شاه نباشد پس چگونه نمی‌تواند ریچارد
باشد. او مظلومی بی نام است». (۳) «نامی که بهنگام غسل تعیید بهمن
داده شده بود، گرفته شده است». اشاره ای است به اینکه ریچارد پسر -

آوخ، ایکاش یك شاه مضمحلک برفی^۱ بودم،
 تا دربرابر خورشید بالینبروک^۲،
 ذوب می‌شد و بدل بدقطرهای آب^۳ می‌گشتم!
 شاه مهربان، شاه بزرگ^۴، و با اینهمه نه‌بسیار مهربان
 اگر حرفم هنوز در انگلستان معتبر است
 فرمان ده تاییدرنگ آینه‌ای^۵ بدینجا آرند،
 تا بتوانیم دید که چگونه است چهره‌ام،
 اینک که از جلال خویش تهی شده است.
 یکی از شما برودو آینه‌ای بیاورد.
 بالینبروک: [یکی از ملازمان خارج می‌شود]

نورثامبرلند: تا آینه‌را می‌آورند، این کاغذرا بخواهند.
 → «شاهزاده سیاهپوش» نبوده است. بلکه فرزند نامشروع بک‌کشیش اهل
 بوردو بوده است (این شایعه توسط دشمنان ریچارد جعل شده است)، (پ،
 آ، ل، س).

۱. شاهی که برای «ضمحلک و سرگرمی از برف ساخته می‌شود، م.
۲. خوردشید بالینبروک: اکنون تصویر خورشید از ریچارد بد بالینبروک منتقل
 می‌شود (پ).
۳. قطراهای آب: اشکها (پ). بدپرده سوم، صحنه سوم. ۵۴-۷۰ مراجعه
 کنید (ه).
۴. درباره مفهوم آینه سخنان زیادی گفته شده است: «این تمیید زائد است و
 تنها ترحم مارا نسبت بد ریچارد کاوش می‌دهد» - بروک. «خلاصه شگفت-
 آور و قتل اخلاقی تمامی آکسیون نمایشنامه» - رالی. بدنظر مترجم این
 صحنه دارای ارزش سمبلیک بسیار است و نشانگر یکی دیگر از مراحل
 تکامل شخصیت ریچارد، م.

ریچارد: ایدیو! تو پیش از آنکه بدو زخ رفته باشم، شکنجه‌ام میدهی.
بالینبروک: لرد نورثامبرلند، بیش از این پافشاری ممکنید.
نورثامبرلند: آنوقت عوام ناخرسند خواهند بود.
ریچارد: خرسند خواهند بود: من بقدر کافی خواهم خواند،
آنگاه که براستی همان کتابی را بنگرم
که تمامی گناهاتم در آن نوشته شده است؛ و آن کتاب
خود منم.

[ملاذم با آینه‌ای وادد می‌شود]

آن آینه‌را بهمن ده؛ تادر آن بخوانم.
عجب! هنوز هیچ آزنگ‌ژرفی بر چهره‌ام ننشسته است؟
اندوه، اینهمه ضربه براین چهره‌ی من فرود آورده، و
هیچ زخم عمیقی بیار نیاورده است؟
آه، ای آینه تملق‌گر، که همچون طرفدار انم بمهنگام
کامکاری، می‌فریبیم!

۱. آن آینه ... بخوانم: آینه مظہر غرور بوده است. غرور نحسین گناه‌کبیره و ریشه تمامی بدی‌ها بوده است، و بدنبال خوبی‌سراشکنگی و سقوط می‌آورده است، همچنین با برده‌پنجم، صفحه‌پنجم، ۸۸۰ مقایسه کنید (۵). ریچارد در آینه می‌نگرد تا «خود را بخواند». ماهیت واقعی خویش را بیند. نکه طنز آمیز اینکه، درمی‌یابد که آزمون رنج و اندوه‌ی که تحمل کرده است (۲۷۷-۹) چنان در چهره‌اش آشکار نشده است. با خود آگاهی‌ی که کسب نشانه نفی غرور. و نابود کردن «من» خوبی‌ش است (۶).

آبا این چهره همان چهره‌ای است
که هر رور در دیر سقف قصر حویش، از ددهزار مرد
پذیرائی می‌کرد؟

آبا این چهره هسان چهره‌ایست
که همچون خورشید، نظاره‌گران را تاگزیر از پلک زدن
می‌کرد؟

آبا این همان چهره‌ایست که پشتوانه آنهمه حماقته‌ابود
تا سر انجام توسط بالینبروک بی‌پشتوانه شد،
شکوهی شکننده در این چهره می‌درخشد،
این چهره به شکنندگی شکوه است.

[آنده‌را برزین می‌کوبد]

زیرا، آنک! به صده‌ها قطعه شکسته شد.

شاه ساکت، نکته اخلاقی این بازی را در نگر،
که چهزاد اندوهم چهره‌ام را نابود کرده است.
سایه اندوخت سایه چهره‌ات را
بالینبروک: نابود کرده است.

۱. شکسپیر در «ریچارد سوم»، نیز، شکنندگی شیشه‌را همچون کیفیتی سمبولیک مورد اشاره قرار داده است، دریکی از نمایشنامه‌های دیگرش به «جوهر شیشه‌ای» انسان اشاره کرده است، (آ).

۲. یعنی «سایه [= تاریکی اندوده] ای که توسط اندوخت انداخته شده است، سایه [= تصویر غیرواقعی] چهره‌ات را نابود کرده است». بالینبروک با سایه بازی می‌کند، و متذکر می‌شود که ریچارد فقط چیزی غیرواقعی- انکاس چهره‌اش در آینه - را نابود کرده است. اتفاقاً از سایه بدمعنای چیزی غیرواقعی در اکثر نمایشنامه‌های شکسپیر دیده می‌شود. (آ).

ریچارد: دیگر باره بازگوی، سایه اندوهم؟
آه! شگفتا! – کاملاً درست است، اندوهم یکسره در
درون نهفته است

و این شیوه‌های برونی زاری کردن
تنها سایمهای اندوهمی پنهانند
که خموشانه در اندر درون روحی شکنجه شده در غلیانست.
جوهر در آنجا نهفته است.^۱ و من ترا سپاسگزارم، شاهما،
از برای کرم عظیمت، که نه تنها سبیی برای موبه کردن
بعمن می‌بخشی، بل شیوه زاری کردن بر مسبب را
نیز، بعدن می‌آموزی. مرحمتی دیگر را استدعا خواهم
کرد:

و سپس خواهم رفت، و دیگر زحمت نخواهم داد.
آیا از آن برخوردار خواهم شد؟

بالینبروک: آنرا بربزبان بیاور، پسرعموی جمیل.
ریچارد: پسرعموی جمیل! من بزرگتر از یک شاهم،
زیرا آنگاه که شاه بودم.

۱. سطرهای ۲۹۴-۲۹۵: ریچارد تعارض محبوب شکسپیر میان سایه و جوهر را،
که بالینبروک بطور ضمنی متذکر شده بود، بسط می‌دهد. و در سطر ۲۹۷
عمداً معنی مورد نظر بالینبروک در مورد سایه را تغییر می‌دهد: «سایه [=]
تاریکی] انداخته شده توسط اندوهم؟ عجب! کاملاً درست است: اندوهم –
این شیوه‌های برونی زاری کردن – صرف اسایه‌های [= تصاویر غیر واقعی]
اندوه درونی اند...» ریچارد برواقعی بودن اندوهم در قیاس با غیر واقعی
بودن تصویر درون آیند، تأکید می‌کند. (آ).

مداهنه‌گر انم تنها رعایا بودند؛ و اینک که یک رعیتم،
در اینجا شاهی مرا مداهنه‌گر شده است.
من که چنین بزرگم، هیچ حاجتی به تقاضا ندارم.

بالینبروک:

با اینهمه، درخواست کن.

ریچارد:

و آیا درخواستم اجابت خواهد شد؟

بالینبروک:

اجابت خواهد شد.

ریچارد:

پس اجازتمده بروم.

به کجا؟

بالینبروک:

به هر جا که باشد، به گونه‌ای که از دیدگان شما بدور باشم.

یکی از شما برو و اورا به برج ببرد.

ریچارد:

آه، بسیار خوب! ببرید! همگیتان برنده هستید،

جرا که با سقوط شاهی برحق، انسان به‌حال‌کی اوج
می‌گیرید.

[دیچارد د محافظتش خادج می‌شوند]

بالینبروک:

دوشنبه آینده را رسماً روز تاجگذاریمان

اعلام می‌کنیم. سوران، خود را آماده کنید.

(همه خادج می‌شوند، مگر اسف اعظم کالائین .

(نیس دیو (سمینیست، د آدمول)

۱. بوندۀ == دزد(ک). در اصل «انتقال دادن» در ربان عامیانه انگلیسی «معنی «دزدیدن» هم دست. و ریچارد با بازی با این دو معنا می‌گوید که آنها همه دزدند زیرا برای ارتقاء مقام خویش در جریان خلع پادشاهی بر حق از از فرست سود جسته‌اند (۲).

رئیس دیر: نمایش محنت باری که در اینجا شاهد بودیم!
کارلایل: محنتها هنوز در پیشند. کودکانی که هنوز زاده نشده‌اند
این روز را هیچ‌چون خاری گزندۀ خواهند یافت.
آومرل: ای روحانیان قدسی مآب، آیا هیچ نقشه‌ای
برای زدودن این لکه شوم از دامان این کشور نیست؟
رئیس دیر: سرور،
بیش از آنکه اندیشه‌ام را به فرا غخاطر بازگویم،
باید به کتاب مقدس سوگند یاد کنید
که نه تنها مقاصد را پنهان دارید
بل هر آن تدبیری را که اندیشیدام، نیز، اجرا نمائید.
می‌بینم که جیبتان آکنده از نارضایی است،
قلبتان از اندواد، و چشم‌تان از سرشک:
شام را نزد من آئید: نقشای حواهیم چید
که روزی شادمانه را نشان همه‌مان دهد.

[جادج می‌منوند]

* این صفحه اوج نمایشنامه است؛ و با اینهمه

بهای اینکه از یک وضعیت مؤثر تشكیل شده باشد از تعدادی وقایع هیجان انگیز تشكیل می‌شود؛ زیرا ریچارد در واقع دیگر شاه نیست، نزاع بر سر مرگ لئکستر مجرم بودن ریچارد را بیادمان می‌آورد، و در عین حال یاغی گری اشراف و قدرت بالینبروک را به نمایش می‌گذارد. اعتراض کارلایل یاد آور پافشاری مخالفین است و به همانسان که وفاداری شجاعانه همواره بر انسان تأثیر می‌گذارد، مارا تحت تأثیر قرار میدهد؛ پیشگویی او تماشا چیان را منثر خواهد کرد، زیرا میدانند که این پیشگوییها جامه عمل پوشیده است. مؤثر بودن صحنه بر کناری کاملاً بستگی به هنرمندی بازیکنان دارد. اگر وسیعتر بدان بنگریم، این صفحه همانند زندگی است که خود به اصلاح اشتباهات خویش برمی‌خیزد؛ قدرت شاعر و هنرمند، به تهایی برای در اختیار داشتن تاج و تخت کافی نیست؛ و ب طرف کردن موانع استقرار حکومتی عادلانه توسط قدرت ترسناک بالینبروک منظره‌ای متأثر کننده و دردناک است، زیرا ب نحوی صورت گرفته است که گویی زندگی چیزی زیبا و دلذیر را در هم شکسته و از سردهای خود برداشته است. رنجهای عاطفی ریچارد، اشارات او به خانان، به یهودا، به پیلات و به مسیح همراه با پیشگویی‌های کارلایل عظمت بر کاری ریچارد را باز گو می‌کند (کوه).

پرده پنجم

صحنه اول - [لندن - خیابانی که به برج منتهی می شود]

ملکه همراه با چند تن از ملازمانش داده می شود

ملکه:

شاه از این راه خواهد گذشت؛

این راهیست که به برج شومزو لیوس سزار^۱ منتهی می شود،
و آغوش سنگیش زندانی است که بالینبروک مغورو
برای سرور محکوم معین کرده است.
اگر این سرزمهنی یاغی هنوز مجال آرمیدن
به ملکه پادشاهی برحق می دهد، بباید در اینجا بیاسائیم.

(پیچاده و محافظانش داده می شوند)

اما، آدم! بنگرید، یا بهتر است ننگرید،

گل سرخ زیبای^۲ پژمرده ام را - اما نه، چشم بگشائید،
نظرار کنید،

-
۱. از قدیم شایع بود که برج لندن را ژولیوس سزار ساخته است. (پ).
 ۲. ریچارد بسیار زیبا بوده است (۵) بهمنی چهارم - بخش اول، یکم، سه، ۱۷۵ که ریچارد «آن گل سرخ زیبای دلبذیر» خوانده می شود سراجمه کنید (ک).

که ای بسا از دلسوختن بگذارید و بهشتم بدل شوید،^۱
و با اشکهای عشقی راستین شستشویش دهید و بار دیگر
شادابش کنید.

(بدیجاد) و تو، ای بازمانده پی‌های ویران تروای
باستان^۲

ریچارد:

تو ای نقشه افتخار،^۳ ای گور شاه ریچارد،
و نه خود شاهریچاردا تو ای زیباترین میهمانخانه،
از چهرو اندوه ستمگر می‌باشد در تو مسکن گزیند،
در حالی که پیروزی مهمان نوانخانه^۴ شده است؟
ای بانوی زیبا؛ به اندوه می‌وند، چنین مکن
تا مرگ‌مرا بس نابهنه‌گام نکنی. بیاموز، ای عزیز جانم،
تا جلال پیشینمان را همچون رؤیایی شادمانه بیانگاری،
که از آن بیدار شده‌ایم تا سرانجام
حقیقت حالمانرا دریابیم. ای محبو بم،
من برادر سوگندخورده^۵ سرنوشتی محنت‌بارم،
و من واو تا هنگام مرگ متخد خواهیم ماند. شتابان

۱. منظور خود ایزا بل است (آ).

۲. ایزا بل، اکنون ریچارد را بدرابرها تروا در قیاس با شهری در اوج
عظمتش تشبیه می‌کند، (آ) یعنی، شکوه ویران (ک).

۳. نقشه افتخار: تصویر شکوه پیشین (پ).

۴. نوانخانه: یعنی، بالینبروک (پ).

۵. برادر سوگندخورده: اشاره به درسم سلحشوری که شهرواران سوگند می‌خورند
تا در غم و شادی هم شریک باشند (س).

به فرانسه برو

و در دیری کنچ عزلتی بجوى،^۱
زندگى قدسيانه مان مى بايست تاج دنياى نوين^۲ را فرا-
چنگ آرد،

که ساعات نامقدسمان در اينجا، بربادش داده است.
آوخ! آيا جسم و فكر ريچارد من، هردو
دگر گونه وضعيف شده است؟ آيا بالينبروك
ترا از عقل هم خلع كرده است؟ آيا در قلبت جاي داشته
است؟

شير در حال مرگ، چنگالش را برمى کشد
و اگر چيزى ديگر را نتواند، دست کم خاك را،
از خشم مغلوب شدن، زخم مى زند. و تو همچون کودكان
دبستانى

تنبيه را صبورانه مى پذيرى، ترکه را مى بوسى
و با فروتنى حقيرانه اى قهر و تحفيف را مداهنه مى گولى،
تو، شير!^۳ تو، شاه جانوران!
براستى که شاه جانوران!^۴ اگر جز جانور مى بودند

۱. کاره گيري و توبه ييش از مقاومت برای ریچارد شاعر دلپذير است (ک).

۲. دنياى نوين: بهشت (ه، ب).

۳. شير: باطنى در دنارك، کلمات ریچارد را در اول، يك، ۱۷۶ بخاطر مى- آورد: «شيرها بيرهارا رام ميگتند» (ک).

۴. جانوران: ریچارد رعایاى خود را کدشورش كرده اند «جانور» مى نامد، م.

هنوز هم شاه شادکام انسانها می‌بودم!
و تو که زمانی شهبانوی عزیز ما بودی، خودرا برای
عزیمت به فرانسه آماده کن.

چنین بیانگار که من مرده‌ام، و تو در همین جا،
گویی که در بستر مرگم، آخرین وداع را بمن می‌گویی!
در شباهای ملال آور^۱ زمستان، با آدمهای مهریان قدیمی،
در کنار آتش بشین، و بگذار قصه‌های اعصار محنت.
باری را،

که دیریست سپری شده، برایت باز گو کنند؛
و پیش از آنکه شب بخیر بگویی، در پاسخ حکایت‌های
اندوهارشان

سرگذشت سوزناک مرا باز گو کن.
و شنوندگان را گریان بهترهایشان بفرست؛
زیرا، نیمسوزهای بی‌جان هم
با لحن غمناک و تکان‌دهندهات همنواخواهند شد،
و از سر ترحم آتش خودرا با گریه‌خاموش خواهند کرد،
و برخی با خاکستر، و بعضی با ذغال سیاه
خلع شهریاری برحق را ماتم خواهند گرفت.^۲

نود تا میلند داده می‌شود

۱. ملال آور: هو گو و تکریمه آنرا «طلولانی» ترجمه کرده‌اند. م.
۲. مصروعهای ۵۰-۴۵: دکتر جانسون نکته است که بهتر بود شاعر بیت‌های
احسانی و کودکانه خود را در ناره نیمسوزها حذف می‌کرد (س).

نورثامبرلند: سرورم، رأى بالينبروك تغيير کرد؛
باید به پمفرت^۱ بروید، نه به برج.

و برای شمانیز، خاتون، دستورهایی داده شده است:
باید، باشتاب هرچه بیشتر، به فرانسه بروید.

ریچارد: نورثامبرلند، تو نزدبانی هستی که با آن
بالینبروك بلندپرواز به تخت من عروج می کند،
اما پیش از آنکه زمان، از گذشت ساعات بسیار، پیر شود
این جنایت موحس، این دملهای چرکین سربازخواهند
کرد

و فساد خود را بیرون خواهند ریخت؛^۲ و تو خواهی
اندیشید

که حتی اگر او کشور را تقسیم کند، و نیمی را به تو بخشد،
در ازاء کمک به او برای دست یافتن بر قسمی آن، چقدر
ناچیز است:

و او خواهد اندیشید که تو،
که راه روی کار آوردن شاهان غیرقانونی را می دانی،
به کمترین بیانه، راهی دگر برای سرنگون کردنش
از تخت غصب شده خواهی یافتد.

دوستی دونن بدستگال بدل بدترس می شود،

۱. پمفرت Pomfret یونتفرا اکت. واقع در یور کنسریر (پ).
۲. مصرعیای ۹-۵۵: این صراغها در نمایشنامه هنری چهارم، بخش دوم «»،
توسط شاه هنری بخطاط، آورده می شود (ب).

و این ترس بهنفرت، ونفرت این یا آن یا هردو را
به کام فاجعه یا مرگ سزاوار می‌کشاند.

نورثامبرلند: گناهم به گردن خودم، و بهمینجا ختمش کنیم.
خداحافظی کنیم و جدا شویم، زیرا باید هم اینک رهسپار
شویم.

ریچارد: طلاقی دوگانه! ای تبهکاران، شما برهم می‌زنید
پیوندی دوگانه را — میان من و دیهیم،
و بدنبال آن میان من و همسرم.

(به ملکه) بگذار با بوسه‌ای بشکنم سوگندی را که
پیوندمان می‌داد،

اما نه، که خود بوسه‌ای مهر آن بوده است.^۱
جدا شویم، نورثامبرلند: من بهسوی شمال،
که سرمای سوزان و بیماری گریبانگیر آنست،
همسرم بهسوی فرانسه، که از آنجا با کوه و تشریفات،
همچون بهار دلنشین، بدینجا آمد؛

و اینک چون روز قدیسان، کوتاه‌ترین روز^۲، بازمی‌گردد.
آیا باید هم‌بیگر را ترک گوئیم؟ باید جدا شویم؟

ملکه: آری، دست می‌باید از دست جدا شود، دلدار من، و
ریچارد: قلب از قلب.

۱. بگذاد ... بوده است: یعنی، بگذار وداع گویم با بوسه‌ای که سوگند ازدواجمان را باطل خواهد کرد، با اینهمه چنین نتواند بود که خود با بوسه‌ای مهر زده شده است (۵).

۲. دذ قدیسان: اول نوامبر، کوتاه‌ترین روز سال (س).

ملکه: (به نورثامبرلند) هردوی مارا تبعید کنید، و شاه را با من بفرستید.

نورثامبرلند: این کاری نیکو کارانه خواهد بود، اما سیاستمدارانه نخواهد بود.

ملکه: پس مرانیز بگذارید بدانجا روم که او می‌رود.
ریچارد: بدینسان دونگونیخت، گریان هردو یک لابدارند.
تو برای من در فرانسه اشک‌بیفشن، من برای تو در اینجا؛
بس دور بودن به که نزدیک هم لیک همواره محروم از
عیش دیدار.

برو، و گامهایت را با آه بشمار، من نیز گامهایم را با ناله
خواهم شمرد.

بدینسان طولانی ترین راه طولانی ترین ناله‌هارا به همراه
دارد.

ریچارد: من در هر گام دوبار خواهم نالیلد، چرا که راهم کوتاه‌تر است.

و راه را بادلی گرانبار درازتر خواهم کرد.
بیا، بیا، تا از اظهار عشق بهاندوه کوتاه آیم،
زیرا، آنگاه که با او ازدواج کنی، بس دیرپا است:
بوسه‌ای دهانمان را می‌بندد و ما بی‌هیچ سخنی وداع
می‌گوئیم.

[همدیگر (۱ می‌بمند]

بدینسان قلبم را می‌دهم، و قلبت را می‌ستانم.
 ملکه: نه قلبم را بهمن باز ده،^۱ زیرا سزاوار نیست
 که نگهدار قلبت شوم تا به قتلش رسانم.^۲

[همدیگر ۱) مجدداً می‌بوسد]

بدینسان، اینک قلب خویش را باز یافتم، اکنون برو
 تا آنرا با نالهای بتوانم کشد.
 ریچارد: محنترا با این در نگه ابلهانه خیره سر می‌کنیم.
 بار دیگر، بدرود... باز گفتن ناگفته‌هارا به اندوه بسپاریم.

[خاج می‌شوند]

۱. با بوسه‌ای قلب خودم را بهمن باز ده (ب).
 ۲. زیرا با اندوهم قلبت را خواهم کشت (ه و ب).

* این صحنه همچنان جلب همدردی تماشاچی نسبت به ریچارد و ملکه‌اش را مدنظر دارد. دلختر نورثامبر لند مورد تأکید قرار می‌گیرد و خیانت بعدیش پیش‌بینی می‌شود. این امر، فضیلت ریچارد را بازهم بر جسته‌تر می‌کند. ملکه از استعداد شاعرانه ریچارد بخوبی بروخوردار است، و تماشای ایندو، کدهمچون پروانه‌هایی در میان عواطف و احساسات لطیف پرواز می‌کنند جالب. روح ریچارد، در برخی جاهای «عمیق» تر از هرجای دیگری در نمایش، «لمس شده است»، (ک و ه).

صحنه دو

ادر قصر دوک یورک

ددلک د دوشن یودلک دارد می‌شوند.

سرورم، آنگه که اشک روایتان را
دوش: درباره آمدن دوبرادرزاده‌مان^۱ به لندن گسیخت،
گفتید که مابقی را تعریف خواهید کرد.
دوک: به کجا رسیده بودم؟

سرورم، به آن لحظه غمناکی که دستهای بد کنش وحشی،
دوش: از فراز پنجره‌ها، خاکوز باله بر سر شاهزاده‌می‌ریختند.
آنگاه، همانسان که گفتمت، دوک، بالینبروک بزرگ،
یورک: بر اسبی آتشین خوی^۲ و پر جنب و جوش سوار بود،
که گوئی سوار بلند پرواز خود را می‌شناخت،
با گامهایی آهسته اما پروقار ره می‌پیمود،

-
۱. یعنی، ریچارد و بالینبروک (ک).
۲. اسبی آتشین خوی: اسب شخصی شاهزاده، بار بری، بوده است. رفتار سرکشانه اسب و آگاهیش از جاه طلبی‌های بالینبروک، رابطه‌ای برمغنا را میرساند. آتش، بالطبع، سرکش است و میل به مصود دارد، (ه).

و در همانحال از تسامی دهانها این فریاد بر می آمد: «خدا
پشت و پناهت، بالینبروک!»

گویی تمام پنجره‌ها سخن می گفتند،
انبوهی از جوانان و پیران از فراز پنجره‌ها
نگاه حریصانه‌شان را بر چهرداش دوخته بودند،
و تمامی دیوارها، مزین به پرده‌های منقشی بود که بر آنها
نوشته شده بود:

«میسح نگهدارت، خوش آمدی، بالینبروک!»

و در همانحال او، از این سو به آنسو می چرخید،
و سرعتیانش را پائین تراز سراسب مغورش خم می کرد،
و به آنان چنین می گفت: «سپاسگزارم، هم میهنان!»
و در تمامی طول راه، پیوسته چنین می کرد.

دوش: آوخ! ریچار دینوا! و در این اثناو چگونه اسب می راند؟
یورک: آنسان که در تماشاخانه، آنگاه که بازیگری محظوظ
صحنه را ترک می گوید،

۱. «بنجره‌ها چنان پراز آدمها بود که گویی زنده بودند، و دیوارها چنان پراز
دیوار کوبهای شعار نویسی شده بودند که گویی فریاد می زدند «خوش
آمدی» (ک).

در دوره الیزابت در خانه‌ها پارچه‌های منقشی آویزان میکردند، و روی آن
مانند نقاشی‌های متعرک کونی، سلسله تصاویری بود که در کنار هر یک
جمله‌ای که از دهان تصویر خارج می شد، نوشته شده بود، (پ).

۲. با اول، چهار، ۴۶-۲۶ مقابله کنید (ک).

تماشاچیان، بی هیچ رغبتی،
بازیگری را که پس ازاو وارد می شود می نگرند،
و در از گوئیش را ملال آورمی یابند
چشان مردمان، با تحقیری دوچندان، به زیچارد دوخته
شدد بود؛

هیچ کس فریاد «خدا پشت و پناهش باد»! سرنداد.
هیچ زبانی شادمانه و روودش به وطن را خوش آمد نگفت.
بل خاک بر سر مقدسش^۱ ریختند؛
و او، در حالی که چهره داش همچنان میان اشک و لبخند
در نوسان بود
که خود نشانه اندوه و صبر او بودند،
خاکهارا با اندوهی آنچنان تعجیانه می زدود،
که اگر خداوند، از برای هدفی بزرگ، قلبهای مردمان را
بولادین نکرده بود؛ این قلبهای ناگزیر می گذاختند،
و توحش را خود براو دل می سوخت.
اما آسمان را در این رویدادها دستی است،
و ما، اراده متعالش را با آرامشی رضایتمندانه گردن می-
گزاریم.^۲

ما اینک رعایای سوگند خورده بالینرو کیم،

۱. مقدم: باسطرهای ۴۰-۳۷ مقایسه کنید. درک مبنای مختلفی وفاداری یا

بی وفا بی برای یورک ضروری به نظر نمیرسد (ک).

۲. الهام گرفته شده از دانت الگیری (ک).

و من همواره شوکت و فرمانروائیش را می‌پذیرم.

آومرل داد می‌شود

- دوش: پسرم، آومرل، می‌آید.
 بورک: زمانی آومرل بود؛ اما این عنوان را به‌حاطر هواداریش از ریچارد از دست داد.
 بانو، اینک اورا باید را تلند^۱ بنامید.
 من نزد پارلمان برای وفاداری و اخلاص بی‌خدشه‌اش
 نسبت به شاه جدید، ضمانت سپرده‌ام.
 دوشن: خوش آمدی پسرم. بنفشه‌هایی که اینک
 دامن سبز این نوبهار را آذین بسته‌اند کیانند؟
 آومرل: بانو، من نمی‌دانم، وذردای هم بدان اهمیت نمی‌دهم،
 خدا داناست که سخت خرسندم که در زمرة آنان
 نبیشم.
 بورک: بسیار خوب، در این نوبهار به قاعده سلوک کن،
 ورنه پیش از آنکه به گل بنشینی خواهند درود.
 از آکسفورد چه خبر؟ آن آتش بازیها و نمایشها برگزار
 خواهند شد؟

۱. دا تلند: حذف عنوان دوکی آومرل بدعلات این بوده است که او دوک لانکستر

رادر آخرین پارلمان متهم کرده است (چهارم، یک، ۷ بعد از بیانید)، (آ).

۲. بنفشه‌هایی که ... کیانند: «مقریان و افراد محبوب شاه جدید چدکانی

هستند» (ک)

آومرل: سرورم، تا آنجا که من می‌دانم، آری.
 یورک: گمان می‌کنم که تو هم بدانجا خواهی رفت.
 آومرل: اگر خدا بخواهد، آری.
 یورک: آن چه مهریست که از پهلویت آویزانست؟
 آری، رنگ پریده می‌نمایی؟ بگذار آن نوشته را ببینم.

آومرل: سرورم، چیزی نیست.
 یورک: پس مهم نیست که کسی آنرا ببینند.
 آومرل: خوشنود خواهم شد اگر بگذاری به بینمش.
 چیزی کم اهمیت است،
 که بدلاً لئی مایلم دیده نشود.

یورک: و من بدلاً لئی، قربان، میل دارم آنرا ببینم.

دوش: می‌ترسم، می‌ترسم -
 از چه باید بررسید،

جز سفته‌ای که امضا کرده است تا جامه‌ای فاخر
 برای روز جشن فراهم آورد، چیزی نیست.

یورک: سفته‌ای بر عهده خودش؟^۱ به سفته‌ای که بر عهده خودش
 باشد

چه نیازی دارد؟ زن، تو نادانی.

۱. مهر یرنواری چرمی که از زیرسند آویزان بود، زده‌می‌شد، (س).
 ۲. سفته‌ای بر عهده خودش؛ یورک اعتراض می‌کند که سفته باید نزد وام‌دهنده
 باشد، نه نزد آومرل، (ب).

پسر، بگذار نوشه را ببینم!

آمرل: تمنا دارم، معذورم فرمائید؛ نمی‌توانم آنرا نشان دهم.
بورک: به‌دیدن آن اکتفا خواهیم کرد؟ می‌گوییم، بگذار آنرا ببینم.

[نوشه را از جیب آدمی بیرون می‌کشد و آنرا می‌خواند]

دوش: خیانت، خیانتی تبه کارانه! ای رذل! ای خائن! ای بدبخت!
بورک: سرورم، موضوع چیست?
آهای! کسی در خانه نیست؟

[خدمتگزاری وارد می‌شود]

دوش: اسم را زین کنید!
بورک: خداوندا! چه خیانتی!
چرا، مگر چه افتاده است، سرورم؟
می‌گوییم، چکمه‌هایم را بیاورید! اسم را زین کنید!

[خدمتگزار خارج می‌شود]

دوش: اکنون قسم به شرافتم، سوگند بمحاجنم،
این فرمایه راگزارش می‌دهم.
بورک: موضوع چیست?
دوش: خاموش، زن نادان!
بورک: سکوت نخواهیم کرد، موضوع چیست، آمرل؟
آمرل: آرام باشید، مادر نازنین... چیزی بیش از این نیست
که با زندگیم باید پاسخگو شوم.

- دوشنس: با زندگیت!
بورگک: چکمه‌هایم را بیاورید؛ باید نزد شاه بروم.
- دوشنس: خدمتگزاری با چکمه‌هایش وادد می‌شود
اورا بزن، آومرل. پسرک بیچاره، بهت‌زده شده‌ای!^۱
(به خدمتگزار) دورشو، پست‌فطرت! دیگر هیچگاه برابر
چشم من می‌باشد.
- بورگک: می‌گوییم چکمه‌هایم را به من بده.
دوشنس: آه! چه می‌خواهی بکنی، بورگک؟
نمی‌خواهی خطای فرزندت را پنهان داری?
آیا ما پسر دیگری هم داریم؟ ویا احتمال می‌رود که داشته
باشیم؟
- آیا باروریم را زمان یکسره نخشکانده است؟
آیا برآنی که فرزند زیبایم را در پیری ازمن بربایی،
و مر از نام فرخنده «مادر» محروم کنی؟
آیا او همانند تو نیست؟ از آن تو نیست?
ای زن دیوانه،
- بورگک: آیا برآنی که توطئه‌ای اینسان سیاهکارانه را پنهان کنی؟
ده، دوازده تن از آنان به کتاب مقدس سوگندخورده‌اند،
و متقابلاً به یکدیگر امضا داده‌اند،^۲
-
۱. دوشنس نکر می‌کند که آومرل مبهوت‌تر از آنست که نوکر را بزن نه مانع
اجرای فرمان بورگک شود، (آ).
۲. متقابلاً به هم دیگر امضاده‌اند (ناهر کدام سندی از سوگند همدیگر داشته
باشند)، (ب).

- تا شاهرا در آکسفورد به قتل رسانند.
او بدانجا نخواهد رفت؛ دوش:
- ما اورا در اینجا نگه خواهیم داشت: آنوقت چهربطی
به او خواهد داشت؟
- دورشو، زن ابله! اگر صدبار هم پسرم بود،
باز هم اورا افشا می کردم. یورک:
- اگر آنسان که من نالیده‌ام دوش:
- تو هم برایش نالیده بودی، دلرحم‌تر بودی.
اما اینک کنه‌ضمیرت را می‌دانم: تو سوء‌ظن داری
که من به استرت بی‌وفا بوده‌ام،
و او زنازاده است، نه فرزندت.
- از سرراهم دورشو، زن سرکش!

[خادج می‌شود]

در پی‌اش برو، آمرل: یکی از اسبهایش را برنشین،
مهیز بزن، بشتاب، و پیش از او خود را به نزد شاه برسان،
و پیش از آنکه بر تو اتهام زند، عفو خویش را تمنا کن.
من نیز بیدرنگ خواهم آمد – و با وجود پیر بودنم،
یقین دارم که با همان شتاب یورک خواهم تاخت؛
و تا بالینبروک عفو نکند.
از خاک بر نخواهم خاست. بشتاب! برو!

[خادج می‌شوند]

* این صحنه هم جبروت و هم محبوبیت
باینبروک را به نمایش می‌گذارد، و در عین حال تقاویت
میان ریچارد و باینبروک غاصب را حتی در جز ثیات برخورد
مردم با آنان شرح می‌دهد. یورک این وضعیت را خواست
خداآوند می‌داند، اما وفاداریش در اثر کشف شدن توپه
آومنل در بوته امتحان قرار می‌گیرد و او هم مصممانه
عمل می‌کند. توپه مزبور به سر نوشت ریچارد قطعیت
با زهم بیشتری می‌بخشد (ک و ه).

صحنه سه

[قلعه ویندسور]

بالینبروک، پرسی، دمایر لردها وارد می‌شوند

آیا کسی می‌تواند از پسر بی‌بند و بارم خبری به من بازدهد؟
بالینبروک:

سه‌ماه تمام از آخرین باری که اورا دیددام گذشته است.

اگر در معرض بلایی^۱ باشم، این بلا هم اوست.
سروران، از خدا تمنا دارم که کسی بتواند اورا بیابد!

در لندن، در میخانه‌ها جست‌وجو کنید،
زیرا می‌گویند، همراه دوستان ناباب و هرزه‌اش
هر روز به آن میخانه‌ها سرمی‌زند؛

و آنچنان، که می‌گویند، آنها حتی در کوچه‌های باریکره
می‌بندند،

نگهبانان مارا می‌زنند، و زهگذر انرا لخت می‌کنند،
و او، که پسر کی بی‌بندوار و زنباره است،
به قید شرف خود را موظف می‌داند

۱. چسو: پرسن‌هال، که بعدها هنری پنجم شد، (پ). بی‌بند و بادم. در اصل به معنی: (۱) ولخرج. (۲) هرزه (ه).

۲. ملا: بالینبروک در اندبشه یعنی گوئیهای کاز لا یل و ریچارد است، (س).

که از دارودسته‌ای اینسان هرزه پشتیبانی کند.

پرسی: سرورم، شاهزاده را دوروز قبل دیدم،
و از جشنها بی که قرار است در آکسفورد برپاشود، با او سخن گفتم.

بالینبروک: و آن پهلوان^۱ چه گفت؟
پرسی: پاسخش این بود، که به رو سپی خانه‌ها خواهد رفت،
و از معمولی‌ترین موجودات دستکشی خواهد ربود،
و آنرا، همچون نشانه لطفی، به دست خواهد کرد;^۲
و با آن، قوی‌ترین حریفان را از زین بزیر خواهد کشید.
بالینبروک: همان اندازه که هرزه است بی پرواست! با اینهمه،
من از خلال این هر دونقص بارقه امیدهای بهتر را می‌بینم،
که سینی بالاتر آنرا ببار خواهد نشاند.
اما کیست که بدینجا می‌آید؟

آومول، مجهوت، داد می‌شود.

آومول: شاه کجاست؟
بالینبروک: عموزاده‌مان، با آن حالت مبهوت‌ش، چه می‌خواهد؟

۱. مصرعهای ۱۲-۵: این اشارات، در نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» به تفصیل آمده است. م.

۲. پهلوان: طنز آمیز.

۳. در مسابقه‌ها، شهسواران گاهی یادگاری یک بانو را با خود به مراد داشتند. باشکست دادن تمامی حریفان مدعی می‌شدند که این بانو زیباترین و باکدامن-ترین زن در میان حاضران است (۵).

آومرل: خداوند نگهدار شهریار باشد؛ از اعلیحضرت استدعا دارم

که دمی با آنجناب به تنها بی مذاکره کنم.

بالینبروک: خارج شوید و مارا در اینجا تنها بگذارید.

[پرسی دلردها خارج می‌شوند]

اینک، پسرعمویمان از چه چیز برآشته است؟

آومرل: (دد برای بالینبروک ذانو می‌ذند) زانوانم تا ابد به زمین چسبیده باد

و زبانم به سقف دهانم،

اگر پیش از عفو شدن برخیزم یا سخن بگویم.

بالینبروک: قصدار تکاب خطای را داشته اید، یا آنرا مر تکب شده اید؟

اگر از گونه نخست باشد، هر اندازه هم که شرورانه،

برای بدست آوردن مهر بعدیت ترا می‌بخشم.

آومرل: پس اجازه فرماید که در را قفل کنم،

که تا آنگاه که حکایتم به پایان نرسیده است کسی وارد نشود.

بالینبروک: آنگونه که مایلی عمل کن.

بورک: (اذ پشت در) سرورم هشدار، مراقب خود باش:

در آنجا خائنی را در حضور داری.

بالینبروک: ای فرومایه، ترا بی گزند^۱ خواهم کرد.

۱. بی گزند: با کشتن ترا بی خطر خواهم کرد (س).

[شمیرش (۱) می‌کشد]

آومرل: دست انتقام‌جویسترا بازپس کش.
ترست یکسره بی‌جا است.

یورک: در بگشای، شاه زودباور، نادان!

باید از سرعشق در رویت خائنانه^۱ سخن گویم?
در بگشای، ورنه آنرا می‌شکنم و باز می‌کنم.

[بالینبروک ددرا باز می‌کند دیودک وادد می‌شود]

بالینبروک: موضوع چیست، عموم؟ سخن بگوی.

[دد (۱) مجدداً قفل می‌کند]

نفس تازه‌کن، بگو خطر تاچه‌اندازه نزدیک است،
تا خودرا برای مقابله با آن مسلح کنیم.

یورک: این نوشتمرا مرور کن، و آنوقت خیانتی را
که از نفس افتادگیم مانع از باز نمودش می‌شود،
درخواهی یافت.

آومرل: همچنانکه می‌خوانی، قولی را که بهمن داده‌ای به‌خاطر
داشته باش:

من توبه می‌کنم، نامرا در آنجا مخوان؛
قلبم با دستم هم پیمان نیست.

۱. آیا باید بخاطر علاقه ووفداریم خائناند سخن بگوییم؛ یعنی «ابله» بنام است

(۱۶)

یورگ: ای فرومایه، پیش از آنکه دستت امضا کند چنین بود.

شاها، این را از آغوش این خائن بیرون کشیدم؛

ترس، و نعشق، سرچشم تویه اوست.

ترحم براورا از یادبیر، مبادا ترحمت

ماریدر آید که قلبت را نیش زند.

باينبروک: آه، توطنه‌ای شرورانه، خطرناک، وجسورانه!

آه، ای پدر و فادر پسری خائن!

ای چشم زلال، بی آلایش، و سیمگون

که این جویبار از درونش سرچشم گرفته است،

و با گذشتن از گذرگاههای گل آلود، خود را آلوده کرده

است،

خوبی مفرطت به بدی بدل گشته است:

همین خوبی وافر توست که این لکه مرگبار را

در پسر خطکارت بخشوده خواهد داشت.

پس فضیلت من مایه رذیلت او خواهد بود؛

و او حیثیت مرا بابی آبرویی خوبیش برباد خواهد داد،

همچنانکه فرزندان اسرافکار طلاهای پدران صرفه جوی

خود را.

شرف من آنگاه زندگی خواهد یافت که بی شرفی او

‘بعیرد،’

ورنه بی شرفی او زندگی مرا ننگین خواهد کرد.

۱. بی شرفی او بمعیرد: یعنی، آورمل اعدام شود (۵).

تو، با معاف کردن او از مرگ، مرا می‌کشی – با امان
دادن به او

تو خائن را زندگی می‌بخشی، و انسان درستکار را به مرگ
محکوم می‌کنی.

(اذیردن) آهای سروم، از برای خدا، بگذار داخل شو! دوش:
این آوای دلخراش چه تقاضایی را لابه می‌کند؟
با لینبروک: دوش:
منم، یکزن، و عمهات، شاه بزرگ!

بامن سخن بگویی، بمعن رحم کن، در بگشای،
گدایی که هر گز گدایی نکرده است به گدایی آمده است.
با لینبروک: صحنه‌مان اینک از حالت جدی بدر آمده است،
و به «گدا و شاه»^۱ بدل گشته است.

پسرعموی خطرناکم، در بگشای تا مادرت بدرورن آید،
می‌دانم که با استدعای عفو گناه تبه کارانهات آمده است.
یورک:

هر کس که خواهش کند، اگر بیخشایی،
بخشت گناهانی بازهم بیشتر را تواند بیار آورد.
اگر این عضو چرکین بریده شود سایر اعضاء سالم‌می‌
مانند،
و اگر آنرا دست نخورده بگذاری، سایر اعضاء یکسره
خواهند مرد.

۱. گدا و شاه: اشاره بدنعنوان، اما نه به محتوای، تصنیفی درباره شاه کوپهنا
و دخترک گدا، (س).

با لینبروک در اینجا همچون سطر ۸۰ لحنی شوخی آمیز دارد (ك).

دلوشی داده می‌شود

دوشی: شاه، گفته‌های این مرد سنگدل را باور مکن!

آنکس که خریشتن را دوست نمی‌دارد، دیگران را
دوست نتواند داشت.

بورک: ای زن دیوانه، اینجا چه می‌کنی؟

آیا پستانهای پیرت هنوز هم می‌خواهد این خائن را
پرورش دهد؟

دوشی: بورک عزیز، صبور باش. سرور مهر بانم، به حرفهایم گوش
فرا دارم

[ذانو می‌ذند]

بالینبروک: عمه ناز نینم، برخیزید.

دوشی: نه هنوز، از تو استدعایی دارم:
تا ابد بر زانو نام راه خواهم رفت،
و روزی که خوشبختان می‌بینند هر گز نخواهم دید.
تا آنگاه که تو باعفو فرزند خطاكارم، را تلنند،
به من شادمانی ببخشی، به من فرمان شادبودن دهی.
آومنل: در برابر خواهشها مادرم زانو می‌زنم

[ذانو می‌ذند]

بورک: هر دو زانوی وفادار من بر علیه آنها خمباد.

[ذانو می‌ذند]

ناکامشوى اگر به آنها مرحمتى کنى!

دوش: آيا به جد التماس مى کند؟ چهره ايش را بنگر.

چشمانش اشکى نمى افشاراند، التماسها يش تمسخر آميز
است،

كلمات او ازدهانش برمى خيزند، كلمات ما از قلبمان؛
التماسش سرسري است، و مایلست که پذيرفته نشد،
ما با جان و دل، و با تمام وجود التماس مى کنيم؛
زانوان خسته اش شادمانه برخواهند خاست، مى دانم،
زانوان ما همچنان بزرگين چسيده خواهند ماند تا ريشه
بدوانند و سبز شوند،

التماسهای او آکنده از ریاکاری است،
خواهشهاي ما سرشار از شور و شوق راستین و صداقتی
ژرف،

التماسهای ما از التماسهای او بس فراترنست
پس بگذار از بخششی که در خور التماسهای راستینند،
برخوردار شوند.

برخيز، عمه نازبن.

بالينبروك: خير، مگو «برخيز».

دوش: نخست بگو «بخشش»، و سپس بگو «برخيز».

اگر من دايئات بودم، در آموزش زبان،
«بخشش» نخستین واژه گفتارت بود.

تاکنون هرگز اينچنین آرزومند شنيدن کلمه‌ای نبودم؛

شاه، بگو «بخشن»، بگذار ترحم یاموزدت که چگونه
بگوئی؟

این واژه ایست کوتاه، اما با همه کوتاهی سخت شیرین
است؛

هیچ حرفی انسان زینده دهان شهریاران نیست.
بورک: به فرانسه سخن گوی، شاه! بگو! «Pardonnez - moi»:
دوش: به بخشش می آموزی که بخشش را نابود کند؟
آوخ! شوی سنگلپدم، سرور قسی القلبم،
که کلام را در برابر کلام می گذاری!
«بخشن» را همانگونه که در سر زمین ما رایج است بر-
زبان آور،
این فرانسه کشدار را^۱ ماره نمی برم.
چشمانست آغاز به سخن گفتن کرده است، زبانست را نیز
آنجا بگذار،
با به قلب پر ترحمت گوشی شنوا وام ده،
تا شکوهها ولا بهای نافذ ما را بشنود،
تا شاید ترحم ترا بر آن دارد که «بخشن» را برزبان آری!

۱. فرانسه، به معنی «مرا بیخشید»—شکلی مؤدبانه برای رد کردن یک درخواست، دراصل «Pardonne moy» آمده است، از moy بجای moi برای قافیه شدن با destroy مصروع قبلی، استفاده شده است، (T).

۲. کشداد: دراصل chopping آمده است، به معنی: تغییردادن معانی کلمات، (T). هو گو آنرا «طنز آمیز» و گریو نه «مبهم» معنی کرده است، ۳.

بالینبروک: عمه نازنین، برخیزید.

دوش: برخاستن نمی طلبم.

بخشن تنها عریضه ایست که در دست دارم.

بالینبروک: می بخشم، تا پروردگار مرا بیخشاید.

دوش: آه، ای پیروزی سعادتبار زانوی خم شده!

با اینهمه از ترس می لرزم - آنرا مکرر کن!

دوباره گفتن «بخشن»، بخششی دوباره نیست،

بل تنها مؤکد داشتن یک بخشش است.

ازته دل، می بخشم.

دوش: (بیمیخیزد) تو خدایی در روی زمین هستی.

[بودک و آمرل بیمیخیزند]

بالینبروک: و اما درمورد شوهر خواهر^۱ وفادارمان، رئیس دیر

و بقیه آن دار و دسته توطنه گر:

نابودی بیدرنگ^۲ در پی شان خواهد شافت.

عموی مهربان، نیروهایی را به آکسفور، یا به هرجای

دیگری

۱. خدایی ... (مین: فرانسیس بیکن گفته است «شاه خدایی میرا بر زمین است»، بنابراین نظریه که وزدوران تو دورها متداول بود، قیام برعلیه شاهی قانونی قیام برعلیه خداوند است، این نظریه در آثار کالون نیز منعکس استه بالینبروک با بخشیدن آمرل به شاهانه ترین طرز رفتار می کند، (آ).

۲. شوهر خواهر: دولکاگتر، برادر ناتی ریچارد، که با خواهر بالینبروک ازدواج کرده بود (من).

۳. وفادارمان: طنز آمیز، (من).

که این خائنان در آنجا هستند گسیل دارید؛
سوگند می‌خورم، که یا در این جهان زنده نخواهند بود،
و یا به محض دانستن جایشان دستگیرشان خواهم کرد.
خداحافظ، عمو ... و خداحافظ پسر عمو:
مادرتان از ته دل خواهش کرد؛ و فادریتان را به اثبات
برسانید.

دوش: بیا فرزند پیرم، دعا می‌کنم پروردگار ترا نوکند.^۱

[جادج میشوند]

۱. پیر ... نو: اشاره‌ای به دعای تعیید که از خدا می‌خواهد «آدم پیر» را در طفول چنان مدفون کند که «انسان نو» بتواند برپا خیزد، (T).

* این صحنه در حقیقت ادامه صحنه دو است،

جز اینکه صحبت بالینبروک درباره پرسش برای مشخص کردن فاصله و گذار بهویندسور در میان آمده است. به علاوه، این صحبت (یچادر دوم را با نمایشنامه «هنری چهارم - بخش اول» مرتبط می‌کند، و اعتقاد بالینبروک به پرسش را، برخلاف ظواهر امر، نشان می‌دهد؛ به در نقطه مقابله رفتار یورک به منزله یک پدر قرار می‌گیرد. صحنه، مانند صحنه قبلی، با ترکیبی از ملودرام و کمدی همراه است. بالینبروک قدرت خویش را هم در برخورده با پرس خود وهم در رفتارش با یورک و آورل به نمایش می‌گذارد، (ک).

صحنه چهارم

[قلعه ویندسور]

اگر تو نو خدمتگزاران داد میشوند

اگر تو نو توجه نکردی که شاه چه کلماتی بربان راند؟
«آیادوستی ندارم که مرا از این هراس زنده رهایی بخشد؟»
آبا چنین نگفت؟

این ها عین کلمات او بودند.
خدمتگزار او گفت «آیا دوستی ندارم؟». دوبار آنرا تکرار کرد،
دوبار بر آن تأکید کرد؛ مگر چنین نبود؟
خدمتگزارش آری، چنین کرد.

اگر تو نو و بهنگام گفتن آن، با حالتی معنی دار بمن نگریست،
گویی می خواست بگوید: «ایکاش، تو آنکس باشی،
که این وحشت را از دل من می راند»

که منظورش شاهی بود که در پمفت است. بیا برویم
من دوست شاهم، واو را از شر دشمنش رهایی خواهم
بخشید.

[خارج میشوند]

* توطئه آومرل می‌باشد به بالینبروک نشان
داده باشد که تا آنگاه که ریچارد زنده است، او این
نخواهد بود. شکسپیر همین موضوع را در نمایشنامه
«شاه جون» King John سوم، سه، ۶ به بعد، با قدرت
دراماتیک بیشتری پروردش داده است (ك).

صحنه پنجم

[زندانی در قلعه پمفت]

(بیچاره بقنهایی وادد میشود

در اندیشه بوده‌ام که چه سان این زندان را
که در آن می‌زیم با جهان قیاس کنم؛
اما، از آنجا که جهان پر جمعیت است
و در اینجا آفریده‌ای جز من نیست،
قیاس نتوانم کرد. با اینهمه، به سختی خواهم کوشید.
از عقلم زنی برای روح خواهم ساخت،
و روح را همچون پدر؛ و این دو
نسلی از اندیشه‌های همواره زاینده^۱ را می‌زایند،
و همین اندیشه‌ها این جهان کوچک^۲ را مسكون خواهند
کرد،

۱. اندیشه‌های همواره زاینده: که به زاییدن ادامه می‌دهند. (ک)، غزالی در «کیمیای سعادت» زاییدن مداوم علوم و اندیشه‌هارا از یکدیگر مطرح کرده است، م.

۲. جهان کوچک: احتمالاً زندان ریچارد، اما يحتمل ذهن او، بنابر اعتقادات کهن، انسان «جهان اصغر»، و مدلی کوچک از جهان بزرگ بود، بالنتیجه تصور می‌رفت که بخت اورا حرکت کواكب تعیین می‌کنند (ک).

اندیشه‌هایی^۱ که سر ششان به مردمان این جهان مانده است:
 چرا که اندیشه، نیز، خرسند نیست. بهترین نوعش،
 همچون اندیشه‌های مربوط به امور الهی،^۲
 با تردید در آمیخته است، و خود کلام را
 نقیض کلام^۳ قرار می‌دهد؛
 چونان این گفتار: «بیائید، کوچولوها»،
 که با این گفتار تناقض دارد: «آمدن دشوار است،
 همچون برای شتری گذشتن از سوراخ سوزنی».^۴
 اندیشه‌های جاه طلب، شگفتیهای نامحتمل را
 نقشه می‌ریزند: چه مان این ناخنها ضعیف
 می‌توانند گذری از دیوارهای خارای این جهان نامطبوع،
 گذری از دیوارهای ناهموار زندانم، بر کنند؛
 و، از آنجا که نمی‌توانند، در عنفوان جوانی^۵ خویش
 می‌میرند.

اندیشه‌های متمایل به خرسندی، خود را بدین دلخوش
 می‌کنند

۱. ریچارد می‌گوید: اندیشه‌ها، مانند مردمان، همواره ناراضیند (ک).

۲. چون ... الهی: یعنی، اندیشه‌های مذهبی (ک).

۳. کلام^۱ ... فراد میدهد: یعنی، کتب آسمانی را نقیض کتاب آسمانی قرار
 می‌دهند (عبارت مزبور در پنجم، صفحه سوم، ۱۲۱ هم آمده است)، (پ).

۴. متون مورد اشاره عبارتند از انجیل متی نوزدهم، ۱۴، و نوزدهم ۲۴ (ک).

۵. عنفوان جوانی: در اصل Prime آمده است و هوگو و گریوله آنرا

«غرو» ترجمه کرده‌اند، م.

که اولین بردگان تقدیر نیستند،
و آخرینشان هم نخواهند بود؛ همچون گدایان گول
نشسته در بخو^۱

که از سرشکستگی به این اندیشه پناه می‌برند
که بسا کسا که در اینجا نشسته‌اند، و بسا دیگر که باید
بنشینند:

و در این اندیشه، که بار سیه‌بختی خود را بردوش آنانی
بگذارند

که قبلاً وضعی مشابه داشته‌اند، نوعی آرامش می‌یابند.
بدینسان من به تنها بی نقص چندین کس را بازی می‌کنم،

که هیچ کدام خرسند نیستند: گاه شاهم،
آنگاه خیانتها^۲ ناگزیرم می‌کنند آرزوی گدا بودن کنم،
و از همین رو گدا می‌شوم: آنگاه تهیدستی خرد کننده
قانع می‌کند که آنگاه که شاه بودم وضعیم بهتر بود؛
سپس دوباره شاه می‌شوم، و بیدرنگ می‌اندیشم

که بالیبروک خلعم کرده است،

و هم‌اینک هیچم: اما هر آنچه که باشم،
نه من، و نه هیچ انسانی از نوع انسان،
از هیچ چیز دلخوش نتواند بود، الا اینکه خود باهیچ

۱. بخو: نوعی آلت شکنجه، م. گول: نادان.

۲. خیانتها: یعنی اندیشه خیانتها بی که برضدم رخ داده است (۵).

بودن^۱ آسوده شود.

[آدای موسیقی به گوش میسد]

این آوای موسیقی است که می‌شنوم؟
 آه، آه! ضرب^۲ را رعایت کن—چه تلغخ است موسیقی
 شیرین
 آنگاه که از ضرب می‌افتد و هماهنگی‌ها رعایت نمی-
 شود!

در آهنگ زندگی انسانها، نیز، چنین است.
 اینک مرگ‌گشی نکته‌سنجد است،
 تا از دست رفتن ضرب را درسازی ناهمانگشت برتابم،
 لیکن درمورد هم‌آهنگی سلطنتم و زمانه‌ام
 گوشی نداشتم تا از دست رفتن ضرب واقعی را دریابم.
 زمانرا برباد دادم، و زمان، اینک، بربادم می‌دهد؛
 زیرا اکنون زمان مرا ساعت عقربه شمار^۳ خوبیش کرده
 است،

۱. با هیچ بودن = با مرگ (آ). هیچ چیز نمی‌تواند انسان را دلخوش کند،
 مگر مرگ، .

۲. ضرب: در اصل time آمده است که به دو معنی است: (۱) فواصل زمانی
 در موسیقی، (۲) زمان در ساعت (س).

۳. ساعت عقربه‌شمار: ساعتی که روی آن فواصل زمان شماره‌گذاری شده
 است، در مقابل ساعت‌شنبی (ب).

افکارم دقایقند، و با آههای که بر می‌انگیزند تیک تاک کنان
فو اصل زمان را در چشمانم، که صفحه ساعت است،
نمایان می‌سازند،

و انگشتم، عقربهای که،
با زدودن اشک، مدام بدانها اشاره می‌کند.
اکنون، قربان، صدایی که می‌گوید چه ساعتی است
نالهای پرغوغایی هستند که بر قلبم فرود می‌آیند،
که خود زنگ ساعت است – بدینسان آهها، اشکها،
و نالهها،

دقابق، ساعات، واوقات^۱ را نشان می‌دهند؛ اما زمان من
شتا بان در شادمانی غرور آمیز بالینبروک تحلیل می‌رود،
هم بدان هنگام که من در اینجا بردهوار آدمک زنگ.
نواز^۲ او شده‌ام.

این آهنگ عقلم را زایل می‌کند؛ کاش دیگر نوازد؛
زیرا گرچه بسا که دیوانگان را بر سر عقل آورد،

۱. اوقات: در اصل «زمانها» آمده است که به معنی ربعها و نیمساعت‌ها می‌باشد (آ)، نیز به معنی دوره‌های کامل، هو گو ترجمه کرده است: «ثانیه‌ها، دقایق و ساعات»، ۳.

۲. اما ... زمان شده‌ام: یعنی، زمان اینک برای بالینبروک با سرعتی نشاط‌آور می‌گزدد، در حالیکه ریچارد با تحلیل رفتن در زندان، گذشت ساعت را می‌شمرد، (ک).

۳. آدمک زنگ نواز: Jack o 'the clock (مجسمه کوچک آدمی که سر هر ربع یا ساعت زنگ ساعت را می‌زد)، (آ).

نزد من چنین می نماید که عاقلان را دیوانه خواهد کرد.
 با اینهمه روحش شاد که این آهنگ را برای من می نوازد!
 زیرا نشانه عشق است، و عشق نزد ریچارد
 زیوری غریب در این دنیا سراسر نفرت است.

مہتر اصطبل شاهی داده میشود

مهتر: سلام، شاهزاده شاهوار!
 ریچارد: سپاس، همقطار شریف!^۱

در میان ما، مرا که از همه ارزانترم، ده پشیز گرانتر
 خواندی.^۲

تو کیستی؟ و چگونه بدینجا آمدی؟
 بدینجا که هیچ کس نمی آید، جز آنسگ شومی
 که برایم غذا می آورد تا سیه بختیم را زنده نگه دارد؟
 شاه! آنzman که تو شاه بودی،

۱. سطرهای ۶۷-۶۸: به نظر مترجم استحاله شخصیت ریچارد در اثر تحمل رنج او را به اندازهای مساوات طلبانه و انساندوستانه سوق داده است، لبکن کلاروندن آنرا پاسخی تمسخر آمیز در جواب نحوه خطاب مهتر دانسته است، م.

۲. شاهزاد... شریف... پشیز: در اصل *groat, noble, royal* که اسامی سکه‌های بوده‌اند. رویال معادل ۳۰ گروت و نوبل معادل ۲۰ گروت بوده است. تفاوت میان یک رویال و یک روبل دقیقاً ۱۰ گروت بوده است. ریچارد اظهار می‌دارد که اکنون که خلع شده است «رویال» (= شاهانه) نامیدن او بمعنی «قیمت‌گذاری» ۱۰ گروت گرانتر است، زیرا اینکه با مهتر که «نوبل» و همقطار ریچارد می‌باشد برابر است (ک و ب).

من مهتری فقیر در اصطبل تو بودم. بهندز یورک رفتم
و با کوشش بسیار توانستم سرانجام اجازه بگیرم
تا چهره شاهانه ارباب پیشینم را نظاره کنم.
آوخ! قلبم چگونه بدرد آمد، آنگاه که در خیابانهای
لندن،

در آنروز تاجگذاری، بالینبروکرا

سوار بر برابری^۱ شبکگون دیدم،

همان اسپی که تو اغلب سوار می‌شدی،

و من با آن دقت تیمارش می‌کردم.

او سوار برابری بود! ای دوست مهربان،

بگو بیسم رفتار برابری در زیر او چگونه بود؟

چنان مغوروانه که گویی بزمین فخر می‌فروشد.

چنان مغورو که بالینبروک برپشتش بود!

آن یابو از دست شاهانه من نان خوردہ است؛

این دست بانوازش کردنش به او غرور بخشیده است؛

آیا نباید سکندری می‌خورد؟ واز آنجا که غرور سقوط

به همراه می‌آورد؟

آیا نباید سقوط می‌کرد، و گردن آن مرد مغوروی را

که پشت او را غصب کرده بود می‌شکست؟

ریچارد:

مهتر:

ریچارد:

۱. برابری: اسم نژادی خاص از اسب است؛ اما در اینجا، و در سطر ۸۸، به صورت اسم خاص بکار رفته، (آ).

۲. غرود سقوط به همراه می‌آود؛ ضرب المثل (آ).

بهخشای، ای اسب! چرا ملامت کنم ترا
که آفریده شده‌ای تا انسان مالکت باشد،
زاده شده‌ای تا حمل کنی؟

من اسب آفریده نشده‌ام، و با اینهمه چون خر بار می‌برم:
مهمیز خورده، ناسور شده، و خسته ازدست بالبیرونک
تا زنده‌ام.^۱

پکنفر، که برای دیچارد غذا آورد، است، و ادد می‌شود

زندانیان: رفیق، اینجرا ترک کن، بیش از این دراینجا ممان.
ریچارد: اگر مرا دوست داری، زمان رفتن فرا رسیده است.
مهتر: آنچه زبانم جرأت نمی‌کند، قلب باز خواهد گفت.
[مهتر خادج می‌شود]

زندانیان: سرورم، میل می‌فرماید؟
ریچارد: نخست آنرا بچش؛^۲ آنچنانکه عادت نوست.
زندانیان: سرورم، جرأت نمی‌کنم، سرپرس اگزتون
که تازه از سوی شاه آمده است، خلاف اینرا دستور
می‌دهد.

ریچارد: لعنت بر تو و لنکستر!
صبرم بهسر آمده است، و خسته شده‌ام.^۳

۱. تازنده: دراصل *Jauncing* (= بالا و پائین رفتن توسط حرکات اسب)
آمده است، م.

۲. بچش: (بدخاطر وجود احتمالی سم)، (س).

۳. صبرم ... شده‌ام: دراصل «صیربیات است، ومن از آن خسته‌ام»، م.

[زندانیان (۱ میزدند)]

زندانیان: کمک، کمک، کمک!

(قاتلین-اگزتون و افرادش-بداخل هجومیآورند)

ریچارد: هان! مرگرا از این هجوم و حشیانه چه قصدیست؟^۱

ای فرومایه، ابزار مرگ خودرا بدست گرفته‌ای.

(سلامی از دست یکی از مهاجمان میگیرد و او را میکشد)^۲

تو هم برو و جایی دیگر را در دوزخ پر کن!

[در اینجا اگزتون با ضربه‌ای ادرا از پای ددمیآورد]

آن دست، که اینسان شخص مرا از پای درآورد

در آتش جاودانه شعلهور دوزخ خواهد سوخت.

اگزتون، دست در ندهات باخون شاه سرزمین خود شاه

را آلوده کرده است.^۳

عروج کن، عروج کن، روح من! جایگاه تو بر فراز

آسمان است،

همچنانکه جسم خاکیم فرو می‌غلطد، تا در اینجا بمیرد.

[میمیرد]

۱. این مصرع بهشیوه‌های متفاوتی تفسیر شده است-معناش مبهم است، م.

۲. ریچارد، بنابه نوشته هولینشد، اسلحه یکی از هشت قاتل خودرا از دست او گرفته و چهارنفر از آنان را کشته است، تاریخ نویسان جدید براین عقیده‌اند که ریچارد از گرسنگی، در زندان، مرده است (آ).

۳. ریچارد شهریاری خود را مورد تأکید قرار می‌دهد و اگزتون نیز در سطرهای بعدی آنرا می‌بدیرد (۵).

گور تون: همانسان از دلاوری سرشار که از خون شاهانه!
هردو را برزمین ریخته‌ام؛ آه، کاش کار خوبی باشد!
زیرا شیطانی که بهمن گفت خوب کرده‌ام
اینکمی گوید که این کار در سیاهنامه دوزخ ثبت شده است.
این شاه مرده را نزد شاه زنده خواهم برد.
ما بقی را بر گیرید، و در همینجا به گور بسپارید.

[آخادح مشوند]

* تک گفتار (که به نحو دل انگیزی با موسیقی درمی آمیزد) نشان می دهد که ریچارد هنوز شاعر است، و دلاخته خواب و خیال؛ و بهمان سان که بهنگام شهر یاریش می کوشید تا رعایایش را بازیچه هوا و هو س خود کند، یعنوان شاعرهم می کوشد تا تخیل خویش را وادر به اختراع صور غیر طبیعی کند. مصاحبه اش با مهتر او را سرزنه و سرحال نشان می دهد؛ بوضوح می تواند جلب محبت کند. در بیان همچون هملت، از خواب و خیال خویش به عمل کشانده می شود، اما شجاعت او شجاعت انسانی مأبوس است و نه شجاعت فردی مصمم (ک).

صحنه ششم

[قلعه ویندسور]

هدای شیپور. بالینبروک، یودک و سایر اشراف و ملازمان
دادد میشوند.

بالینبروک: عمومی مهربانم یورک، آخرین اخباری که شنیده‌ایم،
اینست که شورشیان شهر سیستر^۱ ما در گلاستر شایر را
به آتش کشیده و نابود کرده‌اند؛
اما هنوز نشنیده‌ایم که دستگیر یا کشته شده باشند.

نورث‌امبرلند دادد میشود

خوش آمدید، ارد، چه خبر؟
نورث‌امبرلند: نخست، برای سلطنت مقدس^۲ سراسر کامروا بی آرزو
می‌کنم،

و سپس به عرض می‌رسانم که سرهای سالیسبری،
اسپنسر، بلانت، و کنترابلند فرستاده‌ام:

-
۱. سیستر (Cicester): شهر کنونی سیرینستر در گلاستر شایر، در برخی از نسخه‌ها Zirenzester (تلفظ محلی) ضبط شده است (۱).
 ۲. مقدم: نورث‌امبرلند واقعی که مناسب می‌بیند، طرز بروخورد یورک را در پیش می‌گیرد (۲).

شیوه دستگیری‌شان را این نامه
به تفصیل بازگفته است.

بالینبروک: زحمات‌ترا سپاس می‌گوئیم، پرسی مهربان؛
و به شایستگیت پادشاهی براستی شایسته افزوده خواهد
شد.

فیتزواتر داد می‌شود

فیتزواتر: سرهای بروکاس ولرد بنت‌لی –
دوتن از خیانتکاران توطنه‌گر خطرناکی
که در آکسفورد درپی واژگونی دهشتبار تو بودند –
را از آکسفورد به لندن فرستاده‌ام.

بالینبروک: فیتزواتر، زحمات تو ازیاد نخواهد رفت؛
من براستی آگاهم که قدر ا تو سخت بلند است.

پرسی: داسقف کارلایل داد می‌شوند
توطنه‌گر بزرگ، رئیس دیر و سینیستر،
از گرانباری و جدان‌ماخولیای جانگزای^۱
جسم خویش را تسلیم گور کرد.

اما اینک کارلایل زنده است، تا بشنوید
حکم شاهانه ترا و محکومیت غرور خویشن را.
بالینبروک: کارلایل، حکم ما درمورد تو چنین است:
کنجی پنهان گزین کن، مأوابی مقدس را،

۱. ماخولیای جانگزای: در اصل «ماخولیای گز نده» آمده است، م.

بزرگتر از جایی که اکنون داری،^۱ و با آن از زندگی
کامرو اشوه؛

آنسانکه، به آرامش عمر بگذاری، و فارغ از کشمکش
بمیری؛

زیرا گرچه مرا دشمن بوده‌ای،
اما من فروغ شرف را در تو دیده‌ام.

اگزتون با تابوت داده می‌شود

اگزتون؛ شاه کبیر، در درون این تابوت ترس مدفون شده‌است^۲ را
به تو پیشکش می‌کنم. نیرومندترین و بزرگترین دشمنانت،
ریچارد بوردوئی،^۳ را
که در درون این تابوت بی نفس آرمیده، بدینجا آوردہ‌ام.

با لینبروک؛ اگزتون، ترا سپاس نمی‌گوییم،
زیرا تو بادست مرگبارت عملی ننگ بار را
بر جیمن من و تمامی این سرزمهین بلند آوازه نوشته‌ای.
اگزتون؛ سخن خودشما، سرورم، مرا بدینکار و داشت.

با لینبروک؛ آنان که نیازمند زهرند، زهر را دوست نمی‌دارند،^۴

۱. مأوابی مقدمی ... دادی؛ مبهم، یا (۱) خانه‌ای مذهبی، آنسان که تو،
باسیاسی بودنت، زیاد به آنجا رفت و آمد نکرده باشی، (۲) محلی که در
آنچا از عزت و احترامی بیش از محل فعلیت، برخوردار باشی (ک).
۲. ترس مدفون شده؛ با «ترس زنده» (پرده پنجم، صفحه چهار،^۲) مقایسه کنید (ک).

۳. بوددوبی؛ محل تولد ریچارد (مس).

۴. آنان ... نمیدادند؛ ضرب المثل: «شاه دوستدار خیانت است اما از خائن
منفر است» (پ).

و من، نیز، ترا دوست نمی‌دارم. هر چند آرزومند مرگش
بودم،
با اینهمه، از کشنده‌اش نفرت دارم، و دوستدار کشته -
شدنش هستم.

عذاب و جدان پاداش زحمات باد،
نه تمجدمن و نه مرحمتی شاهوار؛
همراه با قابل درسایه‌های شب آواره باش،
و هرگز چهره خویش در روشنایی روز آشکار مکن.
سروران، بدانید که روح سخت محزون است
از اینکه برای بالیدنم باید خون بر من افشاره شود.
بیاید بامن بهسوگ آنچه که می‌مویم بنشینید،
و بیدرنگ رخت سیاه پوشید.

برای شستن این خون از دستهای خطاكارم^۱
سفری به سرزمین قدس خواهم کرد.^۲
غمگنامه از پس من گام بردارید؛ و با گریستن بر این
تابوت نابهنجام
مویه‌هایم را تکریم نمائید.

[خادرج میشوند]

پایان

-
۱. به انجلیل مراجعت کنید، م.
 ۲. اشاره مجدد به تم «پیلات»، م.
 ۳. شکسپیر موضوع کفاره‌دادن از طریق برآه انداختن یک جنگ صلیبی را در نمایشنامه «هنری چهارم»، بخش اول و بخش دوم^۳ مجدداً مطرح می‌کند (۵).

HistoryBook.ir
www.TarikhBook.ir
facebook/TarikhBook
google.com/+HistoryBookIR

* شکسپیر نمایشنامه خود را با صحنۀ دیگری
که مجموعه‌ای از اعلام خبرهایی است که بدیک اوچ می‌رسد
پایان می‌دهد. تمامی دشمنان بالینبر وک به کیفر رسیده‌اند؛
ورود جسد ریچارد که باید نشانگر اوچ پیروزی او
باشد، تقریباً نمایشنامه‌را تبدیل بهتر از دی می‌کند. پایان
نمایشنامه، پایان شومیست (ا).